



الحمد لله
الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا
هدى الله لنا

خَوَرُ شَيْدِ فَقَاهَتِ

بررسی گزیده دلایل درستی باور فقاہت

و تقلید از فقہاء

و نقد شبہات

پیروان مدعیان دروغین مہدویت

مؤلف: اکبر بیرامی

زمنان ۱۳۹۶

اهدا نامه

عمل صالح سه هلاکت گاه دارد؛ یا در نیتش شبهه است و نتیجه اش بطلان؛ یا در حین عمل، عجب و غرور از فعل صالح است و حاصلش تباهی؛ یا پس از اتمام آن، گناه و معصیتی است و حذف ثواب عمل.

پس این «من» با نفسی ضعیف و روحی آویخته به تن و جنی مجروح از پرورش جوارح، نه مدعی‌ام که در نیتم، خللی نیست و نه مطمئنم در حین نوشتار از «شهوة اظهار» و «شیطان ابراز وجود و اثبات نفس» و «عجب عمل خیر» جان سالم بدر برده‌ام و نه احتمال میدهم که در آخر، نهال اجر این اندک نوشته را به دست طوفان گناه نخواهم داد.

پس مدعی و منتظر چه اجر و پاداشی باشم حال آنکه مستحقش نیستم؟ اما اگر اجر و ارجی بر این نوشته است، آنرا اهداء می‌کنم به محضر مبارک حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه؛ به امید عنایتی از او...

والحمد لله الذي بعزته تتم الصالحات

اکبر بیرامی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱.....
سرچشمه دستورات شرعی.....	۱۳.....
تقلید.....	۱۸.....
ادله باور تقلید از فقهاء.....	۲۴.....
الف. روش خردمندان (سیره العقلاء).....	۲۴.....
رویکرد عقلی در سیره عقلایی.....	۲۵.....
حجیت سیره خردمندان.....	۲۸.....
ب. روایات دلالت کننده بر تقلید از فقهاء شیعه.....	۳۸.....
۱. حکم اهل بیت (علیهم السلام) به مرجعیت برخی از فقهاء شیعه.....	۳۹.....
۲. روایات بازدارنده از پیروی گمان.....	۳۹.....
تقلید نکوهیده.....	۴۲.....
۳. روایات رجوع مردم به فقهاء شیعه.....	۵۲.....
ج. قرآن کریم.....	۷۰.....
آیه نفر.....	۷۰.....
آیه اهل ذکر.....	۷۱.....
آیه کتمان.....	۷۲.....
د. سیره متشرعه.....	۷۳.....
فقهای دوران اول.....	۷۸.....
فقهای دوران دوم.....	۷۸.....
فقهای دوران سوم.....	۸۰.....
فقهاء دوران غیبت کبری.....	۸۲.....
دوران اول (۳۲۸ الی ۴۶۰ قمری).....	۸۲.....
دوران دوم (۴۶۰ الی ۶۰۰ قمری).....	۸۲.....
دوران سوم (۶۰۰ الی ۱۱۰۰ قمری).....	۸۴.....
دوران چهارم (از سال ۱۱۰۰ قمری تا عصر کنونی).....	۸۷.....
شبّهات پیروان مدعیان دروغین مهدویت.....	۹۱.....

- شبهه اول: نکوهش «اجتهاد» در نزد شیعه ۹۱
- شبهه دوم: حاکمیت مردم یا حاکمیت خداوند؟ ۹۵
- ۱۰۰
- شبهه سوم: روایات نکوهش فقهاء آخر الزمان ۱۰۵
- شبهه چهارم: مباح شدن خمس در عصر غیبت ۱۳۰
- شبهه پنجم: فقهای شیعه اهل قیاس اند ۱۴۴

پیشگفتار

هر انسان فرهیخته‌ای می‌داند که یکی از برجسته‌ترین هدف‌ها از فرقه‌سازی‌ها و مدعی‌پروری‌ها و معرفی افرادی بی‌هویت و بی‌دانش بعنوان مهدی و یمانی و خراسانی و سید حسنی و ... و یا بعنوان فقیه جداشده از مذهب تشیع!، چیزی نیست جز «مبارزه با کیان رهبری و مرجعیت دینی شیعه». آنهایی که با تجهیز فرقه‌های تروریستی مخالف مذهب تشیع همانند القاعده و جبهه النصره و بوکوحرام نتوانستند نتیجه مطلوب یعنی از هم‌پاشیدگی شیعه و بی‌اعتباری فتاوی مرجعیت دینی را بدست آورند، اینبار اندیشه‌ها و انگیزه‌های ناسالم خود را در سه زمینه دیگر هویدا ساخته‌اند:

الف. تهمت و افترا بر مرجعیت؛ اولین روش دشمنان کیان مرجعیت شیعه، ایجاد جوسازی‌های دروغین علیه مراجع تشیع و نوشتن کتبی در راستای سیاه‌نمایی ایشان می‌باشد؛ بعنوان مثال اگر بخواهیم کتاب‌هایی که درباره یکی از مراجع فقید شیعه یعنی حضرت امام خمینی رحمه‌الله نوشته شده را متذکر گردیم، کتبی همانند: «سراب فی ایران کلمات سریعة حول الخمينی و دین الشیعة» و «موقف الخمينی من أهل السنة» و «الإلحاد الخمينی» و «حسن نصرالله خمينی العرب» و «جاء دور المجوس» و «الخمينی بین التطرف و الاعتدال» و «موقف الخمينی من الشیعة و التشیع» و «ایران بین طغیان الشاه و دمویة الخمينی» و کتب فراوان دیگر را خواهیم دید که در کشورهای اطراف خلیج پخش و گاهی بصورت رایگان در سرزمین‌های اسلامی به چندین زبان منتشر می‌شود.

همچنین شبکه‌های تلویزیونی تروریستی همانند وصال و کلمه و صفا، مراجع تقلید شیعه را با دشنام‌های پی در پی و اتهام‌های واهی مورد تخریب قرار داده و تلاش

می‌کنند تا بستر جامعه تشیع که همان قشر مذهبی سرزمین‌های شیعه‌نشین است را نسبت به مقام مرجعیت بدبین کنند!

ب. مرجع پروری؛ در کنار هر آنچه گفته شد، افرادی گمنام خود را درون جامعه شیعی بعنوان فقیه و مرجع معرفی کردند تا این بار مرجعیت و فقاہت را از درون مورد تنش و چالش قرار دهند. این مراجع ساختگی بر چند دسته‌اند: ***دسته اول** موهوم و خیالی‌اند؛ یعنی در حقیقت هیچ مرجعی بدین نام و نشان موجود نیست و دست‌هایی فتنه خیز، یک شخص خیالی را بعنوان مرجع تقلید شیعه پدید آورده و مطالبی را بنام او منتشر می‌کنند! و ***دسته دوم** افرادی گمنام و ای بسا گماشته هستند که مدتی پس از حضور در جامعه‌ی مذهبی شیعی، ادعای مرجعیت نموده و پس از گذران اندک زمانی، از مذهب شیعه بیرون آمده و آن مذهب را آئینی گمراه حکم می‌دهند؛ و یا ***دسته سوم** فردیست که مدعی مرجعیت شده و در عین حال شمشیر از رو بسته و مراجع تقلید معظم و شناخته شده شیعه را گمراه می‌خواند!

پس از جمله مراجع تقلبی دسته اول، سید حسین الموسوی است! شخصیتی خیالی و موهوم که وجود خراجی ندارد و تنها چیزی که بدین نام و نشان منتشر شده است، کتاب «لله ثم للتاریخ» می‌باشد که درصدد اثبات گمراهی مذهب شیعه و درستی و راستی اندیشه سلفیت نگاشته شده است! این کتاب که سراسر دروغ و دغل است و بدست علمای بدکار وهابی و به نام یک فقیه شیعی نوشته شده، سرگذشت رمان‌گونه‌ی فقیه‌ی خیالی است که چندین قرن زندگی کرده و اجتهادش را از علامه آل کاشف الغطاء رحمته‌الله گرفته است و از طرفی با شخصیت‌هایی همانند امام خمینی^۱ و علامه سید شرف

(۱) لما كان الإمام الخميني مقيماً في العراق كنا نتردد إليه ونطلب منه العلم. لله ثم للتاریخ-

الدین و علامه خوئی^۱ و سید دلدار الهندی^۲ دیدار داشته است! این مطالب را هر کسی که از سرگذشت و درگذشت علمای شیعه باخبر است، بخواند پی به مضحکه بودن این ماجرا می‌برد؛ چرا که سید دلدار هندی رحمه الله متوفی ۱۲۳۵ قمری است و اگر ما بپنداریم که این فقیه خیالی در سال ۱۲۳۰ و آن هم در سن بیست سالگی، مرحوم سید دلدار را در هند دیده است و از طرفی در عصر کنونی مشرف به دیدار مراجع تقلید شده و نزد ایشان شاگردی نموده است، و از طرفی او این کتاب را در سال ۱۴۲۰ (حدوداً بیست سال پیش) نوشته است؛ پس او در حین نوشتن کتاب حدوداً ۲۱۰ ساله بوده است و اجتهادش را در ۱۶۰ سالگی از علامه آل کاشف الغطاء رحمه الله اخذ نموده است!!^۳

و از جمله مراجع تقلبی دسته دوم، شخصی بنام شیخ حسین المؤید است؛ کسی که با نفوذ در حوزه‌های علمیه و پس از انتشار چند کتاب به یکباره ادعای مرجعیت نموده و پس از اندک زمانی مدعی گردید که مذهب شیعه، مذهب حق نیست و در این زمینه شروع به سخنرانی و نگارش نمود؛ ولی دروغ او به سرعت نزد شیعیان آشکار شد و همو مجبور شد پس از مدتی در شبکه‌های تروریستی وهابی همانند صفا و کلمه حضور یافته و اندیشه‌های گمراه خود را این بار در قامت یک شیخ سلفی به مسلمین القاء کند؛ یعنی وقتی دیده شد که این فریبکار نزد شیعه جایگاهی ندارد، این بار با جوسازی‌های فراوان در بین اهل تسنن او را بعنوان مرجع اعلی شیعه معرفی کردند تا به آنان اینگونه القاء کنند که مراجع بزرگ شیعه در حال رهاسازی و رویگردانی این مذهب هستند! حال آنکه همین طرح بی پایه نیز به بار ننشست و از قضا نخستین مخالفان این طرح از پیش شکست خورده، بزرگان علمی وهابیت بودند، بطوری که یکی از ایشان بنام طه الدلیمی

(۱) لله ثم للتاریخ ص ۷۷.

(۲) فی زیارتنا للهند التقینا بالسید دلدار علی النقوی فاهدانی کتابه أساس الأصول. (لله ثم

للتاریخ-ص ۱۰۴)

(۳) در این رابطه بخوانید لله ثم للحقیقه- شیخ علی آل محسن و نیز: تهمت‌ها و دروغ‌پردازی‌ها

در کتاب لله ثم للتاریخ- علامه عسکری.

در برنامه زنده همین شبکه‌های ماهواره‌ای حاضر شده و با اظهار تأسف و عصبانیت از این پروژه‌ی شکست خورده، مدعی شد:

«حسین الموید نه مرجع تقلید است و نه فقیه، چه برسد به این که مرجع اعلی شیعه باشد! چرا خودتان یک دروغ می‌گویید و بعد خودتان هم بزرگش می‌کنید؟ او کجا مرجع هست؟ لااقل بگویید یک عالم هست! اصلاً شیعه مرجعی که اسمش حسین الموید باشد را نمی‌شناسد! فردا هم گفته خواهد شد شماها این توان را نداشتید یک مرجع شیعی را بیاورید {که سنی شده} و برای همین از بین سنی‌ها آدمی را انتخاب نموده و مدعی مرجعیتش شده‌اید!»^۱

بعدها نیز مصاحبه‌ای از ترکی بن بندر آل سعود منتشر شد که در اواخر این مصاحبه، بحثی حول نفوذی‌های رژیم بعث و آل سعود در بین شیعه مطرح شده بود. طی این مصاحبه از جمله افرادی که دستگاه اطلاعاتی آل سعود بعنوان مرجع شیعی در بین شیعیان پرورش داده بود، همین حسین الموید است که هم‌اکنون پای ثابت شبکه‌های وهابی عربی است.

و از جمله مراجع تقلبی دسته سوم شخصی به نام محمود الحسنی الصرخی است که او نیز در جرگه مدعیان مرجعیت درآمد و به جنگ فقیهان شیعه برآمد. کارهایی همانند دشنام و بدگویی‌های فراوان نسبت به مراجع معظم تقلید و اعلان ولایت خود بر همه مسلمانان جهان و ادعای شاگردی نزد فقهاء شیعه و اعلان اعلیت مطلق در بستر فقاقت و اعلان مباهله با مراجع تقلید شیعه جهت اثبات اعلیت و هشدار به شیعیان عرب زبان از بابت عرب نبودن مراجع تقلید و این که او مرجع تقلید عرب زبان است و لوده‌گری‌های فراوان نظیر فیلمبرداری از رقص عراقی و با این ادعا که «ملعبه و بازی را ما ساخته‌ایم و باید نزد ما برگردد!» ارتکاب اعمالی که یک مرد محترم عادی از انجام آن

(1) <https://www.youtube.com/watch?v=2PhcNBzrZac>

ابا دارد چه رسد به آنی که مدعی مرجعیت است! همو مدعیست که سید حسنی النسب است و از این راه تلاش دارد خود را جزو نشانه‌های ظهور حضرت حجت عجله معرفی کند. تقلبها و سرقت‌های فراوان او از کتب فقهاء خصوصاً امام خمینی رحمه (در دورانی که بحکم رژیم بعث کتب امام خمینی در عراق ممنوع بوده و فتاوی ایشان آن قدرها نزد عراقیون آشنا نبوده است) و ادعای او مبنی بر شاگردی نزد آیت الله سید محمدصادق صدر رحمه و نیز ادعای جانشینی از طرف او بعنوان مرجع اعلی تشیع و گمراه و نادان و داعشی خواندن بسیاری از مراجع معظم تقلید شیعه همانند آیت الله العظمی سیستانی و رهبر معظم انقلاب و آیت الله شیخ بشیر نجفی و سایرین و تحریک شیعیان عراقی علیه شیعیان ایران از جمله کجروی‌های این سوداگر عقیده است که پس از اندک زمانی دست به شورش زد که طی آن شماری از پیروانش کشته و زخمی و اسیر گردیدند و خود او یا بهلاکت رسیده و یا همکنون فراری است!

ج. مدعی پروری؛ از جمله اصلی‌ترین طرح‌های دشمنان مذهب در ضدیت با فقهاء و مرجعیت شیعه، آفرینش و یا پرورش افرادیست که با عناوین مقدّس یا مشهور همانند «مهدی» و «قائم» و «امام معصوم» و «یمانی» و «خراسانی» ابراز وجود نموده و سپس بصورت شبکه‌ای، جزوه‌هایی را منتشر و شیعیان را در نهان و آشکار، به فرقه خود فرامیخوانند؛ افراد فراوانی در کشورهای مختلف نظیر ناصر محمد الیمانی در یمن و منصور هاشمی در افغانستان و احمد اسماعیل بصری در عراق و مدعیان فراوان در کشور ایران همانند مصطفی برزن‌جی در کردستان ایران و علیرضا پیغان در قم^۱ و سایر مدعیان

(۱) علیرضا پیغان اولین مدعی دجالی است که قبل از همه به روایت کتاب الغیبه شیخ طوسی رحمه موسوم به روایت وصیت استناد نموده و حسب آن مدعی گردیده بود: «امام زمان عجله هم‌اکنون از دنیا رفته و قبر وی در جمران است و بجای وی، من که فرزند معنوی او بوده و مهدی اول و امام سیزدهم هستم بنا به وصیت پیغمبر بایستی امامت مذهب و مقام قائمیت را بر عهده بگیرم.» وی کتابی با بیش از ۶۰۰ صفحه در این رابطه نوشته و بعنوان اول المهدیین از شماری متدین فریب خورده بیعت گرفت تا اینکه توسط نیروی انتظامی شهرستان قم دستگیر شده و پس از جلسات متعدد

دروغین که هم‌اکنون یا هلاک گشته و یا در زندان و یا تحت پیگرد بوده و از ترس برملا شدن امرشان به گوشه‌ای خزیده و از دیده‌ها نهانند. پس اولین مرام و عقیده و سنگ بنای این مدعیان نوظهور "دشمنی با مرجعیت شیعه و باطل خواندن مراجع تقلید" بوده و می‌باشد؛ هیچ مدعی دروغینی برنخاست مگر اینکه مراجع معظم تقلید شیعه را باطل و گمراه بدانند. این ضدیت مستدام و همه‌گیر، به دو دلیل انجام می‌گیرد: **اولاً**، از سرگیری طرح دشمنان مذهب در قالب تخریب جایگاه مرجعیت و از بین بردن یکپارچگی شیعه؛ **ثانیاً**، تخریب جایگاه مرجعیت شیعه، بدین سبب که بزرگترین سدّ مانع این فرقه‌های ضاله، دستگاه مرجعیت شیعی می‌باشد.

بنابراین از سرگیری اهداف دشمنان تشیع نسبت به «مرجعیت شیعه» آنهم در قالب مدعیان دروغین همانند احمد اسماعیل بصری و منصور هاشمی خراسانی و سایر مدعیان در طی چند دهه اخیر، یکی از مهمترین جنبه‌های فعالیت شبکه‌ی پادمذهب تشیع در منطقه می‌باشد. مدعیانی که در بادی امر، سخن خود را با اعتراض بر علماء شیعه و اسلام و سپس با ادعای برگرداندن مردم به اسلام ناب و پیوندشان به حضرت صاحب الزمان آغاز نموده و سپس با گمراه دانستن فقیهان و جدا نمودن شیعیان از فقهاء و در نتیجه فریفتن عده‌ای افراد بی‌خبر و جدا نمودن آنان از جماعت شیعه همانند جدا نمودن میش‌هایی از گله، چونان گرگ درنده به وی هجوم برده و ماهیت دینی و ایمانیش را پاره پاره می‌کنند، همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

رسیدگی به اتهام، به جرم فساد فی الارض به اعدام محکوم شد! قاضی برزگر که قاضی پرونده وی بود در این باره می‌گوید: «ادعای نامبرده این است که امام دوازدهم از دنیا رفته و قائم آل محمد من هستم و همچنین از دیگر اعتقادات نامبرده این است که قبله به سمت مسجد جمکران که به گفته او محل دفن امام دوازدهم است تغییر کرده است.»

الزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ
مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّئْبِ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشَّعَارِ
فَأَقْبَلُوهُ، وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ.

همواره همراه بزرگترین جمعیت‌ها (اکثریت‌های طرفدار حق) باشید که
دست خدا با جمعیت است. از پراکندگی بهره‌یزید که انسان تنها، بهره شیطان
است چنان که گوسفند تک‌رو طعمه گرگ! آگاه باشید، کسی که به این شعار
دعوت کند -گرچه زیر این عمامه من باشد- وی را بکشید.^۱

پس مسلک همیشگی مدعیان دروغین همین است؛ عمل ایشان همانند عمل
آن بدخواهی است که ابتدا دیوارها و حصارهای اطراف باغ مردم را کنده و زان پس که
باغ‌ها را بی حفاظ و بی حصار نمود، هر دزدی را که بخواد روانه آن باغ کند تا ثمراتش را
به تاراج برد. پس چه باغی پرثمرتر از باغ عقاید و احکام الهی؟ و چه عقایدی ارزشمندتر
از عقاید پاک شیعی؟ و چه حصارى مستحکم‌تر از مراجع تقلید شیعه که در طول دوران
غیبت کبری ده‌ها مدعی دروغین مهدویت را رسوا کرده‌اند؟ همانند رسوایی حسین بن
منصور حلاج توسط ابن بابویه قمی و رسوایی ابن نصیر نمیری بدست ابوجعفر محمد
بن عثمان و نظایر فراوان آن؛ و این مصداق بارز همان حدیث امام هادی علیه السلام است، که
فرمود:

لَوْ لَا مِنْ بَقِيَّةٍ قَائِمُكُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ،
وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالدَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُنْقِذِينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ
شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمُردَّتِهِ، وَمِنْ فِخَاخِ النُّوَاصِبِ، لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ

الله، ولكنهم الذين يمسكون أزيمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الأفضلون عند الله عز وجل.

اگر پس از غیبت قائم شما، نمی‌ماندند علمائی که دعوت به سوی مهدی علیه السلام کنند و راهنمایی به او نمایند و با حجت‌های الهی از دین او دفاع کرده و بندگان مستضعف خداوند را از دام‌های شیطان و پیروان شیطان و دام‌های دشمنان اهل بیت نجات بخشند، البته هیچکس از مؤمنین باقی نمی‌ماند مگر آن‌که از دین خدا برمی‌گشت! ولی این علماء بودند که دل‌های شیعیان ضعیف را نگه داشتند، همچنانکه کشتیان سکان و فرمان کشتی را حفظ و هدایت می‌کند؛ آن علماء در پیشگاه خدای عزوجل برتر از همه هستند.^۱

پس پایه مکر مدعیان دروغین، تخریب باور «تقلید از فقهاء» می‌باشد چراکه وقتی اهل علم بی اعتبار شوند، این جهل است که جان می‌گیرد و به کالبد نیمه جان مدعیان دروغین، روح می‌دمد و از این روست که رگ حیات هر مدعی دروغینی به تکذیب عالمان و نخبگان وابسته است و این همان مرض شایع مدعیان مقامات گوناگون در عصر کنونی همانند احمد اسماعیل بصری و غیره است؛ ولی این اولین سبب نیست که در اسلام می‌شکند و پیشتر از این و در عصر قاجاری نیز اصلی‌ترین شعار فرقه بهائیت «تحرّی حقیقت و رفع تقلاید» یعنی آزادسازی حقیقت و از بین بردن تقلیدها بود. هم‌اکنون نیز مذهب تشیع دچار عارضه‌ای شبیه به بهائیت گردیده است که اگرچه نسبت بدان فرقه زیورتر و نزارتر است؛ ولی همانند بهائیت، دروغش را آغشته به برخی حقایق نموده و برای مردم بی اطلاع ایجاد شبهه می‌کند. درآمیختن دروغ با راستی برای راست نشان دادن دروغ نیز مرام و منش همیشگی دغلکاران و سوداگران دین است. و چرایی آن در گفتار حضرت امیر علیه السلام آمده است:

فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزَاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخَفَ عَلَى الْمُؤْتَادِينَ وَ لَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الْبَاطِلِ، انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعَانِدِينَ. وَلَكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هَذَا ضِعْثٌ، وَمِنْ هَذَا ضِعْثٌ، فَيُمَزَجَانِ! فَهَذَاكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطَانُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، وَيَنْجُو «الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى».

اگر باطل از آمیختگی با حق خالص می‌شد، راه بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند و اگر حق در پوشش باطل پنهان نمی‌گشت، زبان دشمنان یاوه‌گو از آن قطع می‌گشت. ولی پاره‌ای از حق و پاره‌ای از باطل فراهم شده و در هم آمیخته می‌شود، در این هنگام شیطان بر دوستانش چیزه می‌شود، و آنان که لطف حق شاملشان شده نجات می‌یابند.^۱

و این افراد که باطل خود را به گفته‌ی حق آراسته و بدین مکر، شیعیان را از راه حق خارج می‌کنند، بدترین آفت مذهب شیعه هستند، همانطور که امام صادق علیه السلام درباره‌شان فرمود:

قوم نصاب لا یقدرون علی القدح فینا فیتعلمون بعض علومنا الصَّحِیحة...
ثُمَّ یُضِیفُونَ إِلَیْهِ أَعْصَافَهُ... مِنَ الْأَكَاذِیْبِ عَلَیْنَا الَّتِی نَحْنُ بَرَاءٌ مِنْهَا فِیْقَبَلُهُ
الْمُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شِیعَتِنَا عَلَیْ أَنَّهُ مِنْ عَلُومِنَا فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا وَهُمْ أَضَرُّ عَلَی
ضَعْفَاءِ شِیعَتِنَا مِنْ جِیْشِ یَزِیدَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام.

دشمنان ما اهل بیت، هنگامیکه توان خرده‌گیری از ما را ندارند، برخی از علوم صحیح ما را آموخته و سپس آن را با دروغ‌ها و مطالب اضافی دیگری که ما از آن برائت می‌جوئیم، درهم می‌آمیزند؛ ولی شیعیان بی اطلاع، آن دروغ‌ها را بعنوان علوم اهل بیت، می‌پذیرند؛ بدانید که خطر و ضرر آن مکاران

بر شیعیان ضعیف، بدتر و سنگین‌تر از ضرر لشکر یزید بر حسین بن علی علیه السلام است.^۱

پس اصلی‌ترین ابزار کارِ معرکه‌گیران میدان ادعا، «درهم آمیختن حق با باطل برای حق نشان دادن باطل است» که هدف از آن «شبه‌نمایی» است و این امر در طول تاریخ عارضه درمان ناشدنی مقاماتی همانند مهدویت و امامت و نبوت است که این جایگاه‌ها همانند آب‌های پر برکتی است که از طرف خداوند فرستاده شده است و این مدعیان دروغین نیز همانند کف‌های بی‌ارزشی هستند که در گوشه و کنار آن آب‌های با برکت برای اندک مدتی پدید آمده و پس از زمانی کوتاه نیست و نابود می‌گردند؛ گویی که از ابتدا نبودند؛ پس این کف‌های آلوده و بی‌ارزش که دامن‌گیر آب‌های پربرکت هستند، رفتنی‌اند و آنچه آب حیات است و سودمند، باقیست.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ.

خداوند از آسمان آبی خالص فرو فرستاده است، و رودها هر کدام به اندازه گنجایش خود آب برگرفته و جاری شده‌اند، آن گاه سیل، کفی برآمده، بر روی خود برداشته است، و از آنچه مردم بر آن آتش می‌افروزند تا با ذوب کردن آنها زیور یا کالایی به دست آورند، کفی مانند کف سیلاب برمی‌آید. خداوند، حق و باطل را این گونه مثل می‌زند، {حق مانند آب و فلز دارای ثبات، و باطل همچون کف سیلاب و کف فلز محو شدنی است.} آری، کف به کناری

می‌رود و نابود می‌شود، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند، در زمین پایدار است؛
خداوند مَثَل‌ها را این گونه هویدا می‌کند.^۱

* * *



سرچشمہ دستورات شرعی

بایستی دانست کہ انگیزہ بنیادی از انجام «احکام شرعی» و جامہ عمل پوشاندن بہ دستورات شرع، چیزی نیست جز «امتثال فرمایش اللہ»؛ بدین معنی کہ تنها هدف از رعایت احکام شرعی، انجام دادن فرامینی است کہ از جانب خداوند پاک و منزہ فروفرستادہ شدہ است.

احکام شرعی دین مبین اسلام توسط منابعی تعیین می شود کہ ہر مسلمانی برای دانستن آن احکام، بایستی بدان منابع رجوع کند. یعنی چنانچہ انسانی بنا بر دلائل و براہینی کہ حقانیت اسلام را ثابت می کند، مسلمان گردد، برای دانستن قواعد زندگی اسلامی و جامہ عمل پوشاندن بہ عقاید و اخلاق و احکام اسلام، نیازمند منابع و مصادری مورد رضایت خداوند است تا بواسطہ آن مصادر، حکم شرعی خداوند کہ انجام بہ آن ہمانا «جامہ عمل پوشاندن بہ فرمایش اللہ» است را دریافتہ و نسبت بہ رعایت آن کوشا باشد.

منابعی کہ احکام شرعی بواسطہ آن تعیین می شود، بر دو دستہ است:

الف. منابع بدون عصمت؛ یعنی ما آنی را واسطہ بین خود و فرامین خداوند قرار بدہیم کہ آغستہ بہ خطا و فراموشی و نادرستی و کجروی باشد؛ و احکامی کہ ارائه می دہد، از سر گمان و تردید می باشد.

ب. مصادر دارای عصمت؛ یعنی ما آنی را واسطہ بین خود و فرامین خداوند قرار دادہ و بعنوان سرچشمہ احکام شرعی، بپذیریم کہ از ہرگونہ خطا و فراموشی و نادرستی

و کجروی به دور و معصوم باشد. و فتاوی و احکام شرعی که ارائه می‌دهد از سر یقین و باور راستین باشد.

بدیهی است که احکام برخاسته از منبع معصوم، حکم درست بوده و احکامی که توسط منبع غیر معصوم، به خداوند نسبت داده می‌شود، نامطمئن و به احتمال بسیار، نادرست و در نتیجه برآمده از پندار و گمان بوده و طبعاً نمی‌توان از آن پیروی نمود. چراکه پایه گمان بر «عدم چیرگی» است؛ پس چنانچه شخصی نسبت به چیزی احاطه و چیرگی نداشته باشد، حق تحکم بر آن را ندارد.

در مثال ساده‌ای فرض کنید که بیماری در حال مرگ را به دو پزشک حواله دهند تا درمانی برای او بیابند. هر دو پزشک بر این باور باشند که برای درمان این بیمار ۱۰ روش وجود دارد که از این ده روش، فقط یکی کاراست و دیگر درمان‌ها نه تنها او را نجات نمی‌دهد که ای بسا سبب مرگش شود.

حال از این دو پزشک، پزشک نخست می‌گوید: «من از این ده روش تنها سه روش را بلدم که می‌دانم روش اول و روش دوم سبب مرگش می‌شود؛ پس می‌توانم روش سوم را برای درمان شروع کنم.»؛ اما پزشک دوم می‌گوید: «من هر ده روش برای درمان این بیمار را می‌دانم و از میان آن روش‌ها، تنها روشی که زندگی بیمار را نجات می‌دهد را نیز بلدم!»؛ حال، پزشک نخست نسبت به درمان بیمار، بی‌احاطه بوده و درمانش برخاسته از پندار و تردید بوده و احتمال نجات بیمار بسیار کم است؛ ولی پزشک دوم نسبت به درمان بیمار، احاطه داشته و درمانش برخاسته از دانش کامل بر بیمار و بیماری است. حال می‌پرسیم که کدامیک از این دو پزشک، منبع قابل اعتماد برای درمان و گرفتن نسخه مداوای بیمار است؟ بدیهیست که پزشک دوم!

در کنار عقل، شرع نیز ما را از پیروی گمان در امور شرعی برحذر داشته است و در این زمینه آیات گوناگونی در نکوهش پیروان گمان و پندار وارد شده است؛ همانطور که فرمود:

إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ.

به راستی که ظن و گمان کسی را بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند، خدا به هر چه می‌کنید، آگاه است.^۱

بنابراین اسلام راستین آن آئینی است که سرچشمه احکامش بدون خطا باشد تا احکامی که بعنوان فرامین خداوند، ساری و جاری می‌شود، خالی از هرگونه گمانه‌زنی‌ها و پندارمآبی‌ها باشد.

پس آنچه فخر مذهب شیعه و بنیادی‌ترین سبب برتری و چیرگی این مذهب بر سایر مذاهب‌ها و آئین‌هاست، این است که مذهب تشیع چه در مسائل فراگیر و کلی و چه در مسائل خرد و جزئی دینی، تنها به مقام معصوم پیوند خورده و از این روست که شیعه شرع را تنها از سرچشمه‌ای گرفته است که از جانب خداوند، پاک و معصوم گردیده است. پیشوایانی که هرگز از سر هوی و هوس و پندار و گمان، فتوی و حکم ندادند و هر چه بوده، پیوسته به مقام وحی و یا برخاسته از علم غیب الهی بوده است.

و از این روست که دانشمند و الامقام شیخ آغا بزرگ طهرانی رحمته الله می‌نویسد:

لا مرجح للمذاهب الأربعة على مذهب الإمامية، بل الترجيح لمذهب الإمامية؛ لكونه المأخوذ بالأسانيد الصحيحة المعتمدة و الطرق المعتبرة من الأئمة المعصومين الذين كانوا علماء ربانيين، و الذين ورثوا العلم عن جدهم رسول الله صلی الله علیه و آله و أوقفهم الله تعالى على جميع ما أودعه عند نبيه صلی الله علیه و آله من أنواع العلوم الإلهية، فلا يقولون إلا ما أوحى إلي جدهم الذي لا ينطق عن الهوى.

مذهب‌های چهارگانه (پیروان ابوحنیفه افغانی؛ مالک مروی؛ شافعی فلسطینی و احمد حنبل بغدادی) هیچ برتری بر مذهب شیعه ندارند؛ بلکه

برتری از آن مذهب امامیه است؛ چراکه این مذهب با سندهای صحیح و مورد اعتماد و راه‌های معتبر برگرفته از روایات امامان معصوم (علیهم‌السلام) برپا شده و آن پیشوایان، علمای ربّانی بوده‌اند که دانش خود را از جد بزرگوارشان پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ارث برده و خداوند آن‌ها را بر تمام علومی که نزد پیامبرش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ودیعت گذارده آگاه ساخته بود و ایشان بر هیچ سخنی به جز آنچه بر جانشان که هرگز از روی هوا و هوس سخن نگفته، وحی می‌شده، قائل نبوده‌اند.^۱

بنابراین شیعیان در طول تاریخ و در گذرگاه ادوار زیست‌مذاهب اسلامی تا جایی که امکان دسترسی بود، احکام شرعی را از آخرین پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پس از درگذشتش از پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام) برگرفته‌اند و گفتیم که این بهترین دلیل بر حقانیت مذهب تشیع است.

اما این دسترسی بنا به دلایل گوناگونی، پیوسته و همیشگی نبوده است؛ پاره‌ای از دلایل ازهمگسستن دسترسی به امامان معصوم (علیهم‌السلام)، بدین قرار است:

أ. با گسترش مذهب تشیع، دامنه این مذهب به سرزمین‌هایی رسید که مردمان آن، دسترسی به امامان معصوم (علیهم‌السلام) نداشتند. پس این مسئله سبب می‌شد شیعیان نتوانند به هنگام نیاز برای تعیین احکام شرعی گوناگون، نزد امامان معصوم (علیهم‌السلام) آمده و کسب تکلیف کنند.

ب. گسترش تشیع سبب گردید که حکومت‌های بدکار و ستمگر زمان اهل بیت، این علمای ربّانی و امامان دینی (علیهم‌السلام) را در حصر ارتباطی و تحت تدابیر امنیتی شدید نگه دارند. چنانکه شماری از امامان همانند امام صادق و امام هادی و امام عسکری (علیهم‌السلام) در حصر خانگی و شماری دیگر همانند امام کاظم (علیه‌السلام) در زندان و شماری دیگر همانند امام رضا و فرزندش (علیه‌السلام) در کاخ درباری بنی عباس زندانی و مورد بازبینی و محدودسازی

قرار گرفته بودند و این منجر به از هم گسستگی رشته ارتباط بین شیعه و امامانشان گردیده بود.

ج. شیعیان، تحت پیگرد حکومت‌های بدکار و پیروان خُشک‌اندیش دیگر فرقه‌ها قرار گرفته و آزار و شکنجه می‌شدند که همین امر سبب می‌شد ایشان از شهرهای پیرامون محل زندگی امامان معصوم (علیهم‌السلام) همانند جزیره العرب و جنوب عراق هجرت نموده و به سرزمین‌هایی دور از دسترس دوست و دشمن، کوچ کنند و در حوالی معیشتگاه معصومین (علیهم‌السلام) آشکار نشوند. این نیز شیعیان را از دیدار پیشوایانشان که سرچشمه‌ی راستین شریعت بودند، باز می‌داشت.

این پیشامدها و رخدادهایی همانند آن، سبب می‌گردید که دسترسی شیعیان به امامان معصوم (علیهم‌السلام) کمرنگ‌تر گردد و امکان برگرفتن احکام شرعی از این سرچشمه پاک از بین برود. حال چاره کار چه بود؟

چاره کار رجوع به افرادی بود که نسبت به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌و) و امامان معصوم (علیهم‌السلام)، شناخت داشته و احکام شرعی را بر پایه قرآن و سنت معصوم و عقل و اجماع مذهب اهل بیت، فرا گرفته بودند. پس از این رو شیعیان در هر عصری که به امامانشان دسترسی نداشتند، به دانشمندان و فقیهانی رجوع می‌کردند که در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) رشد یافته و نسبت به بنیادها (اصول) و شاخه‌های (فروع) مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) و روش استدلال درست از قرآن و سنت شناخت داشته و انسان‌هایی عادل و پرهیزکار بودند.

پس مرجعیت دینی شیعیانی که دستشان از پیشوایانشان کوتاه بود، بدست فقیهانی بود که برخی از آنان، جزو اصحاب امام (علیه‌السلام) بودند و اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز این منوال را درست و این راه حل را موثر می‌دانستند.

حال ما نیز از سرآغاز غیبت صغری بدین آسیب دچاریم؛ **اولاً** دسترسی به امام معصوم (علیه‌السلام) ممکن و میسر نیست و **ثانیاً** افرادی موجودند که در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)،

پرورده شده و باورها و احکام شرعی - که جنبه نظری و عملی فرامین خداوند است - را بر پایه آموزه‌های آنان آموخته و همه جوانب آن را بر مبنای منابع معصوم شرع سنجیده و قوی‌ترین حکم که همخوان با حکم محمد و آل محمد علیهم‌السلام باشد را از آن منابع استنباط نموده‌اند.

تقلید

بنابر آنچه گفته شد، شیعیان در عصر کنونی بایستی از برای انجام احکام شرعی و امتثال فرامین خداوند، به فقیه‌ی دانا و دادگر رجوع نمایند و یا خود در این امور به اجتهاد و فقاهات برسند؛ چراکه در غیر اینصورت هر عملی برخاسته از گمان و بدون دلیل شرعی است که ابطالش را بیان نمودیم. پس اصطلاح تقلید در فروع یعنی:

رجوع و پایبندی فرد عامی به فقیه جامع الشرایط مذهب، و جامه عمل پوشاندن به احکام او، بدین ایمان که حکم او، همانا برخاسته و برگرفته از حکم امامان معصوم علیهم‌السلام است و دلیلی بر درستی آن مطالبه نمی‌شود.

پس جنس تقلید، «الترام» است؛ بدین معنی که مقلد خود را ملتزم و پایبند به فتاوی و استنباط‌های مجتهد از سرچشمه شریعت می‌کند. همچنانکه مرحوم صاحب عروه رحمته‌الله در مسئله ۸ از مسائل عروه الوثقی می‌نویسد:

التقلید هو الالتزام بالعمل بقول مجتهد معین.

تقلید یعنی پایبندی به انجام به گفته‌ی مجتهدی معین.^۱

(۱) یکی از مبلغان فرقه احمد اسماعیل در کتابش تعاریف مختلفی از «تقلید» عنوان نموده و سپس وجود این تعاریف را به منزله و معنی تناقض‌گویی شیعیان در تعریف تقلید دانسته و پس از آن، اینچنین نتیجه گرفته است که اگر تقلید، مورد تأیید خداوند بود، هرگز در آن اختلافی هویدا نمی‌شد

فصل (مرز جدایی) تقلید از دیگر انواع پایبندی‌ها، «عدم مطالبه حجت» است؛ بدین معنی که اگر فرد عامی بنا بر دلایل شرعی، فقهی جامع الشرایط را بعنوان داناترین فقیه جهت استنباط احکام شرعی پیدا کرده و نسبت به فتوای او پایبند شد، دیگر از او نخواهد خواست که برای فتوایش دلیل شرعی نیز عرضه کند؛ بعنوان مثال اگر فقیه در رساله‌ی عملیه اش، بنویسد که احکام نماز اینچنین است، آن مقلد نخواهد گفت: «دلیل این حکم از احکام نماز را برای من اثبات کن تا آن حکم را انجام دهم!» بلکه فرد عامی در مقام تقلید، از فقیه مطالبه حجت نمی‌کند؛ چنانکه آورده‌اند:

و سپس حدیث مروی از امام باقر (علیه السلام) را گوشزد می‌کند که فرمود: «خداوند ابا دارد از اینکه در حکمش اختلاف شود یا بین اهل علمش، تناقضی باشد»؛ اما در جواب می‌گوییم: تناقض از نگاه منطقی یعنی: «اختلاف بین دو قضیه تامه بطوری که اقتضای ذاتش بر این باشد که یکی قضیه صادق باشد و دیگری قضیه کاذب». پس اغلب - و ای بسا قریب به اتفاق - تعاریفی که بعنوان تعریف از تقلید بیان شده، بعضاً تقلید را به معنی «التزام و اخذ فتوی» و برخی دیگر به معنی «عمل مطابق با فتوی» و برخی دیگر «التزام عملی به فتوی» و برخی دیگر «التزام و یا عمل مطابق بر فتوی» معرفی کرده‌اند. این تعاریفات، اغلب تعاریف مربوط به تقلید را در بر می‌گیرد که در معلقات آن اندک تفاوت‌هایی هست؛ حال سوال می‌شود که آیا بین این تعاریفات، تناقض است؟! پاسخ این است که خیر!! بلکه عرصه، عرصه‌ی تنگی و فراخی است؛ بدین معنی که برخی از علما تقلید را به معنی گسترده و عام بیان نموده و برخی دیگر معنی مرزبندی شده‌تر و خاص‌تری را اختیار نموده‌اند، ولی جنس هر دو یکیست؛ از طرفی برخی از فقها، اصل «جنس تقلید» یعنی «التزام» را برای تقلید کافی دانسته‌اند، ولی دیگران فصل تقلید را نیز بعنوان شرط تحقق آن، واجب دانسته‌اند. پس در بین این تعاریفات، موضوع (تقلید) برابر است و از طرفی محمول (التزام؛ التزام عملی؛ عمل مطابق فتوی) دچار اختلاف به معنی گستردگی و فشردگی در مرزبندی تقلید است. در حالیکه هر فرد مطلع از مسئله تناقض، می‌داند که تناقض تنها در کم و کیف و جهت است، بعنوان مثال اگر یک قضیه‌ای موجب کلیه باشد نقیضش قضیه سالبه جزئیه خواهد بود. در حالیکه هیچ کسی ادعا نمی‌کند که تعریف: «تقلید به معنی التزام عملی بر فتوی فقیه است»، نقیض تعریف: «تقلید، عمل مطابق فتوی فقیه است» می‌باشد!! بلکه، عرصه، عرصه‌ی تعریف گسترده و تعریف فشرده است.

يأخذ بالحكم الشرعي من مقلّده المجتهد من دون مطالبة الدليل على ذلك.
تقليد کننده، حکم شرعی را از مرجع تقلیدش بدون مطالبه ی دلیل بر آن
حکم شرعی، می گیرد.^۱

عارضه ذاتیه یا در نگرشی دیگر، نتیجه و ثمره ی تقلید، «عمل تطبیقی» است؛
بدین معنی که مقلد پس از پایبندی به مجتهد اعلم، بایستی به احکام برگرفته شده از
ادله شرع توسط آن فقیه، جامه ی عمل پوشانده و عملش مطابق فتوی آن فقیه مجتهد
باشد؛ وگرنه موضوعیت تقلید از بین رفته و در واقع تقلید بی ثمر خواهد بود. همچنانکه
گفته اند:

التقليد هو العمل اعتمادا على فتوى المجتهد ولا يتحقق بمجرد تعلم فتوى
المجتهد ولا بالتزام بها من دون عمل.

تقلید، انجام دادن احکام بر مبنای اعتماد به فتوی مجتهد است و به صرف
یادگیری فتوی مجتهد یا صرفا پایبندی به فتوی بدون عمل به آن محقق
نمی شود.^۲

بنابراین، تقلید از نگرش اصولی، همان «التزام و پایبندی بی قید و شرط» است
و از نگرش فقهی، «عمل بی قید و شرط»؛ و وجه درستی عمل، تطبیق و همخوانی
است؛ یعنی هنگامی عمل مقلد، حاصل پایبندی به فتوی مجتهد است که آن عمل،
مطابق فتوی آن مجتهد باشد. پس بسیاری از فقها بر این نظر هستند که اگر فرد عامی
مدتی را بدون تقلید از فقیه جامع شرایط عمل کند، و پس از تقلید از او، اعمالی که
پیشتر انجام داده را مطابق فتوی مجتهدش ببیند، از آن بابت که ثمره ی تقلید (عمل

(۱) القول الرشید فی الإجتهد و التقليد- عادل علوی (تقریر مباحث علامه شهاب الدین مرعشی
نجفی)- ص ۱۴۵.

(۲) منهاج الصالحین- وحید خراسانی- مسئله ۴.

تطبیقی)، محقق شده است، آن عمل را پذیرفته می‌دانند. بنابراین تقلید از فقیه به معنی خارج ساختن مقلد از احکام خداوند و وارد نمودن وی در احکام غیر خدایی نیست؛ بلکه غرض از آن ارائه‌ی احکامی است که توسط خداوند نهاده شده و توسط نمایندگان خداوند یعنی پیامبران و امامان (علیهم‌السلام)، عرضه شده است، و فقیه در دورانی که دسترسی به امامان معصوم (علیهم‌السلام) میسر نیست، با بررسی دقیق تک تک ادله شرعی، تلاش می‌کند آن حکمی که بعنوان حکم مورد رضایت معصوم (علیهم‌السلام) است را برداشت نموده و به غیرمطلعان برساند؛ پس وقتی فرد عامی ولو بدون تقلید و حسب آموخته‌ها، عملی را مطابق آن حکم الهی انجام دهد، از نظر فقها این عمل نزد خداوند پذیرفته است؛ چراکه همانطور که گفته شد، ثمره‌ی تقلید، رساندن همه‌ی مومنان به احکام شرعی مورد رضایت خداوند است تا همه مومنان به احکام شرعی که مورد رضایت محمد مصطفی (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت پاکش است، جامه‌ی عمل بپوشانند. و آنکسی که واسطه بین احکام مورد رضایت اهل بیت (علیهم‌السلام) و مومنان بی اطلاع از آن احکام است، فقهایی عادل و پارسا هستند که عمرشان را در راه فهم دقیق این احکام صرف کرده و فداکارانه و بی حسد، هر آنچه آموخته‌اند را در اختیار دیگران نیز قرار داده‌اند تا همه‌ی شیعیان اهل بیت، از آن علوم بهره گیرند.

بنابراین، تعبیراتی که با تفاوتی اندک از همدیگر در بیان معنی تقلید بیان شده، مفهوم کلی تقلید را اینچنین بیان می‌کند که، تقلید:

ارتباطی دینی بین فرد عامی بعنوان تقلید کننده با مجتهد جامع الشرایط بعنوان تقلید شونده است که این ارتباط بر مبنای رجوع مقلد به مجتهد برای شناخت فتوایش و سپس عمل نمودن بر اساس آن فتوی، پدیدار می‌شود؛ و این فتوی، بعنوان حجت شرعی آن مقلد است که در صورت عدم درستی عملش، بعنوان عذر شرعی پذیرفته می‌شود.^۱

(۱) بایستی دانست که غرض از لفظ «تقلید» در عصر کنونی، به همان معنی است که عنوان نمودیم و این لفظ، در واقع اصطلاحی اعتباری است که بنابر همخوانی بیشتر با عمل «رجوع به



فقیه» بدان اطلاق می‌شود و گرنه در طول تاریخ اصطلاحات گوناگونی همانند: «استفتاء» و «سوال» و «تقلید» و... برای این عمل، اطلاق می‌شده و «مقلد» در طی گذر زمان به اصطلاحاتی نظیر: «مستفتی» و «متفقه» یا «متعلم» اطلاق می‌شده است؛ همانطور که محقق بحرانی رحمته الله -بعنوان یک آخبری- می‌گوید: «اما در دوران غیبت -همانند دوران ما و همسان آن- پس مردم از دو حال خارج نیستند؛ یا عالم هستند یا متعلم؛ عبارت دیگر یا فقیه هستند یا متفقه؛ و در عبارت سوم یا مجتهد هستند و یا مقلد؛ و ما در شرح روایت مقبوله عمر بن حنظله در طی فوایدی که بیان نمودیم بعنوان فایده چهارم اثبات نمودیم که آن عالم یا فقیهی که غیر ایشان بایستی به آنان رجوع کنند، باید دارای ملکه استنباط احکام شرعی از ادله شرعی تفصیلی باشد، چراکه هر رعیتی و هر عامی نمی‌تواند بخودی خود احکام شرعی را از دل این ادله تفصیلی استنباط کند -همچنانکه برای همه مبرهن است-... و اجتهادی که مجتهدین بعنوان امری واجب دانسته‌اند عبارت است از بذل تلاش و کوشش فراوان جهت بدست آوردن احکام شرعی از ادله تفصیلی اش؛ و استنباط آن بنابر قوانین معتبر و مقرر؛ و شکی در این نیست که اگر کسی توان نایل آمدن بدین درجه والا را نداشته باشد، نبایستی بدو اعتماد کرده و فتوایش را گرفت؛ پس با این گفته‌ی من، حقیقت امر بر تو نسبت به این گفته‌ی اخباریین که "اخذ روایت را واجب می‌دانند" آشکار می‌شود که این گفته بطور مطلق ممنوع است؛ همچنانکه مفصل در این باره سخن گفتیم؛ پس اینکه فرد عامی در دوران غیبت به روایت رجوع کند گفته‌ای واضح البطلان و غنی از بیان است!... و چطور انکار می‌کنی در حالیکه روایات مملو از اطلاق و تنقید و اجمال و اشتباه و تناقض‌های ظاهری در احکام (تعارض بین ادله) است و برگرفتن احکام از دل این روایات نیازمند ملکه و نیرویی راسخ و الهی است... پس آن عامی کجا می‌تواند اینچنین استنباطی کند؟! پس بایستی به نزد همان عالمی رجوع کند که صاحب آن ملکه است.» (الدرر النجفی، ج ۳، ص ۲۹۴) دیده می‌شود که مرحوم محقق بحرانی، الفاظ گوناگونی را بعنوان «مقلد» عرضه می‌دارد و مذهب اخباری متعادل را نیز پیرو عقیده‌ی صحیح اجتهاد و تقلید معرفی می‌نماید.

ادلہ باور

تقلید از فقہاء

ادله باور تقلید از فقهاء

گزیده براهینی که بعنوان «دلایل تقلید از فقیه» مطرح می‌شود، بدین قرار است:

الف. روش خردمندان (سیره العقلاء)

روش و منش عاقلان بر این است که همیشه جهت شناخت مسئله‌ای که آغشته به درست و نادرست است، بایستی به متخصص آن رجوع کرد. همانند رجوع بیمار به پزشک برای درمان و رجوع باغدار به باغبان برای باغداری و رجوع به مترجم برای ترجمه یک نوشته و مواردی اینچنین.

پس هر عاقلی در هر دانش و پیشه‌ای برای کسب نتیجه درست به متخصصین آن دانش رجوع می‌کند. از طرفی فقاقت و توان برداشت احکام شرعی از سرچشمه شرع نیز جزو دانش و پیشه‌هایی است که آغشته به نظرات درست و غلط فراوانی است؛ بنابراین بایستی برای فقاقت در احکام شرعی به فقیه خبره در احکام شرعی رجوع کرد. این خود روشن‌ترین دلیل در اثبات تقلید شیعیان از فقیه مجتهد جامع الشرایط شیعی است.

رویکرد عقلی در سیره عقلایی

آنچه بعنوان سیره خردمندان عنوان نمودیم در واقع نشأت گرفته از عقل بشری است که هر انسان عاقلی را بنابر اندوخته‌های عقلی وادار به رویکردی عقلانی می‌کند. یعنی می‌توان ادعا کرد که حتی پیش از سیره عقلایی و بنای عملکردی عاقلان مبنی بر رجوع جاهل به عالم، عقل بطور مستقل و بی آنکه نیازمند عملکرد عاقلان باشد، اینچنین استنتاج می‌کند که فردی که نمی‌داند، بایستی برای دانستن، به نزد افراد دانا رجوع کند. پس می‌توان ادعا نمود که حتی پیش از دلیل عقلایی (روش خردمندان)، دلیل عقلی، خود اصل تقلید را که بطور اجمالی «رجوع جاهل به عالم» تعبیر می‌کنیم، اثبات می‌کند؛ همانطور که مرحوم صاحب کفایه رحمه الله می‌نویسد:

جواز التقليد ورجوع الجاهل إلى العالم في الجملة، يكون بدیهياً جبلیاً
فطریاً لا یحتاج إلى دلیل، وإلاّ لزم سدّ باب العلم به علی العامی مطلقاً غالباً،
لعجزه عن معرفة ما دلّ علیه کتاباً وسنّة، ولا یجوز التقليد فيه أيضاً، وإلاّ لدار
أو تسلسل.

جواز تقلید و رجوع جاهل به عالم بطور اجمالی یک امر بدیهی و برخاسته از فَرّ و فطرت است که نیازمند دلیل نیست وگرنه بایستی راه دانستن مردم عوام {بر معارفی که اطلاع ندارد} بطور مطلق و برای بیشتر ایشان بسته می‌بود چراکه او از توان شناخت آنچه کتاب و سنت بدان رهنمون شده، ناتوان است و از طرفی نمی‌تواند {از فقیه‌ی که توان استنباط احکام شرعی دارد} تقلید کند که این سبب دور و تسلسل است.^۱

(۱) کفایه الاصول - آخوند خراسانی - ص ۴۷۲.

تعریف مرحوم آخوند بعنوان «امر بدیهی و برخاسته از فطرت» بدین معنی نیست که این امر بعنوان علم ضروری -از دیدمنطقی- باشد؛ بطوریکه نیازمند هیچ استدلالی برای اثباتش نباشیم؛ بلکه مراد از آن علمی نظری بر پایه عقل است که اصل تقلید را در قانونی بعنوان «رجوع فردی که نمی داند (جاهل) به فردی که می داند (عالم)» خلاصه کرده و سپس این را بعنوان دلیل عقلی که مورد پذیرش همه ی اهل عقل است، بعنوان امری بدیهی و فطری عنوان می کند. همانطور که بطور بدیهی هرکسی مریض باشد به طبیب رجوع می کند و هر کسی که نیازمند ترجمه متنی باشد به مترجم رجوع می کند؛ و از طرفی اگر کسی که مریض است برای درمان مرضش به نجار رجوع کند و یا کسی که نیازمند ترجمه متنی است به لوله کش رجوع کند، متهم به بی عقلی و عدم پایبندی به بدیهیات عقلی می شود. پس در نظر اینجانب، این گفته ی مرحوم آخوند خراسانی بمعنی انکار علم نظری از باور «تقلید از فقیه» نیست؛ بلکه مراد از آن بیان جوهره ی اصلی تقلید بعنوان «امری پذیرفته از نظر عقل است که بنای عاقلان نیز بر آن بوده است و مخالفت با آن بمعنی مخالفت با عقل و عاقلان تلقی می شود»، می باشد.

پس یکی از ادله اثبات تقلید از فقهای عادل شیعه این است که تا بوده و هست روش خردمندان (سیره عقلاء) بر همین منوال بوده که ناآگاهان بر یک امر یا باید خود در آن متخصص گردیده و یا به هنگام نیاز، به متخصص آن امر رجوع کنند؛ و گرنه در تعیین حکم، یا ناگاه و یا پیرو ظن و گمان هستند. پس در شریعت، عوام شیعه در امر احکام شرعی یا باید خود به فقاقت رسیده و قاعده های برخاسته از کتاب و سنت و عقل را به بهترین نحو بشناسند؛ و یا در این امر از آن کسی که به فقاقت رسیده و در بین خبرگان این امر، از همه خبره تر است، تقلید و پیروی کنند.^۱

(۱) یکی از مبلغان فرقه احمد اسماعیل در ابطال احتجاج به «سیره عاقلان» می نویسد:

شیخ انصاری رحمه الله در حق سیره عقلایی در بحث معاطاه گوید: «اما ثبوت سیره و استمرار آن به مثابه ارث بردن آیندگان از پیشینیان، پس شبیه دیگر سیرت آنان است که ناشی از سهل انگاری و

پس برخلاف آنچه برخی از منتقدان مذهب یا دین ناباوران می‌پندارند، تقلید موجب بسته شدن باب دانش و سبب باقیماندن در نادانی نیست؛ بلکه تقلید، سبب بهره‌مندی از دانش و نتایج پژوهش‌های علمی فراوان است. همانطور که اگر فردی برای درمان بیماریش به پزشک زبردست رجوع نموده و از دستورات پزشکی او تقلید نماید، پس او کسی است که دروازه دانش پزشکی را به روی خود گشاده و از نتایج تحقیقات ارزشمند علمی آن بهره می‌گیرد؛ ولی آن عامی‌الفکر خُشک‌اندیش که مدعیست: «من در درمان بیماری‌م از پزشکان تقلید نمی‌کنم و خودم هر چه به عقلم برسد را انجام می‌دهم»؛ همان کسی است که دروازه‌های دانش و تندرستی را به روی خود بسته و در

بی‌مبالاتی نسبت به دین است که بشمار در عبادت‌ها و معامله‌ها و سیاست‌هایشان پدید می‌آید؛ همچنانکه بر کسی پوشیده نیست.»

سپس آن مدعی می‌گوید: آیا دیگر پس از این سخن، می‌توان در باور تقلید، به سیره عاقلان، اعتماد کرد؟! (البیان المفید فی بدعة التقليد-صص ۱۳۲-۱۳۴).

حال آنکه شیخ انصاری رحمه الله در بیان فوق درصدد نقد استدلال به «سیره متشرعه» در اثبات قضیه معاطاه است و نه استدلال به «سیره عاقلان»!! و هر اهل علمی می‌داند که سیره متشرعه، متفاوت از سیره عاقلان است؛ بطوریکه سیره متشرعه مختص اهل شرع و بنا بر قیود روایی یا عقلانی یا زیستی آنان است و شرط حجیت آن عدم مخالفت نصوص قرآنی و روایی با آن و بلکه وجود نصوص موید بر آن است؛ اما سیره عاقلان، مختص و محدود به سیرت و منش اهل اسلام نیست؛ بلکه بنا بر حکم سیره عاقلان، هر ملت و آیینی و با هر نژادی بنا بر حکم عقل نسبت به عملکردی، ملتزم می‌شوند و این سیره عملی پدیدار می‌شود.

از طرفی شیخ انصاری خود، از جمله ادله اثبات تقلید را «اجماع عملی» می‌داند؛ و بدیهی است که مراد از اجماع عملی، هم معطوف بر سیره عاقلان است و هم سیره متشرعه؛ پس شیخ انصاری در اثبات درستی باور تقلید می‌نویسد: «ادله چهارگانه‌ی روا بودن تقلید، بدین قرار است: آیه نفر و آیه سوال؛ سنت متواتر در روا بودن فتوی دادن و طلب فتوی نمودن...؛ و اجماع گفتاری و عملی و حکم عقل» (اجتهاد و تقلید- شیخ انصاری-ص ۴۸). پس شیخ انصاری خود از جمله ادله‌ی اثبات درستی باور تقلید را اجماع عملی بر این باور می‌داند که این هم اثبات سیره عاقلان است و هم سیره متشرعه. دیده می‌شود که پناه آوردن پیروان احمد اسماعیل به گفتار شیخ انصاری، ارزش و اعتبار علمی ندارد.

نادانی و بیماری روحی و جسمی خویش غوطه‌ور است. پس مسئله تقلید از فقیه نیز به همین منوال است.

حجیت سیره خردمندان

پیشتر گفتیم که مذهب تشیع دارای منابعی است که معصوم از خطاست؛ حال سوال اینجاست که آیا مگر اهل عقل، معصوم هستند که حال ما باور همگانی آنان را حجت بدانیم و «سیره عقلاء» را بعنوان دلیل قبول کنیم؟

به دو راه می‌توان سیره عاقلان را حجیت بخشید:

راه نخست. و آن استدلال استنتاجی است بدین منوال که:

گزاره اول. روش خردمندان، روشی پذیرفته نزد همه عاقلان است.

یعنی آنچه بعنوان سیره عاقلان باشد، بگونه‌ای نیست که یک عاقل آن را پذیرفته و عاقل دیگری با آن مخالف باشد؛ بلکه سیرت عقلی است که هرکه از نعمت عقل بهره‌مند گردیده و قانون‌های عقلی را می‌پذیرد، آن سیرت را درست می‌داند. همانند سوزاندگی آتش و آتش گرفتن هر ماده شعله‌ور تماس یافته با آن. پس این امر بین همه عاقلان پذیرفته است و طوری نیست که عاقلی بگوید «نفت آتش‌زا اگر به آتش برسد شعله‌ور می‌شود» و عاقلی دیگر آن را نپذیرد! بلکه این باوری فراگیر بین هر اهل عقلی می‌باشد.

گزاره دوم. معصوم ﷺ یکی از عاقلان است.

یعنی محمد و آل محمد ﷺ نیز جزو عاقلان و بلکه پیشوای اهل عقل در دنیا و آخرت هستند و عقل ایشان کامل‌ترین عقل‌هاست.

سرانجام: روش عاقلان، همان سیره معصوم ﷺ است.

یعنی آن امری که مورد تایید و خرسندی تک تک افراد عاقل قرار گرفته باشد، از آن بابت که امام معصوم علیه السلام نیز یکی از همان افراد عاقل است، اثبات می شود که آن امر به تایید امام معصوم علیه السلام رسیده است. بعبارت دیگر آنچه در گستره سیره اهل عقل گنجیده و نزد تک تک عاقلان پذیرفته شود، از آن بابت که اهل بیت نیز در همان گستره حضور دارند، پس ایشان نیز آن امر را پذیرفته می دانند. پس آنچه نزد همه عاقلان پذیرفته است، در حقیقت نزد معصوم علیه السلام نیز پذیرفته است.

راه دوم. و آن امضاء این سیرت به نص معصومین علیهم السلام است؛ یعنی امامان معصوم علیهم السلام نسبت به این سیره عاقلان اعتراضی ننموده اند. پس برای اثبات امضاء و خرسندی معصوم علیه السلام بر سیره عاقلان، دو شرط مطرح است:

الف. رخداد سیرت در عصر ظهور معصوم علیه السلام؛ یعنی این سیره در دوران ظهور نبی خدا صلی الله علیه و آله و یا امامان معصوم علیهم السلام (از ابتدای بعثت نبی خدا، تا سال ۲۶۰ قمری) رخ داده باشد. بطوری که بتوان نشانه هایی از این سیره را در دورانی که امامان معصوم علیهم السلام در میان مردم حضور داشته اند - همانند دوران بنی امیه و بنی عباس - یافت. پس هم مذهب شیعه و هم مذاهب دیگر اینچنین منش و سلوکی داشتند که افراد غیرمطلع از علوم دینی برای انجام فرایض دینی به نزد علمای آن مذاهب رجوع کرده و پس از اخذ فتوای آنان بدان عمل می کردند؛ همچنانکه شیخ طوسی رحمه الله پیرامون منش پیوسته شیعیان در رجوع عوام به فقها و علمای شیعه می نویسد:

أَتَى وَجَدَتِ عَامَّةُ الطَّائِفَةِ مِنْ عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى زَمَانِنَا هَذَا يَرْجِعُونَ إِلَى عُلَمَائِهَا، وَيَسْتَفْتُونَهُمْ فِي الْأَحْكَامِ وَالْعِبَادَاتِ، وَيَقْتُونَهُمُ الْعُلَمَاءُ فِيهَا.

من همه‌ی طایفه‌ی شیعه را از همان زمان امیرالمؤمنین علیه السلام تا به امروز این چنین یافته‌ام که روش آنان رجوع به علمای شیعه و طلب فتوی از آنان در احکام و عبادات بوده است و علما در آن موارد فتوی داده‌اند.^۱

ب. خرسندی و تقریر معصوم علیه السلام از سیرت؛ یعنی معصومین علیهم السلام نسبت به این سیرت اعتراضی نداشته‌اند و یا ای بسا چه در سخن و چه در عمل امضاء و تاییدیه‌ای از ایشان وجود دارد.

این شرط نیز در اثبات مدعای ما ثابت است؛ هم امر تقلید مردم از عالمان و هم سفارش اهل بیت علیهم السلام بر تقلید شیعیانش از فقههای شیعه بنا به روایات متواتر موجود است؛ همانطور که بنا بر روایات فراوان، اهل بیت علیهم السلام، شماری از فقیهان شیعه را بعنوان مرجع تقلید شیعیان شناسانده و فتاوی ایشان را بدین سبب که برگرفته از کتاب و سنت و نظرات اهل بیت علیهم السلام است، همانند فتاوی خود دانسته‌اند. پس از جمله آن روایات:

۱. قال لأبان أبو جعفر علیه السلام اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس، فأنني أحب أن أرى في شيعتي مثلك.

امام باقر علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: «در مسجد شهر بنشین و برای مردم فتوی بده! من دوست دارم در بین شیعیانم کسانی همانند تو باشند.»^۲

این روایت به روشنی دلالت دارد بر حجیت مرجعیت فقیهان شیعه که احکام را نه بر پایه پندار و گمان که بر مبنای فقه قرآن کریم و آل محمد علیهم السلام به عوام مسلمین و بویژه شیعیان عرضه می‌کنند. یعنی فقیه شیعی، واسطه بین امام معصوم علیه السلام و عوام شیعه است.

(۱) العده فی اصول الفقه-ج ۲-ص ۷۳۰.

(۲) الرجال-شیخ طوسی-ص ۸۲.

۲. عن ابن أبي عمير، عن حسين [حسن] بن معاذ، عن أبيه معاذ بن مسلم النحوي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: بلغني أنك تقعد في الجامع فتفتي الناس؟ قلت: نعم وأردت أن أسألك عن ذلك قبل أن أخرج، إني أقعد في المسجد فيجئ الرجل فيسألني عن الشيء فإذا عرفته بالخلاف لكم أخبرته بما يفعلون، ويجئ الرجل أعرفه بمودتكم وحبكم فأخبره بما جاء عنكم، ويجئ الرجل لا أعرفه ولا أدري من هو فأقول: جاء عن فلان كذا وجاء عن فلان كذا فادخل قولكم فيما بين ذلك، فقال لي: اصنع كذا فاني كذا أصنع.

معاذ بن مسلم نحوی گوید: امام صادق عليه السلام به من فرمود: «شنیده‌ام در مسجد نشسته و فتوی می‌دهی؟» گفتم: «بله! اتفاقاً می‌خواستم پیش از رفتنم از شما بپرسم که من در مسجد می‌نشینم و چنانچه یکی از غیر شیعیان از من می‌پرسید، حکم مذهبشان را می‌گفتم و چنانچه یکی از شیعیان رجوع می‌نمود حکم شما را؛ اگر هم کسی می‌آمد که از مذهبش آگاه نبودم، می‌گفتم: نظر فلانی (مثلاً ابوحنیفه) اینچنین است و نظر فلانی (مثلاً مالک) اینچنین و دیدگاه شما را هم بین نظرات ذکر می‌نمودم!» پس امام عليه السلام فرمود: «همین کار را بکن! من خودم هم اینچنین می‌کنم»^۱

بنابر مفاد این حدیث، فقیهان شیعه در زمان ظهور امامان معصوم علیهم السلام، مرجعیت دینی مسلمین را بر عهده می‌گرفتند و امامان علیهم السلام نیز از این کار خرسند بوده و بلکه فقهای شیعه همانند ابان بن تغلب و معاذ النحوی علیهم السلام را با جمله دستوری همانند «اصنع کذا» (این کار را انجام بده) و «اجلس و افت» (بنشین و فتوا بده) ملزم به فقاها و مرجعیت و فتوی می‌کردند.

۳. عن المفضل بن عمر، أن أبا عبد الله عليه السلام قال للفيض بن المختار في حديث: فإذا أردت حديثاً فعليك بهذا الجالس، وأومى إلى رجل من أصحابه، فسألت أصحابنا عنه، فقالوا: زرار بن أعين.

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام به فیض بن مختار فرمود: «هر هنگام خواستی به احادیث ما دسترسی پیدا کنی، پس بر تو است که به این که نشسته رجوع کنی» و به یکی از اصحابش ایما کرد؛ از یارانش او را پرسیدم؛ گفتند زرار بن اعین است.^۱

دیدم می‌شود که امام صادق علیه السلام فیض بن مختار که خود از اصحاب موثق امام علیه السلام و بلکه از نویسندگان کتب حدیثی بود را به زرار بن اعین ارجاع داده و در صورت عدم دسترسی به خودش، مرجعیت دینی فیض بن مختار را به زرار بن اعین علیه السلام موکول می‌کند.

۴. عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إنه ليس كل ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم، ويجيئ الرجل من أصحابنا فيسألني وليس عندي كل ما يسألني عنه، فقال: ما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي، فإنه سمع من أبي وكان عنده وجيهاً.

عبدالله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: دیدار پی در پی شما برایم ممکن نبوده و آمدنم نیز میسر نیست؛ حال آنکه شیعیانی می‌آیند و از من {احکام شرعی} می‌پرسند و من همه چیز را بلد نیستم! پس امام

عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «چرا به محمد بن مسلم ثقفی رجوع نمی کنی؟ او احادیث پدرم را شنیده و نزد او شخص موجهی بود.»^۱

در این خبر نیز حضرت صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ، راه حل پاسخ دهی به پرسش های دینی در صورت عدم دسترسی به امامان معصوم عَلَیْهِمُ السَّلَامُ را رجوع به فقیهان و دانشمندان مذهب می داند؛ این همان تاسیس قانون فراگیر رجوع جاهل به عالم است؛ بایستی گفت که عبدالله بن ابی یعفور خود از شاگردان اهل بیت و دانشمندان مذهب است، ولی از آن بابت که در فقه اسلام به خبرگی فراگیر -اجتهاد جامع الشرایط- نرسیده، در پرسش هایی که نیازمند فتوی فقیه اعلم است، خودسرانه فتوی نداده و بلکه از امام عَلَیْهِ السَّلَامُ چاره خواهی می کند؛ و امام عَلَیْهِ السَّلَامُ نیز فقیه بزرگوار شیعه محمد بن مسلم ثقفی رَضِیَ اللہُ عَنْہُ را به او می شناساند.

۵. عن شعيب العرقوفي قال: قلت لأبي عبد الله عَلَیْهِ السَّلَامُ: ربما احتجنا أن نسأل عن الشيء فمن نسأل؟ قال: عليك بالأسدي، يعني أبا بصير.

شعیب گوید: به امام صادق عَلَیْهِ السَّلَامُ گفتم: بعضی مواقع درباره چیزی نیازمند پرسش (استفتاء) هستیم؛ پس از که بپرسیم؟ امام عَلَیْهِ السَّلَامُ فرمود: «به ابوبصیر اسدی رجوع کن»^۲

۶. عن أحمد بن الوليد، عن علي بن المسيب الهمداني قال: قلت للرضا عَلَیْهِ السَّلَامُ: شفتي بعيدة ولست أصل إليك في كل وقت، فممن آخذ معالم ديني؟ قال: من زكريا ابن آدم القمي المأمون على الدين والدنيا، قال علي بن المسيب: فلما انصرفت قدمنا على زكريا بن آدم، فسألته عما احتجت إليه.

(۱) همان-ص ۱۰۵.

(۲) همان-ص ۱۰۳.

علی بن مسیب گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: «خانه‌ام دور است و نمی‌توانم در هر زمانی نزد شما بیایم پس دانش‌های دینم را از که بگیرم؟» پس امام علیه السلام فرمود: «از زکریا بن آدم قمی بگیر که او در دین و دنیا مورد اعتماد است» علی بن مسیب گوید: از این به بعد هنگام نیاز به نزد زکریا بن آدم می‌رفتم.^۱

این روایت شریفه افزون بر اثبات مرجعیت فقهای شیعه در دوران عدم دسترسی به امامان معصوم علیهم السلام (غیبت و یا ظهور)، دارای نکته اساسی است و آن این که امام رضا علیه السلام شرط مرجعیت زکریا بن آدم قمی رحمه الله را مورد اعتماد بودن وی از منظر دینی و دنیوی قلمداد نموده: «زکریا ابن آدم القمي المأمون علی الدین و الدنيا»؛ این یعنی بنا بر قانون اهل بیت علیهم السلام، آن فقیهی جایز تقلید است که اولاً در امر دینی خبره بوده و احکام و فتاویش مورد اعتماد باشد؛ ثانیاً در امر دنیوی پرهیزکار و از گناهان خرد و کلان و دنیاپرستی و آز و خودنمایی به دور بوده و عادل باشد. این دو شرط، همان دو شرطی است که تا به امروز در تقلید از مرجع تقلید با عنوان «فقاہت و عدالت» پایدار است.

۷. حدثني الفضل بن شاذان قال: حدثني عبد العزيز بن المهتدي، وكان خیر قمي رأيته، وكان وكيل الرضا علیه السلام وخاصة فقال: إني سألته فقلت: إني لا أقدر علی لقائك في كل وقت، فعمّن آخذ معالم ديني؟ فقال: «خذ عن يونس بن عبد الرحمن».

فضل بن شاذان گوید: عبدالعزیز بن مهتدی که بهترین فرد قمی در نظر من بود و وکیل و یار خاص امام رضا علیه السلام بود، به ایشان گفت: «نمی‌توانم هر

لحظه با شما دیدار کنم؛ پس دانش‌های -معالم- دینم را از که بگیرم؟» پس امام علیه السلام فرمود: «از یونس بن عبدالرحمن بگیر»^۱

این روایت نیز چونان روایات پیشین است که یکی از شیعیان محترم علیرغم اینکه فردی بزرگوار و راوی موثق و وکیل امام رضا علیه السلام بود، به سبب عدم اجتهاد و فقاہتش، از امام رضا علیه السلام طلب چاره می‌کند و آن حضرت، یونس بن عبدالرحمن قمی رحمه الله را به مرجعیت بر معالم دین تعیین می‌کند؛ بدیهیست که «فقه و احکام شرعی» از مهم‌ترین بخش‌های معالم دین است و امام رضا علیه السلام یاران و شیعیانش را به تقلید از مراجع تقلید مورد اعتماد همانند یونس بن عبدالرحمن رحمه الله دستور می‌دهد.

۸. عن أحمد بن إسحاق عن أبي الحسن علیه السلام قال: سأله وقلت: من عامل؟ وعنم آخذ؟ وقول من أقبل؟ فقال: العمري ثقني فما أدى إليك عنی يؤدي، وما قال لك عنی فعني يقول، فاسمع له وأطع فإنه الثقة المأمون، قال: وسألت أبا محمد علیه السلام عن مثل ذلك فقال: العمري وابنه ثقتان فما أديا إليك عنی فعني يؤديان، وما قال لك فعني يقولان، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما الثقتان المأمونان.

احمد بن اسحاق گوید: نزد امام هادی علیه السلام رفته و پرسیدم: «با که تعامل داشته و دینم را از که بگیرم؟ گفته‌ی که را قبول کنم؟» پس فرمود: «العمری نزد من مورد اعتماد است؛ پس هرچه از من ادا نمود پس بدان که از نزد من است و هرچه از من نقل کرد بدان من گفته‌ام؛ از او حرف شنوی داشته و فرمانبردارش باش که ثقه و مورد اعتماد است» از امام عسکری علیه السلام نیز همچنین پرسیدم و فرمود: «العمری و پسرش ثقه‌اند هرچه از من ادا نمودند

پس بدان که از نزد من است و هرچه از من نقل کردند بدان من گفته‌ام از آنان حرف‌شنوی داشته و فرمانبردارشان باش که ثقه و مورد اعتمادند.»^۱

۹. عن ابن أبي عمير، عن عمر بن أذينة، عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المتعة فقال: ألق عبد الملك بن جريح فسله عنها فان عنده منها علما، فلقيته فأملى علي شيئا كثيرا في استحلالها، ... إلى أن قال: فأتيت بالكتاب أبا عبد الله عليه السلام فقال: صدق وأقر به.

اسماعیل هاشمی گوید: از امام صادق عليه السلام درباره متعه پرسیدم! پس فرمود: «نزد عبد الملك بن جريح برو و بپرس؛ او در این باره علم دارد»؛ پس نزد او رفتم و او مطالب فراوانی در اثبات حلال بودن متعه نوشت؛ من نیز جزوه او را نزد امام صادق عليه السلام آوردم پس ایشان فرمود: «راست نوشته است!» و بر نوشته او خرده‌ای نگرفت.^۲

این روایت صحیح‌ه بیانگر آن است که امام معصوم عليه السلام علیرغم امکان دسترسی شیعیان به او، آنان را به فقیهان و عالمان مذهب ارجاع می‌داد. گویی می‌خواهد شیعیان را آموزش داده و پایه‌های قانون «رجوع شیعیان به فقیه دانشمند و عادل» را بعنوان اصل پایدار مذهب مستحکم سازد؛ تا در دوران غیبت، شیعیان بجای پیروی از عالمان سایر فرقه‌ها و یا سرگشتگی و یا بی توجهی به احکام شرعی و یا پیروی از مدعیان دروغین، به فقیهان شیعه و دانشمندان مذهب رجوع کنند.

۱۰. قال علي عليه السلام إلى قثم بن العباس: واجلس لهم العصرين، فأفت المستفتي، وعلم الجاهل.

(۱) همان-ص ۱۱۰.

(۲) همان-ص ۱۰۰.

امام علی علیه السلام خطاب به قثم بن عباس فرمود: «با مردم سرزمینت در طول روز همنشینی کن! اگر استفتاء کردند پس فتویٰ بده و ناآگاهان را آموزش بده!»^۱

پس روایات در این باب بسیارند که ما برای نمونه ده حدیث آوردیم که در آن امامان شیعه علیهم السلام، شیعیان را در صورت عدم دسترسی به پیشوایانشان، به فقههای عادل شیعه ارجاع داده‌اند؛ پس هم شرط اول و هم شرط دوم سیره عاقلان در رابطه با تقلید به سند متواتر، ثابت است و این از جمله بهترین دلایل در اثبات تقلید از فقههای عادل شیعه است.^۲

* * *

(۱) نهج البلاغه - نامه ۶۷.

(۲) برای بررسی تفصیلی دلیل «سیره عاقلان» در اثبات درستی باور تقلید از فقهاء، رجوع کنید به: المهدویه الخاتمه - سید ضیاء خباز - ج ۲ - ص ۲۹۹.

ب. روایات دلالت کننده بر تقلید از فقهاء شیعه

احادیث روایت شده در این باره بر چند دسته‌اند که ای بسا بیش از تواتر باشد؛ علامه سید خویی رحمته الله می‌نویسد:

الروایات الدالة على جواز العمل بالتقليد وحجية الفتوى في الفروع وهي كثيرة بالغة حد التواتر الاجمالي.

روایات رهنمون به جواز عمل به تقلید و حجیت فتوی در فروع، فراوان و در حد متواتر اجمالی است.^۱

همچنین شیخ انصاری رحمته الله در رساله اجتهاد و تقلید می‌نویسد:

و السنة المتواترة الواردة في الإذن في الإفتاء و الإستفتاء عموماً و خصوصاً منطوقاً و مفهوماً.

و دلیل دیگر سنت متواتره‌ای است که در روا بودن (تجویز) فتوی‌دهی (مرجعیت) و طلب فتوی (تقلید) بطور فراگیر یا ویژه و بصورت منطوق یا مفهوم روایت شده است.^۲

پس این احادیث به سه دسته، بخش‌بندی می‌شوند:

(۱) الاجتهاد و التقليد-ص ۹۲.

(۲) رسالة الإجتهد و التقليد-ص ۴۸.

۱. حکم اهل بیت علیهم السلام به مرجعیت برخی از فقهاء شیعه

این روایات را به وفور در قسمت «اثبات حجیت سیره عاقلان» ذکر نموده و ده حدیث شریف که اغلب آن توسط راویان قابل اعتماد و به سندهای صحیح، نقل و توسط محدثان بزرگ شیعه ثبت و ضبط شده است را ذکر نمودیم؛ پس رجوع کنید.

۲. روایات بازدارنده از پیروی گمان

در کنار روایاتی که عموم شیعیان در دوران ظهور امامان معصوم علیهم السلام را به فقههای بزرگوار شیعه رهنمون می‌گشت؛ در پاره‌ای از روایات، پیشوایان مذهب، شیعیان را از پیروی ظن و گمان و حکم بدون علم و فتوی دهی بر پایه قیاس و استحسان و ظن باز می‌دارند.

یعنی پایه‌ای‌ترین تفاوت بین فقههای شیعه و فقههای غیرشیعی بدین ترتیب است که فقیه شیعی احکام مربوط به فروع دین را تنها بر پایه کتاب خدا و سنت معصوم علیه السلام و عقل منطقی و اجماع مذهب بدست می‌آورد که جملگی پیوسته به مقام عصمت است و هرگز سراغ پیروی از گمان و پندار در امر شرع نمی‌رود؛ همانطور که علامه سیدرضا صدر رحمته الله می‌نویسد:

فإن الإمامية غير قائلين بحجية الظن مطلقاً سواء أكان في حال التمكن من
تحصيل العلم و انفتاح بابه أم في حال عدم التمكن منه و انسداد بابه.

پس همانا مذهب امامیه هرگز حجیت گمان را نمی‌پذیرد؛ حال چه رسیدن به علم ممکن بوده و دروازه دانستن باز باشد و چه تحصیل علم ممکن نبوده و دروازه تحصیل علم بسته باشد.^۱

(۱) الاجتهاد و التقليد-سید رضا صدر-ص ۲۹.

و علامه مرعشی نجفی رحمته الله در این باره گوید:

أَنَّ مَسْلَكَ الْإِمَامِيَّةِ هُوَ عَدَمُ حُجِّيَةِ الظَّنِّ مُطْلَقاً مِنْ أَيِّ طَرِيقٍ حَصَلَ، سِوَاءِ كَانَتْ بَابُ الْعِلْمِ مُفْتَوْحَةً أَوْ نَقُولُ بِإِنْسَادِهِ، لِعَدَمِ حُجِّيَةِ الظَّنِّ فِي نَفْسِهِ فَلَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ، بَلْ وَ لَا فِي مَوْضُوعٍ مِنْ مَوْضُوعَاتِهِ إِلَّا فِي مَوَارِدٍ نَادِرَةٍ كَالظَّنِّ بِالْقَبْلَةِ.

همانا در باور امامیه ظن و گمان هیچ حجیتی ندارد؛ حال از هر راهی که بدست آمده باشد؛ چه باب علم باز باشد و چه بسته؛ چرا که ظن به خودی خود حجیت ندارد و در هیچ یک از احکام شرعی بدان تکیه نمی‌شود بلکه در عوارض و جنبه‌های احکام شرعی هم به ظن اعتنا نمی‌شود جز در موارد کمیاب همانند گمان به قبله!^۱

پس یکی از اصلی‌ترین جنبه‌های تفاوت فقهاء شیعه با فقهاء غیرشیعی این است که در مذهب شیعه فقیه هرگز به ظن و قیاس و استحسان و اینها استناد و اکتفاء نمی‌کند و تنها سرچشمه ایشان در فقه و احکام شرعی، همان منابع معصوم اعم از کتاب و سنت معصوم و قانون‌های عقلی و اجماع مذهب است. پس در حقیقت هدف از تقلید فقه‌های شیعه، پیوند مقلد به سرچشمه عصمت است و نه بازداشتن او در نظراتی برخاسته از قیاس و گمان و اجتهاد.

علامه مجلسی رحمته الله در این باره می‌نویسد:

المراد أن تنصب رجلاً غير الحجة فتصدق في كل مايقول برأيه من غير أن يسند ذلك إلى المعصوم فأما من يروي عن المعصوم أو يفسر ما فهمه من كلامه

(۱) القول الرشيد في الاجتهاد و التقليد (تقريرات مباحث آيت الله العظمى مرعشى نجفى)-

لمن لیس له صلاحیة فهم کلامه من غیر تلقین فلاخذ عنه کالآخذ عن المعصوم،
و یجب علی من لایعلم الرجوع إلیه لیعرف أحكام الله تعالی.

مراد از این که «مبادا شخصی به غیر از حجت الهی را بر مقام نصب کرده و هرچه گفت را بپذیری» این است که او هرچه می‌خواهد به رأی خود و بدون مستند کردن سخنش به معصوم علیه السلام بگوید؛ اما آنی که از معصوم علیه السلام نقل روایت می‌کند و یا مفهوم کلام معصوم علیه السلام را برای افرادی که صلاحیت اینکار را جز از غیر تلقین ندارند، تفسیر می‌کند؛ پس گرفتن حکم از او همانند گرفتن از معصوم علیه السلام است و آنی که {در احکام الهی} علم ندارد بایستی به او رجوع کند.^۱

کلام علامه مجلسی همان چیز است که پیشتر آوردیم و آن این که گرفتن حکم از مرجع تقلید از این بابت است که او متخصص در قرآن و سنت است و فتاوی‌اش پیوسته به احادیث معتبر اهل بیت علیهم السلام است و از این رو ما در حقیقت از حکم معصوم پیروی می‌کنیم و نه از حکم قیاس و استحسان و اجتهاد که همگی برخاسته از ظن و گمان است و امانان، ما را از پیروی از فقهاء اهل گمان و قیاس بازداشته و این یعنی تنها از فقیهی تقلید و پیروی گردد که فتوهایش همگی برگرفته از سرچشمه عصمت است.

■ تقلید نکوهیده

با توجه به آنچه بیان شد، هر تقلیدی، در نظر اهل بیت (علیهم السلام)، مورد تأیید و سبب برائت ذمه نیست. بلکه دین اسلام، به نکوهش و سرزنش تقلیدهایی برخاسته و آن را نپذیرفته است که این تقلیدها بر چند قسم است:

❖ تقلید در اصول دین

بدین معنی که فردی در اصول دین خود از دیگری تقلید نماید؛ اینچنین تقلیدی بنا بر ادله عقلی و نقلی نادرست است.

چراکه تقلید در این عرصه به معنی لغوی و غیر اصطلاحی است و آن اینکه: «قبول سخن فرد دیگری بدون وجود دلیلی بر آن.» چراکه اگر برای تقلیدش دلیلی اقامه کند، پس او مستدل است و نه مقلد -از دیدگاه لغوی-؛ بنابراین تقلید در اصول دین از دیگران از دو حال خارج نیست: **الف.** تقلید از همه‌ی انسان‌های دیگر؛ **ب.** تقلید از برخی از انسان‌ها و عدم تقلید از همه آنان. تصور «الف» که غیر ممکن است، چراکه اصول دین انسان‌های مختلف از همدیگر فرق می‌کند، در دین یکی اصل بر سه خدایی است و در دین دیگری اصل بر یکتاپرستی است؛ در دین یکی آخرین پیامبر، عیسی بن مریم (علیه السلام) است و در دین دیگری آخرین پیامبر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)؛ و اختلافات مبنایی فراوان بین ادیان که امکان تقلید از همه‌ی انسان‌ها بنابر اختلاف‌های دینی‌شان را غیرممکن می‌سازد؛ اما تصور «ب» از دو حالت خارج نیست؛ یا برای این ترجیح دادن برخی از انسان‌ها از دیگران، دلیلی دارد و یا ندارد؛ اگر دلیل اقامه کند که در اینصورت تقلید نکرده و بلکه استدلال نموده است؛ و اگر دلیلی اقامه نکند، پس اصل «ترجیح بدون مرجح» باطل و عبث است. پس بنابر عقل، اصل تقلید در اصول دین از دیگران محکوم به بطلان است. مگر اینکه برای تقلید از فرد مقلد (تقلید شده) حجتی قانع کننده اقامه گردد. همانطور که شیعیان در امور عقیدتی از اهل بیت (علیهم السلام) تقلید می‌کردند

و چرایی آن را اتمام حجت مبنی بر حجت خدا بودن آن امامان در نظر آن شیعیان بوده است.

از طرفی احادیث اهل بیت نیز از این نگرش عنوان شده و تقلید از دیگران در اصول دین را جایز ندانسته اند؛ همانطور که شیخ مفید رحمہ اللہ در کتاب «تصحیح اعتقادات الإمامیہ» در رد و نقد اندیشه «عدم استعمال کلام و نظر عقلی در اثبات عقاید» می نویسد:

أما الكلام في توحيدة و نفي التشبيه عنه و التنزيه له و التقديس، فمأمور به و مرغب... و المتعاطي لإبطال النظر شاهد على نفسه بضعف الرأي... النظر غير المناظرة، و قد يصح النهي عن المناظرة للثقة وغير ذلك، ولا يصح النهي عن النظر لأن في العدول عنه المصير إلى التقليد و التقليد مذموم باتفاق العلماء و نص القرآن و السنة.

اما استعمال علم کلام در اثبات توحید و نفی تشبیه از خداوند و پاک دانستن و تقدیس خداوند، توسط اهل بیت علیہم السلام دستور داده شده و بدان ترغیب شده است... و آنکه باور بر «باطل بودن استعمال نظر (استدلال عقلی)» دارد، اصل نظریه خود را سست و شکننده می داند... نظر {استدلال عقلی} بمعنی مناظره نیست؛ آری! مناظره کردن بنابر تقیه مورد نهی قرار گرفته است؛ ولی از نظر نهی نشده است؛ چراکه گذر از نظر، درافتادن در وادی تقلید است و به اتفاق علماء و نص قرآنی و روایی، تقلید، مذموم است.^۱

پس شیخ مفید در عین حالی که خود مرجع تقلید شیعیان زمانش در امور فقهی بوده است، در کتابی که پیرامون پایه های باورهای دینی شیعه سخن کرده است، تقلید را مقابل «کلام» و «نظر» قرار می دهد؛ و هر دانش مطلع اند که علم کلام، علم اثبات اصول باورهای دینی است و مراد از نظر یعنی اندیشه و فکر استدلالی. پس آن مقلدی

(۱) تصحیح اعتقادات الإمامیہ-شیخ مفید-ص ۷۲.

که ادعای بطلان علم کلام نموده و هرگونه استدلال عقلی و فکر استدلالی را در اثبات عقاید شیعه منتفی بداند، در واقع مرتکب تقلید مذموم است و در کتب متکلمان بزرگ شیعه همانند شیخ مفید و علامه حلی و دیگران مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفته است. از طرفی می توان افزود که اگر فردی از کسی که به دروغ مدعی مقام الهی شده است، و دلایلی سست و شکننده همانند ادعای اثبات امامت توسط خواب و رویا! یا ادعای اثبات حجت الهی توسط استخاره! و یا استدلال به اخباری شاذ و ضعیف را به عنوان ادله حقانیت ادعای خود قرار دهد، پس تقلید از او بدین سبب که بدون دلیل قانع کننده و صرفاً در اثر دلایلی اغواکننده صورت گرفته است، بعنوان تقلیدی نکوهیده است که ای بسا سبب شرک خفی است و در نظر اهل بیت (علیهم السلام) تقلیدی مذموم است. همانطور که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من أجاب ناطقاً فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله تعالى فقد عبد الله، و إن كان الناطق عن الشيطان فقد عبد الشيطان.

هر که، گوینده‌ای را اجابت کند، پس در واقع بنده‌ی او شده است؛ پس اگر آن ناطق از جانب خداوند باشد، پس اجابت کننده‌اش، بنده‌ی خداوند است؛ اما اگر آن ناطق از جانب شیطان باشد، پس آن اجابت کننده، بندگی شیطان را می‌کند.^۱

پس هرگونه تقلید از مدعیان دروغینی همچون احمد اسماعیل بصری که در واقع ناطق از جانب شیطان هستند، عین پرستش شیطان و وارد شدن در ولایت طاغوت است. فلذا این دست از تقلیدهای بدون دلیل قانع کننده نیز در طول تاریخ به عنوان تقلیدی نکوهیده تلقی شده است؛ همانند تقلید از شلمغانی مدعی بابیت، یا تقلید از احمد عبرتائی مدعی بابیت، یا تقلید از محمد بن نصیر نمیری مدعی بابیت و دیگر مدعیان

دروغین که علمای شیعه همگی تقلید از این مدعیان دروغین را تقلیدی نابخردانه و ناپذیرفته از منظر عقل و شرع دانسته و بعنوان تقلید مذموم دانسته‌اند. در عصر کنونی نیز تقلید از مدعیان دروغین که کمافی السابق اجماع علمای شیعه بر تکذیب آنان بوده است، مصداق بارز تقلید مذموم است. اما تو می‌بینی که مقلدان این مدعیان دروغین هیچ حد و مرزی برای تقلید خود نمی‌شناسند، ولو آن مدعی دین خدا را تغییر دهد، باورهای دروغین و شاد را بعنوان باور اصیل اسلامی ابراز کند، احکام شرعی را به دلخواه خود دگرگون کند، ادعاهای تازه‌ای علم کرده و در حق خود غلو کند، مخالفان خود را به شرک و کفر براند - درحالی‌که ادله اسلام آنان محرز است - و هر سخن دروغ و ناپسند و زشت و خنکی را بعنوان گفتار دین خدا عرضه کرده و ذهن پیروانش را پر از ادعاها و عقاید ضد و نقیض و بی پایه و اساس کند، باز مقلدان او، دست از این تقلید بر نمی‌دارند؛ و این مصداق بارز حدیث امام صادق علیه السلام است که فرمود «هرکه در دینش تقلید کند، هلاک شود» و اینها در همه‌ی جنبه‌های دین خود مقلد آن مدعی دروغین می‌شوند و به تمامیت ولایت شیطان در می‌آیند و این مسیری است که هیچ سرانجامی جز عذاب الهی نخواهد داشت.

❖ تقلید در فروع دین از علمای بدکار یا گمراه

از طرفی در نظر شیعه تقلید از عالمانی که عادل نباشند و یا عقیده‌ی درست نداشته باشند، نکوهیده است؛ چراکه آنان یا بدین سبب که دین را از سرچشمه‌ی غیر معصوم گرفته‌اند و یا بدین سبب که افراد نااهل و بدکاری هستند، خواسته یا ناخواسته در دین خدا دگرگونی پدید آورده و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال خواهند نمود. پس تقلید از علمای بدکار یا گمراه نیز از دیدگاه شیعه، نکوهیده و سبب سرزنش است. همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود:

(یاکم والتقلید، فإنه من قلد فی دینه هلك) إن الله تعالى يقول: "اتخذوا

أحبارهم ورهبانهم أربابا من دون الله" فلا والله ما صلوا لهم ولا صاموا، ولكنهم

أحلوا لهم حراما، وحرموا عليهم - حلالا، فقلدوهم في ذلك، فعبدوهم وهم لا يشعرون.

امام صادق عليه السلام فرمود: «از تقلید بهره‌یزید؛ چراکه اگر کسی در دینش تقلید کند، هلاک شود» خداوند می‌فرماید: «دانشمندان و راهبان خود را بجای خداوند، به الوهیت گرفتند» درحالی‌که بخدا سوگند نه برای دانشمندان نماز می‌خوانده و نه برای ایشان روزه می‌گرفتند؛ بلکه آن دانشمندان، حرام‌ها را حلال کردند و حلال‌ها را حرام کردند و آنان در این از ایشان تقلید نموده و آنان را عبادت کردند بی آنکه بدانند.

بنابراین احادیثی که درباره نکوهش تقلید وارد شده است، همگی دلالت بر این دو مورد کلی دارد؛ همانطور که علمای شیعه علیهم السلام نیز پیشتر بدان تصریح داشته‌اند:

لا يبعد دعوى التواتر الإجمالي...، وبها تخصص العمومات الناهية عن اتباع غير العلم الدالة على ذم التقليد، مع ان الظاهر منها هو ذم تقليد الجاهل أو في أصول الدين كما لا يخفى.

هیچ بعید نیست که روایات تقلید و اجتهاد را اجمالا متواتر بدانیم... پس این تقلید، از اخبار عمومی بازدارنده از پیروی بدون علم که دلالت بر ذم تقلید می‌کند، جدا می‌شود؛ آن هم با وجود اینکه ظاهر آن اخبار که بر کسی مخفی نیست، ذم تقلید از جاهل و یا تقلید در اصول دین است.^۱

اما احادیثی که تقلید از علمای پیرو ظن و قیاس را نادرست می‌دارد:

(۱) مدارک العروه - یوسف خراسانی حائری - ص ۸.

۱. عن ابن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لعن الله أصحاب القياس فإنهم غيروا كتاب الله وسنة رسول الله ﷺ واتهموا الصادقين في دين الله.

چندین تن از امام صادق عليه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: خداوند اهل قیاس را نفرین نموده چرا که ایشان کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ را دگرگون کرده و صادقین در دین خداوند را متهم نمودند.^۱

۲. عن زرارة بن أعين قال: قال لي أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام: يا زرارة إياك وأصحاب القياس في الدين، فإنهم تركوا علم ما وكلوا به وتكلفوا ما قد كفوه يتأولون الأخبار ويكذبون على الله عز وجل.

زراره گوید: امام باقر عليه السلام به من فرمود: ای زراره مبادا که با اصحاب قیاس در دین یکی شوی! چرا که اینها آن علمی که بدان موکل و مکلف شده‌اند را رها نموده و اخبار را تأویل نموده و بر خداوند نیز دروغ می‌بندند.^۲

۳. زمانی که عمر خطاب بر پایه پندار و گمان خود حکمی نادرست داد؛ حضرت امیر المومنین عليه السلام نزد او رفته و فرمود:

قبل المائدة أو بعدها؟ قال: لا أدري، قال: فلم تفتي وأنت لا تدري
«قبل از غذا حکم دادی یا بعد از غذا؟!» عمر گفت: «یادم نیست!»؛ حضرت فرمود: «پس چرا در امری که علم نداری فتوی می‌دهی؟»^۳

(۱) وسائل الشیعة- ج ۱۸- ص ۳۹.

(۲) همان.

(۳) همان- ص ۴۰.

۴. عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: يظن هؤلاء الذين يدعون أنهم فقهاء علماء أنهم قد أثبتوا جميع الفقه والدين مما يحتاج إليه الأمة، وليس كل علم رسول الله صلى الله عليه وآله علموه، ولا صار إليهم من رسول الله صلى الله عليه وآله ولا عرفوه، وذلك أن الشيء من الحلال والحرام والأحكام يرد عليهم فيسألون عنه ولا يكون عندهم فيه أثر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ويستحيون أن ينسبهم الناس إلى الجهل ويكرهون أن يسألوا فلا يجيبون فيطلب الناس العلم من معدنه فلذلك استعملوا الرأي والقياس في دين الله، وتركوا الآثار ودانوا بالبدع، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كل بدعة ضلالة، فلو أنهم إذا سئلوا عن شيء من دين الله فلم يكن عندهم فيه أثر عن رسول الله صلى الله عليه وآله ردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم من آل محمد عليه السلام.

امام صادق عليه السلام فرمودند: این‌ها بی که ادعا دارند فقیه و عالم هستند گمان می‌کنند که همه فقه و دیانت مورد نیاز امت را اثبات نموده‌اند! حال آن‌که همه علوم رسول الله صلى الله عليه وآله را یاد نگرفته و روایات او بدان‌ها نرسیده و آنها آن سنت را دریافته‌اند و از این روست که وقتی از حلال و حرام و احکام پرسیده می‌شوند بی‌آنکه از رسول الله صلى الله عليه وآله اثری یابند و از آن بابت که نزد مردم به نادانستگی و بی‌جوابی شهره شوند، خجالت می‌کشند - چرا که مردم علم را از معدن علم می‌پویند - پس روی به نظر شخصی و قیاس در دین خداوند می‌آورند و از احادیث رویگردان، دست به دامن بدعت‌ها می‌شوند. پس پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود: «هر بدعتی گمراهی است!» پس آنها اگر سوالی از ایشان می‌شود و برای آن سوال حدیثی از رسول الله صلى الله عليه وآله ندارند باید، پرسش را به الله و رسول و اولی الامر ایشان در علمش از آل محمد عليه السلام برگردانند.^۱

۵. عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: قلت للرضا عليه السلام: جعلت فداك إن بعض أصحابنا يقولون: نسمع الأمر يحكي عنك وعن آبائك فنقيس عليه ونعمل به، فقال: سبحان الله لا والله ما هذا من دين جعفر عليه السلام هؤلاء قوم لا حاجة بهم إلينا قد خرجوا من طاعتنا وصاروا في موضعنا فأين التقليد الذي كانوا يقلدون جعفرًا وأبا جعفر عليهما السلام، قال جعفر: لا تحملوا على القياس، فليس من شيء يعد له القياس إلا والقياس يكسره.

احمد بن ابی نصر گوید: به امام رضا عليه السلام عرض کردم: جانم بفدايت! بعضی از اصحاب ما می گویند: می شنویم که یکی می گوید من از تو و پدرانت روایت کرده و سپس بر آن مبنا به قیاس روی آورده و بدان عمل می کنم؛ پس امام عليه السلام فرمود: «سبحان الله! نه! سوگند بخدا این دین جعفر صادق عليه السلام نیست؛ این جماعت {اهل قیاس و ظن} به ما نیازی ندارند و از پیروی ما خارج گردیده و خود را جای ما قرار داده اند؛ پس کجاست تقلیدی که از جعفر صادق و محمد باقر عليهما السلام می شد؟ جعفر صادق عليه السلام می گفت: رو به قیاس نیاورید! پس قیاس چیزی را اثبات نمی کند جز آن که قیاس دیگری آن را باطل کند!»^۱

۶. عن حبيب الخثعمي، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي عن ابن مسكان، عن حبيب قال: قال لنا أبو عبد الله عليه السلام: ما أحد أحب إلي منكم إن الناس سلکوا سبلا شتى، منهم من أخذ بهواه، ومنهم من أخذ برأيه، وانکم أخذتم بأمر له أصل.

امام صادق عليه السلام خطاب به شیعیان خاصش فرمود: احدی از شماها نزد من محبوب تر نیست! پس این مردم (غیر شیعیان) به راه های جدا از هم و پراکنده

روی آوردند و یکی هرچه دلش خواست گرفت و دیگری با رأی خود حکم داد
اما شما امر را از سرچشمه اصلی گرفته‌اید!^۱

این روایات که فراتر از تواتر است، که همگی دال بر این است که مسئله فقاقت و مرجعیت دینی بر دو دسته است:

الف. مرجعیت متکی بر گمان و نظر شخصی و قیاس و استحسان.

ب. مرجعیت متکی بر کتاب خدا و سنت معصوم (پیامبر و امامان علیهم السلام).

بر کسی پوشیده نیست که مرجعیت و فقاقت نزد شیعه از دسته دوم است و شیعیان در صورت دسترسی به امامان معصوم علیهم السلام، فتوی را از خود ایشان گرفته و در صورت عدم دسترسی به آنان، فتوی را از فقیه‌ای که احکامش متکی و برگرفته و مستدل و همخوان با احادیث معصوم علیهم السلام باشد، می‌گیرند. این یعنی مذهب شیعه بین فقاقت گمان‌مآب و گمراه و فقاقت وابسته به نص و عصمت، اولی را پس زده و دومی را پذیرفته است. علامه خوئی رحمه الله در این زمینه گوید:

الاجابة النهائية عن الافتاء بغير علم و عن القضاء بالرأى والاستحسان و المقاييس و هي كثيرة عنوان لها بابا في الوسائل و أسماه باب عدم جواز القضاء والحكم بالرأى والاجتهاد والمقاييس ونحوها من الاستنباطات الظنية في نفس الاحكام الشرعية. وهي تدل على حرمة الافتاء بمثل القياس والاستحسان وغيرهما مما هو متداول عند المخالفين لانه من الافتاء بغير علم، كما أنها تدل على جواز الافتاء عن مدرك صحيح كالأخبار المأثورة عنهم (عليهم السلام) على ما هو المتعارف عند علماء الشيعة.

{دومین دلیل اثبات جواز تقلید از فقهاء شیعه} روایات نهی کننده از «فتوی دهی بدون علم» و «قضاوت با رأی و استحسان و قیاس» است که این روایات فراوان است و برایش در وسائل الشیعه بابی عنوان بندی شده که اسمش: «ناروایی صدور حکم با نظر شخصی و اجتهاد و سایر استنباطهای گمان مآبانه در احکام شرعی» است و این روایات دلالت دارد بر حرمت فتوی دادن با قیاس و استحسان و غیره که نزد غیرشیعه متداول است؛ چراکه این «فتوی دهی بدون علم» است. همانطور که این روایات دلالت دارد بر جواز فتوی دهی از مدرک صحیح همانند اخبار باقی مانده از اهل بیت (علیهم السلام) که همین نزد علماء شیعه متعارف است.^۱

به بیانی دیگر، مسلمان شیعی در امر احکام شرعی و اخذ شریعت صحیحیهی مورد تأیید سرچشمه عصمت، چهار راه در پیش رو دارد:

الف. پیروی از گمان و پندار شخصی خود در دین و مذهبش.

ب. پیروی از فقیه بدکار و یا گمراه و وابسته به گمان و احتمال.

ج. رسیدن به تخصص و خبرگی در این علم

د. پیروی از فقیه خبره ای که احکام شرعیه را از کتاب و سنت برمی گیرد.

پس **الف و ب** نادرست هستند؛ چرا که اولی سبب شرک خفی و کجروی از حق و دومی سبب پیروی از بدعت و گمان است؛ پس تنها روش سوم و چهارم مورد تأیید است و آن این که یا خود فرد به تخصص و اجتهاد در فهم نصوص شرعی برسد؛ و یا در صورت عدم امکان، از فقهائی پیروی کند که همه تلاششان معطوف اخذ حکم برخاسته از نص معصوم (علیه السلام) است؛ که همان مطلوب است.

۳. روایات رجوع مردم به فقهاء شیعه

۱. عن علي بن محمد الهادي عليه السلام أنه قال: لولا من يبقى بعد غيبة قائمكم عليه السلام من العلماء الداعين إليه، والدالين عليه، والذابين عن دينه بحجج الله والمنقذين لضعفاء عباد الله من شبك إبليس ومردته، ومن فشاخ النواصب، لما بقي أحد إلا ارتد عن دين الله، ولكنهم الذين يمسكون أزمة قلوب ضعفاء الشيعة كما يمسك صاحب السفينة سكانها، أولئك هم الأفضلون عند الله عز وجل.

امام هادی عليه السلام فرمود: اگر پس از غیبت قائم شما علیه السلام نمی ماندند علمائی که دعوت به سوی او کنند و راهنمایی به حضرت او نمایند و با حجت های الهی از دین او دفاع کرده و بندگان مستضعف خداوند را از دام های شیطان و پیروان شیطان و دام های دشمنان اهل بیت نجات بخشند، البته هیچکس از مؤمنین باقی نمی ماند مگر آن که از دین خدا برمی گشت! ولی این علماء بودند که دل های ضعیف شیعه را نگه داشتند همچنانکه کشتیان سکان و فرمان کشتی را حفظ و هدایت می کند؛ آن علماء در پیشگاه خدای عزوجل برتر از همه هستند.^۱

این روایت صراحت دارد بر این که شیعیان در عصر غیبت حضرت مهدی علیه السلام از بابت دینی به ناهنجاری هایی برخورد خواهند کرد که این ناهنجاری بر سه بخش کلی است:

عقائد: اعم از باورهای دینی خرد و کلان، همانند توحید و نبوت و ...

احکام: اعم از اعمال شرعی خرد و کلان، همانند نماز و روزه و حج و خمس و ...

اخلاق: اعم از کردارهای پسندیده و ناپسند در جنبه زیستی فردی و اجتماعی.

(۱) الاحتجاج-شیخ طبرسی-ج ۲-ص ۲۶۰.

پس در این سه دسته، برای جلوگیری از گمراهی شیعیان در دوران غیبت که آغشته به گمراهی و ادعاها و تبلیغات مسموم مذهبی (همانند ادعای مهدویت یا بابت توسط افراد سوداگر که در هر دوره‌ای از ادوار غیبت بدان مبتلا هستیم) و کجروی و گناه اخلاقی و شرعی و ... است، دانشمندانی خداشناس وجود دارند که نگهبان دین اسلام و مذهب شیعه بوده و عموم شیعیان بایستی علوم دینی و باورهای درست را از آنان فراگرفته و در احکام شرعی از ایشان تقلید کنند تا از کجروی‌های عقیدتی و شرعی و اخلاقی به دور بمانند. بعبارت دیگر امام هادی علیه السلام، مرز بین ضلالت و هدایت در عصر غیبت کبری را علمای عادل و فهیم شیعی می‌داند که در هر دوره‌ای از ادوار زیست مذهب شیعه در مقابل ناهنجاری‌های مختلف مغایر با دین یا مذهب ایستاده‌اند.

۲. عن أبي محمد العسكري عليه السلام في قوله تعالى: (فويل للذين يكفون الكتاب بأيديهم ثم يقولون هذا من عند الله) قال: هذه لقوم من اليهود إلى أن قال: ... وقال الصادق عليه السلام: ... وكذلك عوامنا إذا عرفوا من علمائهم الفسق الظاهر والعصية الشديدة والتكالب على الدنيا وحرامها، فمن قلد مثل هؤلاء فهو مثل اليهود الذين ذمهم الله بالتقليد لفسقة علمائهم، فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه مخالفا على هواه، مطيعا لأمر مولاه، فللعوام أن يقلدوه، وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم.

امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیه: «وای بر کسانی که کتاب را با دستان خود نبشته و سپس می‌گویند این از جانب الله است!» فرمود: مراد، قومی از یهودی‌ها بود؛ پس امام صادق علیه السلام فرمود: عوام ما نیز اگر از بدکاری آشکارا و تعصب‌گری فراوان عالمان‌شان و جنگ‌شان بر دنیا و مال حرامش آگاه شده بودند و باز بر پیروی از ایشان اصرار داشتند، حالشان، همانند حال یهود بود که خداوند از بابت تقلیدشان از دانشمندان بدکار آنان را نکوهید؛ اما آن دسته از فقیهانی که نفس خود را نگه داشته‌اند و از دینشان مراقبت نموده و بر هوای نفس چیره شده و پیرو امر مولایشان گردیده‌اند، پس عوام

می‌توانند از ایشان تقلید کنند و این امر فقط در بین بعضی از فقهای شیعه یافت می‌گردد و نه همه فقهاء.^۱

با توجه بدین خبر، رجوع به فقیه از جانب عوام مسلمین بر دو دسته است:

دسته اول. رجوع به فقیهان غیر شیعه و یا بدکار و بدعت‌گرا.

دسته دوم. رجوع به فقهای شیعه و عادل و پرهیزکار و پارسا و پیرو کتاب و سنت.

پس امام علیه السلام می‌فرماید تقلید از دسته اول حرام و نزد خداوند نکوهیده است؛ ولی تقلید از دسته دوم روا و مورد خرسندی اهل بیت علیهم السلام است.

۳. عن أبي خديجة قال: بعثني أبو عبد الله عليه السلام إلى أصحابنا فقال: قل لهم: إياكم إذا وقعت بينكم خصومة أو تدارى في شيء من الأخذ والعطاء أن تحاكموا إلى أحد من هؤلاء الفساق، اجعلوا بينكم رجلاً قد عرف حلالنا وحرامنا، فاني قد جعلته عليكم قاضياً، وإياكم أن يخاصم بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر.

ابوخديجه گوید: امام صادق علیه السلام مرا نزد شیعیان فرستاد تا به آنها به نقل از او اینچنین بگویم: اگر بین شما خصومتی رخ داد و یا در بده و بستان خود درگیر شدید، پرهیزید از اینکه یکی از این بدکاران را به عنوان قاضی برگزینید. مردی را میان خود قاضی قرار دهید که بر حلال و حرام ما اهل بیت شناخت دارد که من او را بر شما قاضی قرار دادم پس مبدا که به هنگام کشمکش با همدیگر نزد سلطان جائر شکایت برید.^۲

باتوجه بدین نص امام معصوم، به هنگام رخداد مسئله‌ی مالی و یا هر خصومتی که بایستی به قاضی شرع مراجعه کرد، در صورت عدم دسترسی به معصوم، باید از حکم

(۱) همان-ج ۱-ص ۴۵۸.

(۲) وسائل الشیعه-ج ۱۸-ص ۱۰۰.

کسی تقلید نمود که اولاً از مذهب امامیه و ثانیاً دانا بر فقه اهل بیت (علیهم السلام) و حلال و حرامشان بوده باشد و بر اساس آن حکم دهد.

۴. عن أبي خديجة سالم بن مكرم الجمال قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد الصادق (عليه السلام): إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور ولكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئاً من قضايانا فاجعلوه بينكم فأني قد جعلته قاضياً فتحاكموا إليه.

ابوخدیجه سالم بن مکرم الجمال گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: پرهیزید از اینکه برخی از شما برخی دیگر را به قضاوت اهل جور فراخواند، بلکه رو به مردی از میان خود کنید که چیزی از قضاوت‌های ما را می‌داند و او را قاضی میان خود قرار دهید، همانا من او را میان شما قاضی قرار دادم، پس برای دادستانی نزد او بروید.^۱

۵. عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت... قلت: فكيف يصنعان؟ قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً.

عمر بن حنظله گوید: از امام صادق (علیه السلام) در حق دو شیعی که در مسئله دینی یا دنیوی دچار اختلاف شده‌اند و برای حل آن نزد سلطان و قضایان رجوع کردند، پرسیدم که آیا این کار حلال است؟ پس فرمود: «هرکسی چه در حق و چه باطل از ایشان -اهل قضاوت و فتوی فاسق یا غیرشیعی- طلب

حکم کند پس به تحکم طاغوت تن داده است». گفتم: پس باید چه کنند؟ پس فرمود: «نگاه کنند به کسی از میان خود شما که سخن ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر داشته و بر احکام ما شناخت دارد، پس به حکمیت او راضی باشند، همانا من او را بر شما حکم کننده قرار دادم.»^۱

۶. عن أحمد بن حاتم بن ماهويه قال: كتبت إليه - يعني أبا الحسن الثالث عليه السلام - أسأله عن أخذ معالم ديني، وكتب أخوه أيضا بذلك، فكتب إليهما، ففهمت ما ذكرتما فاصمدا في دينكما على كل مسن في حبنا، وكل كثير القدم في أمرنا، فإنهما كافوكما إنشاء الله تعالى.

احمد بن حاتم بن ماهويه گوید: خدمت امام هادی عليه السلام نامه‌ای نوشته و از او خواستم تعیین کند که از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ برادر او نیز همین نامه را نوشت؛ پس امام هادی عليه السلام در جواب هر دو نوشت: «آنچه مد نظرتان است فهمیدم! پس در دینتان کسی را پیروی کنید که در ولایت ما زمانی طولانی را سپری کرده و بسیار در امر ما قدم نهاده است، این دو به خواست خداوند متعال شما را کفایت خواهند کرد.»^۲

پس این روایت از امام هادی عليه السلام نیز بر همان مطالبی که گفتیم اشعار دارد و آن این که فقیه‌ی مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است که عمرش را در راه ایشان صرف نموده و از عالمان پرهیزکار و عادل مذهب اهل بیت علیهم السلام باشد.

۷. عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي، فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام: أما ما سألت عنه أرشدك الله وثبتك - إلى أن قال: وأما

(۱) همان-ص ۹۹.

(۲) همان-ص ۱۱۰.

الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواية حديثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجة الله، وأما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه وعن أبيه من قبل، فإنه ثقتي وكتابه كتابي.

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان العمری پرسیدم: اتفاق می افتد که نامه ای بدستم برسد که در آن از مسائلی پرسیده می شود که برایم مشکل است؛ پس توقیعی به خط آقایم امام زمان علیه السلام صادر شد که فرمود: «اما در رابطه با آنچه پرسیدی خداوند ارشادات نموده و ثابت گرداند... اما در حوادث به وقوع پیوسته، پس رجوع کنید به روایات احادیث مان چرا که ایشان حجت من بر شما و من حجت خداوند بر ایشان هستیم؛ اما محمد بن عثمان العمری پس خداوند از او و پدرش راضی بوده و باشد پس او مورد اعتماد نزد من بوده و کتابش همان کتاب من است.»^۱

هویدا است که مراد از "راوی حدیث" در این روایت، آن کسی که خبری از معصوم علیه السلام نقل کند، نیست؛ بلکه مراد کسی است که حکم معصوم علیه السلام را نسبت به رخدادها و پیشامدهای گوناگون برآورد؛ بدیهی است که استنباط حکم، فراتر از نقل حدیث یا روایت داستان است؛ چرا که لازمه استنباط حکم معصوم، بررسی احادیث فراوان اهل بیت علیهم السلام نسبت به مسئله مورد نظر و نیز بررسی آیات قرآن کریم و اجماع مذهب شیعه و قواعد عقلی و بررسی قواعدی است که بر اساس این چهار رکن - قرآن و سنت و اجماع و عقل - فراگرفته شده است؛ فلذا مراد جدی از "راوی حدیث" در این توقیع شریف آن کسی است که با بررسی همه این جوانب و با علم بر هر آنچه وابسته به دیدگاه اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآن کریم و مسلمات عقلی و اجماع مذهب اهل بیت است، حکمی را بعنوان دیدگاه امام معصوم ارائه می دهد؛ و نه صرفاً کسی که نسبت به ادله شرع مقدس اسلام اطلاع و سواد نداشته و صرفاً چندین روایت را بی آنکه در صحت سند و متنش پژوهش

کرده باشد، حفظ نموده و بدون بررسی درست آن، به نقل از معصوم علیه السلام، روایت کند! بلکه این افراد در نظر اهل بیت علیهم السلام نکوهش شده‌اند.^۱ بنابراین با توجه به نص صادره از معصوم علیه السلام، "راوی حدیث معصوم" بودن در واقع یکی از خصال فقهای شیعه است؛ چنانچه فرمود:

اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتهم عنا، فانا لا نعد الفقیه
منهم حتی یکون محدثا. فقیل له: أو یکون المؤمن محدثا؟ قال: یکون مفهما
والمفهم محدث.

جایگاه شیعیان ما را به اندازه‌ی روایات درستی که از ما اهل بیت نقل
می‌کنند، بشناسید؛ ما هیچ شیعه‌ای را بعنوان فقیه نمی‌پذیریم جز زمانی که
محدث باشد؛ پس گفتند: آیا پس مومن هم محدث می‌شود؟! فرمود: او هم
اهل فهم و استنباط می‌شود و هرکه اهل فهم شد، محدث می‌گردد.^۲

پس این حدیث آشکار می‌کند که مراد از "راوی حدیث" در توقیع شریف حضرت
صاحب الزمان علیه السلام، همانا فقیه شیعه است که اهل فهم و استنباط از حدیث معصوم
است؛ هم احادیث درست از معصوم علیه السلام را می‌شناسد (یحسنون من روایاتهم عنا)، و هم
اهل فهم درست و استنباط مناسب از حدیث است (یکون مفهما). اینچنین فقیهی همانا
در واقع محدث و روای حدیث و حکم معصوم علیه السلام است (والمفهم محدث). و در رابطه با
مسائل و رخدادهای گوناگون، حکم مورد رضایت معصوم را روایت می‌کند. وگرنه کسی

(۱) چنانچه در معانی الأخبار شیخ صدوق رحمته الله آمده است: عن إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ
اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرْوِيهِ، وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيْهًا حَتَّى يَعْرِفَ
مَعَارِيضَ كَلَامِنَا. (امام صادق علیه السلام فرمود: یک حدیث را درایت‌ورزی و فهم‌نمایی بهتر از آن است که
هزار حدیث را روایت کنی! و هیچ یک از شما به فقاہت نمی‌رسد مگر اینکه معاریض کلام ما اهل بیت
را بشناسند) معانی الأخبار-ص ۲.

(۲) رجال کشی-شیخ طوسی-ص ۶.

که نه نسبت به محتوی احادیث اهل بیت (علیهم السلام) علمی دارد و نه از درستی یا نادرستی خبر انتسابی به ایشان، خبری دارد و نه سواد تجزیه و تحلیل حدیث معصوم را دارد، به چه توجیه عقلی و شرعی به صرف نقل دو سه خبر از معصوم، بعنوان حجت بین شیعه و امام شیعه معین می شود؟! آن هم در حالیکه امامان معصوم (علیهم السلام) زمانی اصحاب خود را بعنوان محدثان و انتقال دهندگان حدیث معصوم معرفی می کردند که در آنان قدرت استنباط و فقاہت در احادیث را می دیدند؛ همانطور که مرحوم کشی (رحمه الله) روایت کند:

عن سليمان بن خالد الأقطع قال سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «ما أجد أحداً أحبب ذكراً وأحاديث أبي (عليه السلام) إلا زرارة، وأبو بصير ليث المرادي، ومحمد بن مسلم، وبريد بن معاوية العجلي، ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين وأمناء أبي (عليه السلام) على حلال الله وحرامه، وهم السابقون إلينا في الدنيا والسابقون إلينا في الآخرة».

سليمان اقطع گوید: از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که فرمود: «هیچ کسی را نیافتم که ذکر ما را زنده بدارد و احادیث پدرم را از نو احیا کند، جز زراره و ابوبصیر و محمد بن مسلم و برید بن معاویه؛ و اگر این ها نبودند، احدی این را استنباط نمی نمود؛ آنان نگهبانان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خداوند هستند و آنان در دنیا و آخرت پیش از همه به ما رسند.»

دیده می شود که امام صادق (عليه السلام) در دل خیل فراوان راویان از آن حضرت و پدرش امام باقر (عليه السلام)، چهار تن از اصحاب خود را بعنوان احیاکننده احادیث شیعه نام برده و چرایی آن را صرف نقل خبر! بیان نکرده اند؛ بلکه چرایی آن را «اهل استنباط» بودن آنان و از طرفی «عالم بر حرام و حلال خدا» بودن آنان بیان کرده اند. و از طرفی اینچنین راویان حدیثی در کلام بزرگان شیعه نه صرفاً بعنوان راوی خبر! و بلکه بعنوان فقیه شیعه نام برده شده اند که در موضوعات گوناگون، حکم معصوم (عليه السلام) را برای مردم روایت می کردند. پس در عصر غیبت، آنکسی که بی اطلاع از علوم آلی دینی - همانند رجال و

اصول و نحو و... - اخباری از امامان معصوم (علیهم السلام) نقل می‌کند، هرگز بعنوان حجت بین امام شیعه و شیعه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه آنکسی حجت بین آن دو است که اهل استنباط از کلام امام معصوم (علیه السلام) بوده و بر حلال و حرام خداوند احاطه داشته و توان بیان حکم معصوم در احکام گوناگون را داشته باشد.

۸. عن علي بن محمد بن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن عبد السلام بن صالح الهروي قال: سمعت الرضا (عليه السلام) يقول: رحم الله عبدا أحبى أمرنا قلت: وكيف يحيى أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس.

عبد السلام هروی گوید: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «رحمت خداوند بر آن بنده‌اش که امر ما اهل بیت را زنده بنماید!» گفتم: امر شما چطور احیا می‌شود؟ فرمود: «علوم ما را فرا گرفته و مردم را تعلیم بنماید!»^۱

بنابر این حدیث، احیای مذهب اهل بیت (علیهم السلام) وابسته بر عالمانی است که در علوم آل محمد (علیهم السلام) غوطه ور گردیده و احکام شرعی را از سرچشمه شرع برداشت نموده‌اند. پس مردم نسبت به ایشان از دو امر خارج نیستند؛ یا این علوم نزد ایشان را گرفته و بدان عمل کنند؛ و یا خود در این باره شروع به پژوهش نموده و خود جزو عالمان و فقیهان و خبرگان در علوم آل محمد (علیهم السلام) شوند؛ که اولی را تقلید و دومی را اجتهاد می‌نامیم.

۹. عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن حمزة بن حمران قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: من استأكل بعلمه افتقر، قلت: إن في شيعتك قوما يتحملون علومكم ويثبونها في شيعتكم فلا يعدمون منهم البر والصلة والاکرام فقال: ليس أولئك بمستأكلين، إنما ذاك الذي يفتى بغير علم ولا هدى من الله ليبطل به الحقوق طمعا في حطام الدنيا.

حمزة بن حمران گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «هر که علم فروشی کند، فقیر گردد»؛ پس گفتم: «همانا گروهی از شیعیان تو علوم شما را حمل نموده و در بین شیعیان منتشر می کنند که از خوبی و صله و اکرام نیز بی بهره نمی مانند» پس فرمود: «اینها علم فروش نیستند! مرادم آنانی هستند که بی آن که علم حاصل کنند و یا از خداوند هدایت بپذیرند، فتوی می دهند تا حقوق را باطل نموده و خرده مال دنیوی بدست آورند!»^۱

در این روایت حمزة بن حمران امام صادق علیه السلام را خبر می دهد که گروهی از شیعیانش مرجعیت دینی و علمی مردم شیعه را بدست گرفته اند و احکام و باورهای شرعی را با استنباط از سخنان امامان معصوم علیهم السلام در بین مردم منتشر می کنند و حتی در قبال آن مزد و دسترنجی از شیعیان دریافت می کنند و امام علیه السلام نسبت به این امر تقریر می ورزد و بلکه از ایشان مفهوماً دفاع می کند و این همان تقریر معصومین بر پیروی شیعه از علمای شیعی است.

۱۰. عن أبي حمزة، عن أبي جعفر علیه السلام في حديث أنه قال للحسن البصري: نحن القرى التي بارك الله فيها، وذلك قول الله عز وجل، لمن أقر بفضلنا حيث أمرهم الله أن يأتونا فقال: (وجعلنا بينهم وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة) والقرى الظاهرة الرسل والنقلة عنا إلى شيعتنا و فقهاء شيعتنا إلى شيعتنا وقوله: (وقدرنا فيها السير) فالسير مثل للعلم يسير به ليالي وأياما مثلاً لما يسير به من العلم في الليالي والأيام عنا إليهم في الحلال والحرام والفرائض، آمين فيها إذا أخذوا عن معدنها الذي أمروا أن يأخذوا عنه، آمين من الشك والضلال والنقلة إلى الحرام من الحلال، فهم أخذوا العلم عنهم وجب لهم يأخذهم عنهم.

ابوحمزه از امام باقر علیه السلام نقل کند که به حسن بصری (فقیه غیرشیعی) فرمود: ما اهل بیت همان سرزمین برکت داده خداوند هستیم که همان کلام خداست بر هرکسی که بر برتری ما اقرار نماید؛ چرا که خداوند دستور داده است که به ما رجوع کند. همانطور که فرمود: «بین ایشان (شیعیان) و بین سرزمین‌هایی که برکت بخشیدیم (اهل بیت)، مکان‌های ظاهری قرار دادیم» پس این «مکان ظاهر» همانا فرستادگان و راویان روایت از ما به شیعیان و همچنین فقهای شیعه بر شیعیان است و این که فرمود: «سیر در آن را مقدّر نمودیم» پس «سیر» مثال برای علم است که شب و روز بواسطه آن علم، {احکام ما} در حلال و حرام و فرائض از ما به شیعیان سیر می‌کند؛ آنها از بابت احکام شرعی در آرامش هستند چراکه این احکام را از معدنش گرفته‌اند که به همان نیز دستور داده شده‌اند؛ پس آنها از شک و گمراهی و حلال دانستن محرمات در امان هستند و آنها علم را از کسی که بر ایشان واجب است، گرفته‌اند.^۱

این روایت نیز آشکارا از آنچه مدعی این نوشتار است سخن می‌کند؛ و آن اینکه برای پیوستن به سرچشمه عصمت دو راه وجود دارد؛ یکی فقهاء غیر شیعه و یا غیر عادل و دیگری فقهای شیعه عادل. پس در این روایت حضرت امام باقر علیه السلام، راه دوم را حلقه وصل بین امام و شیعیان معرفی می‌نماید: «فقهاء شیعتنا إلى شیعتنا».

۱۱. عن الحسن العسكري علیه السلام : أنه اتصل بأبي الحسن علي بن محمد العسكري علیه السلام : أن رجلاً من فقهاء شیعته کلم بعض النصاب فافهمه بحجته حتی أبان عن فضیحته، فدخل إلى علي بن محمد علیه السلام وفي صدر مجلسه دست عظیم منصوب وهو قاعد خارج الدست، وبحضرته خلق من العلویین وبني هاشم، فما زال يرفعه حتی أجلسه في ذلك الدست، وأقبل عليه فاشتد

ذلك على أولئك الأشراف، فأما العلوية فأجلوه عن العتاب، وأما الهاشميون فقال له شيخهم: يا بن رسول الله هكذا تؤثر عاميا على سادات بني هاشم من الطالبين والعباسيين؟!... فقال: فكيف تنكرون رفعي لهذا لما رفعه الله؟! إن كسر هذا (لفلان) الناصب بحجج الله التي علمه إياها، لأفضل له من كل شرف في النسب.

امام حسن عسکری علیه السلام گوید: مردی از فقهای شیعه با بعضی از نواصب به مناظره برخاسته و با حجت‌های خود ایشان را تفهیم نموده و کجروی‌های نواصب را روشن ساخته بود؛ این فقیه روزی نزد امام هادی علیه السلام آمد که در اتاق ایشان، پُستی بزرگی گذاشته شده بود پس این فقیه بیرون از آن بالشت نشست؛ لکن در حالیکه در همان مکان جماعتی از بزرگان از تبار علی بن ابی طالب و بنی هاشم وجود داشت امام هادی علیه السلام اصرار نموده و او را از مکانش برخیزانده و بر همان پُستی بزرگ نشاند؛ این عمل امام هادی علیه السلام بر آن بزرگان گران آمد؛ سادات علوی از اعتراض خودداری کردند ولی بزرگ بنی هاشم گفت: ای پسر پیامبر خدا! اینچنین یک عامی را بر همه سادات علوی و عباسی برتر قرار می‌دهی؟ پس امام هادی علیه السلام فرمود: «چطور از بزرگداشت جایگاه او ناراحتید حال آن‌که خداوند جایگاهش را والا قرار داده است! یقیناً شکست دادن آن ناصبی با حجت‌های الهی که به او آموخته است، از هر نسب و نژادی باشرف‌تر است»^۱

این روایت اثبات می‌کند که در عصر امامان معصوم علیهم السلام، وظیفه صیانت و نگهبانی از مذهب شیعه در مقابل دشمنان مذهب - اعم از نواصب و مدعیان دروغین و بی‌دینان - بر دوش فقهاء شیعه بوده است و جایگاه فقاہت و مرجعیت علمی ایشان در روشنگری

احکام شرعی و پاسخ به شبهات بد دینان، در نزد اهل بیت (علیهم السلام) از هر امر دیگری همانند نژاد و نسبت و جایگاه فامیلی برتر و گرامی تر بوده است.

۱۲. قال موسى بن جعفر (علیه السلام): فقیه واحد ینقذ یتیمًا من أیتامنا المنقطعین عنا وعن مشاهدتنا بتعلیم ما هو محتاج إلیه أشد علی إبلیس من ألف عابد لأن العابد همه ذات نفسه فقط وهذا همه مع ذات نفسه ذوات عباد الله وإیمائه ینقذهم من ید إبلیس ومردته، فلذلك هو أفضل عند الله من ألف عابد وألف ألف عابدة.

امام کاظم (علیه السلام) فرمود: یک فقیه که یتیمی از ایتام دور مانده از ما و دیدار ما را با یاد دادن موارد مورد نیازش، نجات دهد، برای ابلیس از هزار پارسا دشمن تر است! چراکه آن پارسای شب زنده دار تمامی همّتش خودش است؛ اما فقیه همّتش افزون بر خود، بندگان مرد و زن خداوند نیز هست که ایشان را از دست ابلیس و اغواهای او نجات دهد؛ پس از این بابت است که یک فقیه در نزد خدا از هزاران زن و مرد عابد برتر است.^۱

۱۳. قال علي بن موسى الرضا (علیه السلام): یقال للعابد یوم القيامة: "نعم الرجل كنت همتك ذات نفسك وكفیت مؤنتك فادخل الجنة". ألا إن الفقیه من أفاض علی الناس خیره وأنقذهم من أعدائهم ووفر علیهم نعم جنان الله تعالى وحصل لهم رضوان الله تعالى، ویقال للفقیه: "یا أيها الكافل لأیتام آل محمد (صلی الله علیه و آله) الهادی لضعفاء محبیهم وموالیهم قف حتی تشفع لكل من أخذ عنك أو تعلم منك"، فیقف فیدخل الجنة معه فئاما وفئاما وفئاما حتی قال عشرة - وهم

الذین أخذوا عنه علومه وأخذوا عمن أخذ عنه وعمن أخذ عمن أخذ عنه إلى يوم القيامة، فانظروا كم صرف ما بين المنزلتين.

امام رضا علیه السلام فرمودند: در روز قیامت به عابد گفته می‌شود: «چه مرد خوبی بودی! تلاشت بر این بود که خود را نگه داری و اندوخته‌ات تو را بسنده می‌کند؛ پس وارد بهشت شو!» اما بدانید که فقیه آن کسی است که خیرش بر مردم نیز می‌رسد و او مردم را از دشمنانشان نجات داده و بهشت الهی را برای آنان نیز فراهم نموده و رضوان خداوند را برایشان حاصل می‌کند؛ پس در قیامت به فقیه گفته می‌شود: «ای کسی که ایتم آل محمد علیهم السلام را سرپرستی نمودی و ضعیفان شیعه را رهنمون شدی، بایست و هرکسی از تو برگرفته و یا از تو آموخته را شفاعت کن» پس فقیه ایستاده و گروه‌های بسیار فراوانی را با خود وارد بهشت می‌کند؛ پس این گروه‌ها آن‌هایی هستند که از فقیه اخذ علم نمودند و یا از کسانی که از شاگردان آن فقیه، اخذ علم کرده‌اند و یا آن‌هایی که از شاگردان شاگردان فقیه؛ پس ببینید چه مصافتی بین این دو جایگاه است!^۱

این روایات پی در پی درصدد اثبات این مهم است که جایگاه فقیه در مذهب شیعه، جایگاهی والا است. از طرفی مراد از فقیه در این احادیث صرفاً کسی نیست که حدیثی نقل کند و یا اهل فکر در روایت باشد؛ بلکه مراد از فقیه یعنی کسی که در شرع پاک اسلام، از گفتار و کردار اهل بیت دانش آموخته و در جایگاهی قرار گرفته است که می‌تواند مومنان بی اطلاع از باورها و اعمال شرعی را از باورهای درست و اعمال و احکام درست شرع مطلع سازد؛ پس خداوند به اینچنین فقیه‌ای حکم شفاعت داده است که ویژه اولیاء خدا است؛ و شاید یکی از علل دشمنی مدعیان دروغین مهدویت با مقام فقاہت و فقهای عادل شیعه همین بوده است که آن مدعیان، پیروان خود را از ولایت الله

و اولیاء الهی، به ولایت طاغوت و اولیاء طاغوت برانند و بدین راه، اسباب و امکان هدایت را از پیروانشان سلب کنند.

۱۴. عن الصادق علیه السلام: لَا يَسْتَغْنِي أَهْلُ كُلِّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ يَنْفَرُ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَآخِرَتِهِمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فَقِيهٌ عَالِمٌ وَرِعٌ، وَأَمِيرٌ خَيْرٌ مُطَاعٌ، وَطَبِيبٌ بَصِيرٌ ثَقَّةٌ.

امام صادق علیه السلام فرمود: اهل هیچ سرزمینی در امور دنیوی و دینی از سه چیز بی نیاز نمی گردند و اگر آن سه از ایشان گرفته شود، سرگردانند: اولی فقیه دانشمند خداترس؛ دومی امیری درستکار و پیروی شده و سومی درمانگری بصیر و مورد اعتماد.^۱

۱۵. عن الكاظم علیه السلام أنه قال: أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِينَةِ لَهَا.

امام کاظم علیه السلام فرمود: همانا فقیهان با ایمان دژهای اسلامند؛ همچنان که برج و باروی یک شهر موجب حفظ آن شهر است.^۲

این گفتار امام کاظم علیه السلام مختصر هرآنچه در پیشگفتار گفتیم، است؛ که فقیهان، برج و باروی ارگ اسلام هستند؛ و هر دزد و دشمنی که انگیزه و غرضش تصرف و اشغال قلعه باشد، اولین تیرها و نیرنگ هایش را متوجه برج و باروی قلعه می کند؛ چراکه اگر دژهای یک قلعه فرو بریزد در واقع دیگر خود آن قلعه فرو ریخته و هر بی سر و پای می تواند داخل آن شده و هرچه دلش خواست به غارت ببرد. به راستی یکی از اصلی ترین علل دشمنی مدعیان دروغین بابیت و نیابت و مهدویت با فقهاء و علمای شیعه

(۱) تحف العقول-ص ۳۲۱.

(۲) اصول کافی-ج ۱-ص ۳۸.

از آغاز غیبت صغری تاکنون، فرو ریختن برج و باروهای قلعه ایمان مردم بوده است تا بواسطه‌ی آن به آسودگی شکار خود را شکار کنند؛ چنانچه در ماجرای مدعیان پیشین نظیر شلمغانی و شریعی و محمد بن نصیر نمیری و دیگران، همه‌ی این مدعیان توسط علما و فقهای شیعه رسوا شدند و مدعیان معاصر نظیر کاظم رشتی و علیمحمد باب و میرزا نوری بهاء الله و میرزا نوری صبح ازل و قادیانی و قرعاوی و احمدالحسن، اولین و آخرین دشمنشان، فقیهان عادل شیعی و علمای مدافع مذهب علیه السلام بوده است.

۱۶. عن النبي صلی الله علیه و آله: إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً، وَ دِعَامَةُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیزی پناهی است و پناه این دین فقه است.^۱

۱۷. عن رسول الله صلی الله علیه و آله: فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک فقیه برای شیطان از هزار پارسا شوم‌تر است.^۲

و شرح چرایی این کلام نبوی از زبان امامان معصوم علیهم السلام آمد؛ که فقیه ویژگی‌اش این است که علم آموخته‌اش همانند آبی مطهر برگرفته از سرچشمه‌ی عصمت را وقتی از هر آب ناپاکی - که ای بسا در نظر بی‌خبران پاک است - زدود، در اختیار دیگر شیعیان قرار می‌دهد تا مبادا شیعیان با آب ناپاکی که دروغگویان به صد حیل و نیرنگ پاک جلوه داده‌اند، رفع عطش کنند؛ همین که فقیه شیعی نمی‌گذارد که شیعیان مومن به افرادی کجرو و خارج از مذهب همانند غیر شیعیان و همانند مدعیان دروغین رجوع کنند، همین عمل فقیه برای شیطان‌گران می‌آید؛ چراکه آن فقیه مومنان را از خروج از ولایت الله به ولایت شیطان باز می‌دارد؛ از گرویدن به ادعای مدعیان نابکار باز می‌دارد؛ از رجوع به فقهای غیرعادل و درباری یا بی‌دانش باز می‌دارد. همین رخداد برای شیطان، بدترین

(۱) میزان الحکمة - ج ۹ - ص ۲۱۰.

(۲) همان - ص ۲۱۹.

کارهاست. و پیامبر ﷺ بدین سبب فرمود: یک فقیه برای شیطان، از هزار پارسا بدتر است.

۱۷. عن الإمام الصادق (عليه السلام): إذا مات المؤمنُ الفقيهُ ثَلِمَ في الإسلامِ ثَلْمَةٌ لا يَسُدُّها شيءٌ.

امام صادق (عليه السلام): هرگاه فقیه با ایمانی بمیرد، رخنه‌ای در اسلام پدید آید که هیچ چیز آن را جبران ننماید.^۱

و این مردن صرفاً مرگ طبیعی نیست؛ بلکه وقتی ایمان یک مومن بواسطه شبهات مخالفان - همانند فرقه وهابیت - یا مدعیانی دروغگو - همانند بهائیت یا پیروان احمد الحسن - نسبت به پیروی از فقهای شیعی از بین برود، همین ناهنجاری نیز سبب پدیدار شدن رخنه‌ای در قلعه‌ی ایمان و اسلام او می‌گردد؛ اینجاست که شیادان از همان رخنه نفوذ کنند و خرد خرد، هرچه در قلعه‌ی اسلامش بود را به غارت برند.

۱۸. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْفُقَهَاءُ أُمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ.

رسول الله ﷺ فرمود: فقیهان، اُمنای پیامبرانند تا زمانی که دنیایی نشوند. عرض شد: ای پیامبر خدا! دنیایی شدن آنها چگونه است؟ فرمود: پیروی از شاهنشاه [بدکار]. پس، هرگاه چنین کردند، از آنان نسبت به دین و باورهای خود بر حذر باشید.^۲

(۱) همان-ص ۲۲۰.

(۲) همان-ص ۲۲۱.

۱۹. عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لوددت أن أصحابي ضربت رؤوسهم بالسياط حتى يتفقهوا.

از امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود: دوست داشتم ولو اگر می‌شد با شلاق بر سر یارانم می‌کوفتم تا فقاها بورزند.^۱

۲۰. عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر عليه السلام أنه سئل عن مسألة فأجاب فيها، قال: فقال الرجل: إنَّ الفقهاء لا يقولون هذا، فقال: يا ويحك وهل رأيت فقيهاً قط؟ إنَّ الفقيه حق الفقيه الزاهد في الدنيا الراغب في الآخرة المتمسك بسنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

ابان بن تغلب از امام باقر عليه السلام نقل کند که فردی از آنحضرت سوالی کرد و ایشان جواب فرمود؛ پس آن مرد گفت: ولی فقها اینچنین نظری ندارند! پس امام عليه السلام فرمود: چه می‌گویی؟! تابحال تو فقیه دیده‌ای؟ فقیه حقیقی آن فقیهی است که در دنیا پارسایی بورزد و انگیزه و هدفش آخرت باشد و به سنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم تمسک بکند.^۲

پس این اخبار و احادیث متواتره و بلکه فوق متواتر به سندهای صحیح و قوی و ضعیف همگی و هر کدام به نحوی اعم از مفهوم و منطوق و اشاره یا تصریح دلالت دارد بر روا بودن و بلکه بایستگی تقلید از فقهای عادل و عالم شیعه که احکام شرعی را از سرچشمه عصمت برداشت نموده‌اند.

(۱) کافی-کلینی-ج ۱-ص ۳۱.

(۲) همان-ص ۷۰.

ج. قرآن کریم

آیه نفر

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را -وقتی به سوی آنان بازگشتند- بیم دهند؛ باشد که آنان بر حذر باشند.^۱

پس «لو لا» در این آیه از ادات تحضیض (ترغیب درهم آمیخته با هشدار) است که اگر به همراه فعل ماضی بیاید این یعنی رها کردن «هشدار داده شده» سبب توییح می‌گردد.^۲ این یعنی آن کسی که بواسطه عدم دسترسی و یا عدم توان استنباط، نسبت به احکام موجود در کتاب خدا و سنت معصوم، علم ندارد، بایستی از نفراتی که در این علوم به فقاہت رسیده‌اند تبعیت کنند و بر آنی که در کتاب و سنت تفقه نموده، لازم است که ایشان را تعلیم دهد.

پس این آیه هدفش تأسیس و تأیید سیرت: «رجوع جاهل به عالم» در امور دینی و شرعی است که همان نیز مطلوب این نوشتار است.

(۱) توبه ۱۲۲.

(۲) بحوث فی الإجتہاد و التقلید الأصولی - شیخ محمد السند - ص ۱۲۳.

آیه اهل ذکر

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم.
پس اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر (آگاهان) جویا شوید.^۱

پس این آیه نیز همانند آیه پیشین و به روشنی از تشریع و تأیید قاعده «تقلید جاهل از عالم» سخن می‌کند و این همانیست که در این نوشته آوردیم.

شاید گفته شود: طبق روایات فراوان مراد از اهل ذکر، امامان معصوم (علیهم‌السلام) هستند.

پس می‌گوییم: **اولاً:** «تخصیص مورد» سبب «خصوصیت وارد» نیست؛ آنچه این آیه اثبات می‌دارد آن است که جاهل در یک امر برای یافتن علم باید به عالم جامع شرایط رجوع کند. پس آینه تمامی نمای عالم جامع شرایط، اهل بیت (علیهم‌السلام) هستند و از این جهت، «مورد آیه» قطعاً اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛ حال آن‌که استفاده ما از این آیه اطلاق واردی آن است که همان رجوع جاهل به عالم است و این رجوع به فقهاء معظم تقلید در امور فقهی شرع را اثبات می‌کند.

ثانیاً: این روایات با مدعای ما در تناقض نبوده و بلکه مؤید آن است؛ گفتیم که شیعه تا بوده از امامان معصوم (علیهم‌السلام) پیروی نموده و این امر در دورانی که دسترسی به ایشان سخت و یا ناممکن گردید، به افرادی موکول می‌گردد که در فقه ایشان خوض نموده و احکام ایشان را برای شیعیان فراهم می‌کنند؛ یعنی فقه‌های عادل شیعه. پس

مستفاد ذاتی این آیه «رجوع جاهل به عالم» و در حیطة تفسیر و روایت «رجوع به اهل بیت (علیهم السلام) یا فقهاء شیعه» می باشد.

آیه کتمان

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَيْنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ

کسانی که دلایل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن می کنند.^۱

پس این آیه به روشنی درمورد ناپسندی نهان داشتن علوم الهی از مردم سخن می کند و آن را حرام دانسته و عاملش را نفرین شده می خواند؛ پس بدیهیست که از جمله بارزترین علوم الهی که دانستنش بر مردم لازم بوده و ایشان در این علوم باید به اهلش مراجعه کنند و هرکه بدان علم، شناخت و چیرگی داشته و از مردم ابا ورزد نفرین شده خواهد بود، علم فقه آل محمد (علیهم السلام) و احکام شرعیه است.

پس این آیات بنا بر منطوق یا مفهوم، از درستی قانون «رجوع جاهل به عالم» و در نگرش شرعی، «رجوع شیعه ناآشنا به فقه، به خبرگان و فقیهان عادل شیعی» سخن می کند که همان مطلوب این نوشته بوده است.

د. سیرہ متشرعہ

با بررسی تاریخ تشیع دیده می‌شود که روال و منش پایدار شیعیان در طول تاریخ ظهور و غیبت امامان معصوم (علیهم‌السلام)، رجوع به فقیهان شیعی بوده است؛ بطوریکه در هر دوره‌ای از تاریخ پیدایش مذهب تشیع، فرهیختگانی در دل مذهب شیعه رشد یافته و توانسته‌اند خاک فقه را حاصلخیز کرده و نتایج فقهی را در دل آراء نادرست و ناهمطراز، در اختیار شیعیان قرار دهند. بنابراین، این روش و منش پایدار شیعه در طول تاریخ، خود حجتی شرعی است؛ هم نشانگر شیوه و نگرش مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده و هم در دوران آشکاری پیشوایان شیعه و هم غیبتشان پیوسته بوده و این یعنی چنانچه رجوع شیعیان به فقهای شیعه در نظر اهل بیت (علیهم‌السلام)، نکوهیده و نادرست می‌نمود، از آن بازداشته و از رشد چشمگیر این سیرتِ همیشگی، جلوگیری می‌کردند. اما امر خلاف آن بوده است و بلکه فقهای شیعی همیشه مورد تمجید و بزرگداشت امامان معصوم (علیهم‌السلام) قرار گرفته‌اند و در دوران غیبت نیز همین سُنّت پایدار، امتداد یافته و اصلی‌ترین مانع از هم‌پاشیدگی مذهب تشیع در دوران خطیر غیبت گردید. پس روش همیشگی مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) مبنی بر روال تقلید عوام شیعیان از فقهای عادل شیعه بوده است که این نشانگر حجیت شرعی این سُنّت بوده و بیانگر خرسندی اهل بیت (علیهم‌السلام) از این سیرت است. همانطور که محقق حلی (رحمته‌الله) می‌نویسد:

فقهای ما بقدری شمارشان زیاد بوده است که بر شمردنشان سخت و گرد آوردن گفته‌هایشان به جهت فراوانی و گستردگی گفته‌ها و بشمارای مصنفاتشان ناممکن بوده است؛ و با این وجود در گفته‌های علمای متأخر منحصر شده و صرفاً به بیان فقهای مشهورتر و از طرفی قدیمی‌تر و داناتر و معتبرتر بسنده شده است؛ و در نوشته‌هایشان به آنچه اجتهادات آن فقها در آن هویدا بوده، و اهتمامشان بدان شناخته شده و بدان اعتماد کرده‌اند، بسنده شده است؛ پس از جمله آنانی که برای نقل اختیار نمودم: حسن بن محبوب، محمد بن ابی نصر بزنطی، حسین بن سعید، فضل بن شاذان، یونس بن

عبدالرحمن... و از اصحاب کتب فتاوی: علی بن بابویه؛ ابوعلی بن جنید، حسن بن ابی عقیل عمانی، شیخ مفید، سیدمرتضی علم الهدی، و شیخ طوسی رحمهم الله ۱.

و پیش از او شیخ طوسی رحمهم الله، سیره و منش مذهب شیعه را از ابتدا همین تقلید و اجتهاد قلمداد نموده است، همچنانکه در باب مفتی (مجتهد فقیه) و مستفتی (مقلد) گوید:

وَالَّذِي نَذْهَبُ إِلَيْهِ: أَنَّهُ يَجُوزُ لِلْعَامِيِّ الَّذِي لَا يَقْدِرُ عَلَى الْبَحْثِ وَالتَّفْتِيْشِ
تقليد العالم.

و مذهب ما بدین قرار است که: آن فرد عامی که توان پژوهش و بررسی دقیق را ندارد، رواست که از عالم تقلید کند.

سپس در اثبات چرایی آن می نویسد:

يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ: أَنِّي وَجَدْتُ عَامَّةَ الطَّائِفَةِ مِنْ عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى
زَمَانِنَا هَذَا يَرْجِعُونَ إِلَى عُلَمَائِهَا، وَيَسْتَفْتُونَهُمْ فِي الْأَحْكَامِ وَ الْعِبَادَاتِ، وَيَفْتُونَهُمْ
الْعُلَمَاءُ فِيهَا، وَيَسْوَغُونَ لَهُمُ الْعَمَلَ بِمَا يَفْتُونَهُمْ بِهِ، وَمَا سَمِعْنَا أَحَدًا مِنْهُمْ قَالَ
لَمْ يَسْتَفْتْ لَا يَجُوزُ لَكَ الْإِسْتِفَاءُ وَلَا الْعَمَلَ بِهِ، بَلْ يَنْبَغِي أَنْ تَنْظُرَ كَمَا نَظَرْتُ
وَتَعْلَمَ كَمَا عَلِمْتُ، وَلَا أَنْكَرُ عَلَيْهِ الْعَمَلَ بِمَا يَفْتُونَهُمْ، وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ الْخَلْقُ
الْعَظِيمُ عَاصَرُوا الْأُئِمَّةَ عليهم السلام، وَلَمْ يَحْكَ عَنْ وَاحِدٍ مِنَ الْأُئِمَّةِ التَّكْيِيرَ عَلَى أَحَدٍ
مِنْ هَؤُلَاءِ وَلَا إِيْجَابَ الْقَوْلِ بِخِلَافِهِ، بَلْ كَانُوا يَصَوِّبُونَهُمْ فِي ذَلِكَ، فَمِنْ خِلَافِهِ
فِي ذَلِكَ كَانَ مُخَالَفًا لِمَا هُوَ الْمَعْلُومُ خِلَافَهُ.

دلیل آن این است که: من همه‌ی طایفه‌ی شیعه را از همان زمان امیرالمومنین علیه السلام تا به امروز اینچنین یافته‌ام که روش آنان رجوع به علمای شیعه و طلب فتوی از آنان در احکام و عبادات بوده است و علما در آن موارد فتوی داده‌اند و روا دانسته‌اند که از آن فتاوی عمل کنند؛ و ما از احدی از دانشمندان شیعه نشنیدیم که به مستفتی {مقلد} بگویند تو حق نداری طلب فتوی کنی و بدان عمل کنی؛ بلکه بایستی تو هم خودت استدلال کنی و علوم شرعی را بیاموزی؛ و از عمل بدانچه فتوی می‌دهند، باز نمی‌داشتند؛ و بسیاری از این مفتی‌ها و مستفتی‌ها، هم عصر امامان معصوم علیهم السلام بودند ولی از هیچ یک از امامان معصوم علیهم السلام گفته‌ای در ردّ این عمل {یعنی تقلید از مفتیان شیعه} روایت نشده است و هیچ گفته‌ای در مخالفت با آنان وارد نشده است؛ بلکه اهل بیت علیهم السلام آنان {مقلدان و فقیهان} را بخاطر این کارشان تایید می‌کردند. پس هر که مخالف {تقلید از مفتیان شیعه} باشد، مخالفتش محکوم به بطلان است.^۱

و نیز سید مرتضی رحمته الله استاد شیخ طوسی، در این باره گوید:

والذي يدل على حسن تقليد العامي للمفتي أنه لا خلاف بين الأمة قديما وحديثا في وجوب رجوع العامي إلى المفتي.

و از جمله دلایل درستی تقلید عامی از مفتی این است که در امت شیعه چه قدیم و چه جدید هیچ اختلافی مبنی بر «وجوب رجوع عامی به مفتی» وجود نداشته است.^۲

(۱) العده فی اصول الفقه-شیخ طوسی-ج ۲-ص ۷۳۰.

(۲) الذریعه-سید مرتضی-ج ۲-ص ۷۹۶.

* حال که گفتار بزرگانی همانند شیخ طوسی و سید مرتضی رحمته الله را پیرامون اجماع مذهب امامیه بر عقیده اجتهاد و تقلید را دیدیم، خوب است گفتار مدعی مهدویت، احمد اسماعیل در ابطال

«وجوب تقلید و اجتهاد» را بنگریم؛ وی می‌گوید: "هل كان الشيخ المفيد فقيهاً، هل كان الشيخ الطوسي فقيهاً، هل كان الكليني فقيهاً، هل كان الصدوق فقيهاً؟ والجواب أنهم فقهاء، فهل كانت لديهم كتب فيها الأحكام الشرعية، وكان الشيعة في زمنهم يعملون وفق ما نقلوا فيها أم لا؟ ثم هل تجدون في كتبهم باباً اسمه التقليد كما في كتب الأصوليين كتاب التقليد؟!" (آيا شيخ مفيد رحمته الله فقيه بود؟ آيا شيخ طوسي رحمته الله فقيه بود؟ آيا كليني رحمته الله فقيه بود؟ آيا صدوق رحمته الله فقيه بود؟ طبعاً پاسخ اين هست كه آنان همگی فقيه بودند؛ خب! حال آيا آنان كتابی كه حاوی احكام شرعی باشد، داشتند؟ و آيا شيعيان بر مبنای هر آنچه آنان نقل می‌کردند، عمل می‌نمودند يا خير؟ خب! اگر اين ها درست باشد پس آيا در كتاب آنان بابی به نام «تقليد» سراغ دارید؟ همانطور كه در كتاب‌های علمای اصولی، كتاب التقليد يافت می‌شود؟! (مع العبد الصالح-ص ۴۰)

و هوادار و مبلغ دين او، عبدالعالی منصوری در تاييد گفتار خنك امامش گوید: "لماذا لم يتعرض الفقهاء السابقين في كتبهم الفقهية للتقليد مع أنهم أيضاً عاشوا بعد الغيبة بسنين طويلة حتى جاء السيد كاظم اليزدي و توج كتابه المعروف بالعروة الوثقى ببدعة وجوب التقليد؟" (چرا فقهای پیشین در كتب فقهی خود متعرض مسئله تقلید نشده‌اند با اینکه آنان مدت‌های طولانی را پس از غیبت امام، زندگی کرده‌اند؛ تا اینکه سيد كاظم يزدي آمده و كتابش معروف به عروه الوثقى را به زينت بدعتی به نام «وجود تقليد» آراست؟!)

حال آنكه وهن اين گفته، ناگفته هويداست؛ آوردیم كه شيخ طوسي معتقد است، تقلید از فقهای شيعه روش هميشگی مذهب اهل بيت عليهم السلام و امری مورد اجماع شيعيان در همه‌ی اعصار، اعم از عصر اهل بيت عليهم السلام و غير از آن بوده است؛ و اساساً وی بابی دارد تحت عنوان: «في ذكر صفات المفتي والمستفتي، وبيان أحكامهما» (بابی در بيان ویژگی‌های مفتی و مستفتی و بيان احكام آن دو) و از طرفی سيد مرتضی رحمته الله كه خود استاد شيخ طوسي است، بابی تحت عنوان: «فيما يدل على حسن تقليد العامي للمفتي و دفع ما يقال عليه» (بابی در آنچه دلالت می‌کند بر درستی تقلید عامی از مفتی در دفع گفتار مخالف آن) باز کرده و ادله تقلید از فقهای شيعه و شرایط آن را در ابوابی ديگر همانند: «في صفات المفتي» (باب ویژگی‌های مفتی)؛ «وجوب الترجيح عند اختلاف المفتين في العلم و الدين» (وجوب برتری دادن به هنگام اختلاف بين مفتيان در علم و دين) بررسی کرده‌اند. پس ميزان بیسوادى اين مدعى دروغين از همين مختصر، هويدا می‌شود؛ چراكه هر طلبه‌ی حوزه با اندكى پژوهش و مطالعه كتب اصولی پیشینیان، و يا حداقل بازبینی سرفصل‌ها -چه رسد به مطالعه محتوی سرفصل‌ها- از اين امر مبرهن، مطلع می‌شود؛ اما اين مدعى بنابر سواد اندكش، از وجود اينچنين ابواب و آنچنان اقوالی، بی خبر بوده و از سر بی اطلاعی بدین استدلال خنك روی آورده

در ادامه اسامی برخی از فقه‌های شیعه علیه السلام را خواهیم آورد که محل رجوع عوام شیعیان قرار گرفته و پاسخگوی مسائل فقهی شان بوده‌اند. فقه‌های بزرگوار که در دوران امامان معصوم علیهم السلام و نیز پس از غیبت کبرای آخرین حجت الهی علیه السلام چونان ستارگانی رهنما پدیدار شده و چراغ راه شیعیان در دی‌جور تنگ و تاریک دوران غیبت بوده‌اند.

است! لازم به تذکر است که هرچه از زمان رویداد غیبت دورتر شده‌ایم، مباحث فقهی همانند دیگر مباحث دینی، ژرفای بیشتری به خود دیده و در نتیجه آن ابواب فقهی جدیدتری بعنوان مباحث فرعی گشوده شده است؛ بطوریکه در دوران پیش از آن، این باب جدید در دل همان ابواب کلی‌تر بحث می‌شد اما با پیشرفت فقه و گستردگی مبانی و استنباط‌های فقهی، ابواب مربوط بدان نیز بیشتر شده و در نتیجه ابوابی جزئی‌تر پدید آمد است. و استدلال به نبودن ابواب مشابه در کتب پیشینیان حاکی از کاستی سواد گوینده است؛ وگرنه هر که نسبت به علوم فقهی مطالعه داشته باشد، از اصل پیشرفت و فرع‌بندی و باب‌بندی بیشتر مباحث فقهی و اصولی در طی گذر زمان مطلع می‌گردد.

از طرفی گفته نشود: «نه استفتا بمعنی تقلید است و نه مستفتی بمعنی مقلد!»، که می‌گوییم: «اولاً. اصحاب متقدم شیعه خود تصریح بر لفظ تقلید بمعنی اصطلاحی رجوع به مفتی فقیه کرده‌اند همانطور که از سید مرتضی نقل نمودیم. ثانیاً. این گفتار نادرست است؛ چراکه تقلید جنبه عملی استفتاء است؛ پس کسی که از یک فقیه طلب فتوی کرده و سپس بدان عمل کند، در واقع مقلد اوست؛ همانطور که محقق بحرانی رحمته الله نیز علیرغم اخباری بودنش بدان تصریح کرده است؛ همچنانکه در درر نجفیه گوید: «در دوران غیبت - همانند دوران ما و همسان آن - پس مردم از دو حال خارج نیستند؛ یا عالم هستند یا متعلم؛ عبارت دیگر یا فقیه هستند یا متفقه؛ و در عبارت سوم یا مجتهد هستند و یا مقلد» پس بکار بردن الفاظ گوناگونی نظیر مستفتی، متفقه و متعلم در گذشته برای لفظ «مقلد» در نزد مطلعان، روشن و مبرهن است.

فقهای دوران اول

نخستین فقهای شیعه که در کتب تراجم نام برده شده‌اند، عبارتند از:

۱. سعید بن مسیب که از جمله فقهای هشتگانه قرن نخست بود که در سال ۹۴ از دنیا رفت.
۲. قاسم بن محمد بن ابی بکر. ۳. ابو خالد الکابلی رحمته الله.
- پس امام صادق علیه السلام در حق این سه تن از اصحاب فرمود:

«کان سعید بن المسیب، والقاسم بن محمد بن ابی بکر، وأبو خالد الکابلی،
من ثقات علی بن الحسین»

سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از افراد
مورد اعتماد نزد علی بن الحسین است.^۱

فقهای دوران دوم

با فزونی یافتن شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دانش آموزی شاگردان امامان باقر و صادق
علیهم السلام، فقهای بیشتری در دل مذهب شیعه پدیدار گردید؛ بطوریکه رجالی بزرگ ابوعمر و
کشی رحمته الله طی سرفصلی می‌نویسد:

«اسامی فقیهانی که از یاران امام باقر و صادق علیهم السلام بوده‌اند»

و سپس می‌نویسد:

أجمعت العصابة علی تصدیق هؤلاء الأولین من أصحاب ابی جعفر علیه السلام
و أصحاب ابی عبد الله علیه السلام و انقادوا لهم بالفقه فقالوا: أفقه الأولین ستة:

۱. زرارة، ۲. معروف بن خربوذ، ۳. برید بن معاویة، ۴. أبوبصیر الأسدی، ۵. الفضیل بن یسار، ۶. محمد بن مسلم الطائفی. قالوا: أفقه الستة زرارة.

اهل مذهب شیعه بر تصدیق این نفرات از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام اجماع نموده و ایشان را جزو فقیهان بشمار آورده‌اند؛ پس گفتند: فقیه‌ترین این نفرات، شش نفرند: زراره بن اعین و معروف بن خربوذ و برید بن معاویه و ابو بصیر الازدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم الطائفی رحمهم الله؛ و در بین این شش تن زراره رحمه الله از همه فقیه‌تر است.^۱

و سپس در شأن شش تن دیگر از اصحاب امام صادق علیه السلام که هم در نقل احادیث اهل بیت علیهم السلام، راستگو و هم جزو فقهایی شیعه بوده‌اند، می‌گوید:

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي عبد الله عليه السلام ... أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح من هؤلاء وتصديقهم لما يقولون وأقروا لهم بالفقه، من دون

(۱) اختیار معرفة الرجال - شیخ طوسی - ج ۲ - ص ۵۰۷.

* نجاشی در حق زراره بن اعین رحمه الله (متوفی ۱۵۰ ق) گوید: "شیخ أصحابنا فی زمانه و متقدمهم، وکان قارئاً فقیهاً متکلماً شاعراً أدیباً، قد اجمعت فیہ خلال الفضل والدین، صادقاً فیما یرویه." (شیخ و پیشرو اصحاب شیعه در زمانش؛ او قاری و فقیه و متکلم و شاعر و ادیب بوده و فضل و دین در او جمع گردیده و در حدیث صادق بود.)؛ بایستی دقت نمود که نجاشی، پیش از آنکه تصریح بر «راوی موثق» بودن زراره بنماید، بر فقاہت او تصریح می‌کند؛ این یعنی مقام فقاہت در نظر متقدمین، جدای از مقام نقل اخبار بوده است؛ پس کسی نگوید که «مراد از فقاہت در بیان اهل رجال گذشته، همان روایت حدیث است» که می‌گوییم: بزرگان اهل رجال بین این دو گزاره، تفاوت قائل شده و «وثاقت در روایت» و «فقاہت در استنباط احکام شرعی» را بطور جداگانه تحلیل و بررسی کرده‌اند؛ پس کسی نگوید: «اینکه ابتدا گفته: فقیه است و در انتها گفته: راوی راستگویی است؛ بطور اجمال و شرح است و نه تباین» که می‌گوییم: پس بایستی ادعا نمود که «اینکه گفته وی متکلم است، بطور اجمالی یعنی همان که او راوی راستگویی است» و «اینکه گفته است او شاع است، پس این بطور اجمالی یعنی همان که وی راوی راستگویی است». نادرستی و کجروی در اینچنین گفتاری روشن است.

أولئك الستة الذين عددناهم وسميائهم، ستة نفر: جميل بن دراج. و عبدالله بن مسكان، و عبدالله بن بكير، و حماد بن عيسى، و حماد ابن عثمان، وأبان بن عثمان. قالوا: وزعم أبو إسحاق الفقيه يعني ثعلبة بن ميمون: أن أفضقه هؤلاء جميل ابن دراج.

ذكر نام فقها از میان اصحاب امام صادق عليه السلام ... افزون بر آن شش فقیهی که نام بردیم؛ شیعه بر درستی احادیث نقل شده توسط آنان و راستگوییشان گرد آمده و بر فقاہت ایشان اقرار داشته‌اند: جميل بن دراج و عبد الله بن مسكان و عبد الله بن بكير و حماد بن عيسى و حماد ابن عثمان و ابان بن عثمان و ثعلبة بن ميمون -ابو اسحاق فقیه- عليه السلام و اعتقاد داشت که بین اینها جميل بن دراج عليه السلام فقیه‌تر است.^۱

فقهای دوران سوم

تسمية الفقهاء من أصحاب أبي ابراهيم وأبي الحسن الرضا عليهما السلام؛ أجمع أصحابنا على تصحيح ما يصح عن هؤلاء وتصديقهم وأقروا لهم بالفقه والعلم: ... منهم يونس بن عبد الرحمن، و صفوان بن يحيى بياع السابري، و محمد بن أبي عمير، و عبد الله بن المغيرة، و الحسن بن محبوب، وأحمد بن محمد بن أبي نصر.

ذكر نام فقها از میان اصحاب امام کاظم و رضا عليهما السلام ... شیعه بر درستی احادیث نقل شده توسط آنان و راستگوییشان گرد آمده و بر فقاہت و علمیت ایشان اقرار داشته‌اند؛ پس اینانند: يونس بن عبد الرحمن و صفوان بن يحيى

بیاع سابری و محمد بن ابی عمیر و عبد الله بن المغیره و الحسن بن محبوب
و أحمد بن محمد بن أبی نصر رحمہم اللہ.^۱

همچنین بزرگ فقیه این دوران، جناب فضل بن شاذان رحمہم اللہ است که محل رجوع
مقلدان شیعه بوده و از او کتاب‌هایی درباره فقه و احکام فقهی ذکر شده است؛ من جمله
کتاب «الایضاح» و «الطلاق» و کتاب «الفرائض الأوسط» و «الفرائض الصغیر»؛ و مرحوم
کلینی رحمہم اللہ در ابواب فقهی همانند کتاب الموارث چندین روایت از کتب فقهی فضل بن
شاذان نقل کرده است؛ پس رجوع کن.^۲ همچنین از جمله فقه‌های این دوره از تاریخ
تشیع، یونس بن عبد الرحمن رحمہم اللہ است که به نص امام رضا علیہ السلام مرجع شیعیان در زمان
خود بوده^۳ و کتب فقهی گوناگونی از او پیرامون احکام فقهی نقل گردیده است.^۴

(۱) همان-ص ۸۳۰. بایستی توجه نمود که شیخ ابوعمرو کشی رحمہم اللہ تصریح و تأکید دارد که این
فقه‌های شیعی، علاوه بر راستگو و مورد اعتماد بودن، دارای مقام فقهی و علمی بوده‌اند- و آفرودا لهم
بالفقه والعلم؛ این تصریح آنان بر فقاہت آن افراد، آن پندار نادرست که "این‌ها فقط راوی و نقل کننده
احادیث بوده‌اند و خودشان بر مبنای مبانی استنباط شرعی، تفقه و افتا نمی‌کرده‌اند" را زایل می‌کند؛
چراکه تنها لازمه اعتماد به حدیث راوی، راستگویی و وثاقت او می‌باشد؛ و هیچکس ادعا نمی‌کند که
لازمه‌ی نقل حدیث، رسیدن به رتبه‌ی علمیت و فقاہت شرعی باشد؛ بنابراین، شیخ کشی با درنظر
گرفتن این نکته‌ی مهم، در کنار وثاقت و راستگویی و عدالت این فقها، به رتبه فقهی و علمی آنان نیز
تصریح می‌کند.

(۲) کافی-ج ۷- کتاب الموارث-ص ۸۸ و ۹۰ و ۹۶ و ۹۸.

(۳) حدثني الفضل بن شاذان قال: حدثني عبد العزيز بن المهتدي، وكان خير قمي رأيته، وكان
وكيل الرضا عليه السلام و خاصته فقال: إني سألته فقلت: إني لا أقدر على لقاءك في كل وقت، فعمن أخذ
معالم ديني؟ فقال: «أخذ عن يونس بن عبد الرحمن». رجال نجاشي-ص ۴۴۷.

(۴) وکانت له تصانيف كثيرة، منها: كتاب السهو، كتاب الادب والدلالة على الخير، كتاب الزكاة،
كتاب جوامع الاثار، كتاب الشرائع، كتاب الصلاة، كتاب العلل الكبير، كتاب اختلاف الحج، كتاب
الاحتجاج في الطلاق، كتاب علل الحديث، كتاب الفرائض، كتاب الفرائض الصغیر، كتاب الجامع

فقهاء دوران غیبت کبری

▪ دوران اول (۳۲۸ الی ۴۶۰ قمری)

شماری از فقهای شیعی عهد امامان معصوم (علیهم السلام) را بیان کردیم؛ اما پس از دوران غیبت و از آن بابت که توان دسترسی به معصومین به کلی زایل گردید، این شمار رو به فزونی گزارد. از این رو در دوران غیبت و تقریباً از سال درگذشت ابوجعفر کلینی و سمری آخرین نایب، تا دوران وفات شیخ طوسی (علیه السلام)، مذهب شیعه بیش از ۱۶ مفتی بزرگوار همانند ابن ابی عقیل و احمد الصابونی و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید مرتضی و ابوالصلاح الحلبی (علیه السلام) را در خود تربیت نمود. همچنین پس از ظهور فقیه بی بدیل مذهب شیعه یعنی شیخ طوسی و حکمرانی فقهی-عقیدتی او بر جامعه شیعی، فتاوی و احکام وی سال‌های سال مرجع شیعیان برای اخذ احکام شرعی بوده است.

▪ دوران دوم (۴۶۰ الی ۶۰۰ قمری)

با وجود گرایش فراوان قشر عام و خاص شیعه به مرجعیت فقهی شیخ طوسی و ناپدیداری فقیهی همطراز وی تا پایان قرن پنجم، مذهب شیعه بیش از یازده مفتی شایسته که مرجعیت شیعیان در سرزمین‌های خود را بدست داشته‌اند، را به جامعه دینی شیعی معرفی نمود؛ همانند شیخ ابن البراج و ابو علی حسن بن محمد بن حسن الطوسی فرزند شیخ طوسی که دوست و دشمن بر فقه و پرهیزکاری و دادورزی و بزرگواری وی گواهی داده‌اند و همو مرجعیت اعلی شیعه در نجف را بر عهده داشت^۱ و

الکبیر فی الفقه، کتاب التجارات، کتاب تفسیر القرآن، کتاب الحدود، کتاب الاداب، کتاب المثالب، کتاب علل النکاح وتحلیل المتعة. همان.

(۱) ابن حجر عسقلانی از علمای رجالی سنی در شأن ابو علی طوسی می‌نویسد: "الحسن بن محمد بن الحسن بن علي الطوسي أبو علي... صار فقيه الشيعة وإمامهم بمشهد علي (عليه السلام) هو في نفسه صدوق مات في حدود الخمس مائة وكان متديناً." (لسان الميزان- ج ۳- ص ۱۱۲).

مرحوم شیخ فضل بن الحسن طبرسی نیز از جمله فقهاء عصر ما بعد شیخ طوسی بود که علاوه بر پرداختن به امور فقهی شیعه، در گستره تفسیر قرآن نیز اثر ماندگار مجمع البیان را به یادگار گذاشت که پیش از دوست، دشمن را وادار به کرنش و ستایش علمش نمود؛^۱ و مرحوم شیخ قطب الدین راوندی که کتاب آیات الأحکام (نام دیگر: فقه القرآن) را کتابت نمود و از کتاب طهارت و نماز و روزه آغاز و در ابواب معاملات و تجارت و رباء و نکاح و طلاق تا دیات و تعزیرات به بررسی آیات فقهی قرآن کریم پرداخته و انصافاً در این عرصه حق مطلب را ادا نموده است.^۲ ایضا بزرگانی دیگر همانند ابوالفتح رازی و

(۱) محمد حسین ذهبی از مفسرین دانشگاه الازهر و از جمله افرادی که نسبت به مذهب تشیع حقد مستدامی دارد در رابطه با تفسیر مجمع البیان می نویسد: "والحق أن تفسیر الطبرسی - بصرف النظر عما فيه من نزعات تشیعیة وآراء اعتزالية - کتاب عظیم فی بابہ، یدل علی تبحر صاحبه فی فنون مختلفة من العلم والمعرفة. والکتاب یجرى علی الطريقة التي أوضحها لنا صاحبه، فی تناسق تام وترتيب جميل، وهو یجيد فی کل ناحية من النواحي التي يتکلم عنها، فإذا تکلم عن القراءات ووجوهها أجاد، وإذا تکلم عن المعانی اللغوية للمفردات أجاد، وإذا تکلم عن وجوه الإعراب أجاد، وإذا شرح المعنی والإجمالی أوضح المراد، وإذا تکلم عن أسباب النزول وشرح القصص استوفى الأقوال وأفاض، وإذا تکلم عن الأحکام تعرّض لمذاهب الفقهاء، وجهر بمذهبه ونصره إن کانت هناك مخالفة منه للفقهاء، وإذا ربط بين الآيات آخى بين الجمل، وأوضح لنا عن حُسن السبك وجمال النظم، وإذا عرض لمشکلات القرآن أذهب الإشکال وأراح البال. وهو ينقل أقوال من تقدّمه من المفسّرين معزوة لأصحابها، ويرجح ويوجه ما یختار منها، وإذا کان لنا بعض المآخذ علیه فهو تشييعه لمذهبه وانتصاره له، وحمله لکتاب الله علی ما يتفق وعقيدته، وتنزيله لآيات الأحکام علی ما يتناسب مع الاجتهادات التي خالف فيها هو ومن علی شاکلته، وروايته لکثير من الأحاديث الموضوعة. غير أنه - والحق یقال - ليس مغالياً فی تشييعه، ولا متطرفاً فی عقيدته، كما هو شأن کثير غيره من علماء الإمامية الإثنی عشرية." (التفسير و المفسرون - ج ۲ - ص ۷۸)

(۲) مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی رحمته الله در حقیق گوید: "الشیخ الإمام قطب الدین أبو الحسین الراوندي. فقيه عين صالح ثقة. له تصانیف... و یروي فی کتبه «الخرايج»، و «قصص الأنبياء»، و «فقه القرآن»، و «لب الباب»، و «الدعوات» و غيرها عن جميع کثیر." (طبقات اعلام الشيعة - ج ۲ - ص ۱۲۴)

ابوجعفر ابن الحمزه طوسی که از رخشندگان آسمان فقاهاست در اسلام و تشیع بوده و مرجعیت علمی دوران خویش را بر عهده داشت^۱ و فقهاء حلبیون همانند ابن زهره حلبی و ابن ابی المجد الحلبی و ایضاً فقیهانی همانند محمد بن حسن کیدری و سدید الدین رازی و ابن شهر آشوب که مرجعیت علمی اش نزد عام و خاص زبانزد بود.^۲ ﷺ

▪ دوران سوم (۶۰۰ الی ۱۱۰۰ قمری)

این بازه زمانی را می توان دوران شکوفایی و حیات مجدد فقاهاست و مرجعیت نزد شیعه عنوان نمود؛ چراکه اولاً در ادوار پیش از سال ۶۰۰، سرزمین های شیعه نشین به دست اربابیان تندرو سنی با همکاری شاهان جنایتکار سلجوقی به کلی شاهد کشتار فراوان و جنایت های بیشمار گردید و جانیانی همانند صلاح الدین ایوبی به گواهی تاریخ جنایات فراوانی در قتل عام شیعیان و فراری دادنشان به بیابان ها و اخراجشان از خاک آبا و اجدادیشان انجام داد که این امر سبب شد که پیش قراولان مذهب شیعه بجای صرف وقت و توان خود به احکام فرعی و مشغول شدن به فقهیات، توان و تلاش خود را

(۱) مرحوم خوانساری صاحب روضات در حق ابن حمزه طوسی ﷺ می نویسد: "الإمام جمال الدین، أبو جعفر الطوسی، المشهـدی، شیخ، إمام، فقیه، واعظ، عالم، له تصانیف، منها: کتاب «الوسيلة»." (روضات الجنات- ج ۶- ص ۲۶۷؛ به نقل از ادوار الفقه الامامی- ص ۱۵۰)

(۲) شمس الدین ذهبی که از جمله معاندین مذهب تشیع است در حق فقیه عظیم الشأن ابن شهر آشوب ﷺ می نویسد: "مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شَهْرَآشُوبٍ... أَحَدُ شُيُوخِ الشَّيْعَةِ، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِمْ. قَالَ ابْنُ أَبِي طَيِّئٍ فِي "تَارِيخِهِ": نَشَأَ فِي الْعِلْمِ وَالْدِّرَاسَةِ وَحَفَظَ الْقُرْآنَ وَلَهُ ثَمَانِ سِنِينَ. وَاشْتَغَلَ بِالْحَدِيثِ، وَلَقِيَ الرِّجَالَ، ثُمَّ تَفَقَّهَ وَبَلَغَ النِّهَايَةَ فِي فَقْهِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَنَبَغَ فِي عِلْمِ الْأَصُولِ حَتَّى صَارَ رَجُلَهُ." (محمد بن علی بن شهر آشوب... یکی از بزرگان شیعه است که خداوند برکتش را از آنان بگیرد! ابن ابی طیء در تاریخش گوید: ابن شهر آشوب در علم و دروس دینی و حفظ قرآن رشد یافته بود در حالی که هشت ساله بود؛ و به حدیث مشغول شد و با رجال روایات دیدار نموده و به فقاهاست رسیده و در فقه اهل بیت به اوج خود رسید و در علم الاصول نیز نبوغ بخرج داد تا اینکه یکی از سردمداران آن شد. (تاریخ الإسلام- ابو عبدالله ذهبی- ج ۱۲- ص ۸۶۰).

معطوف به حفظ شاکله مذهب و جان اهل مذهب نمایند؛ ثانیاً از آن بابت که کتب و فتاوی و نظریات شیخ طوسی نزد قشر عام و خاص شیعه، پذیرفتگی پایداری داشت، شیعه سال‌های سال از بابت فقاہت و اجتهاد در ادله شرع سیراب بود؛ این دو امر سبب گردید که از دوران ۴۶۰ الی ۶۰۰ قمری تعداد فقهاء کمتری نسبت به سایر ادوار پدیدار شد؛ ولی از تاریخ ۶۰۰ تا ۱۰۳۰ قمری، تعداد فقیهان بی‌شمار است؛ بگونه‌ای که در قرن هفتم یعنی از ۶۰۰ تا ۷۰۰ قمری جدای از فقیهان شهرهای کوچکتر، بیش از ده فقیه بزرگ مرجعیت شیعه را بر عهده گرفته است که هر کدام از ایشان در طول ۱۴ قرن پیدایش شریعت اسلام جزو دانشمندان بی‌همتای دینی بوده‌اند؛ همانند ابن ادریس حلی^۱ و محقق حلی^۲ و علی بن محمد طبری و حسن الآبی رحمہم اللہ و دیگران که بسیاری از ایشان چه نزد شیعه و چه نزد غیرشیعه بعنوان فقیهی طراز اول یاد شده‌اند.

(۱) بعنوان مثال ابن حجر عسقلانی در حق ابن ادریس حلی رحمہم اللہ می‌نویسد: "محمد بن ادریس العجلي الحلي. فقيه الشيعة وعالمهم، له تصانيف في فقه الإمامية ولم يكن للشيعة في وقته مثله." (مات سنة ۵۹۷. لسان الميزان - ج ۶ - ص ۵۴۴).

(۲) فقیه عظیم الشان مرحوم ابو القاسم جعفر بن سعید الحلی معروف به محقق حلی رحمہم اللہ یا محقق اول اختر تابناک آسمان فقاہت و اجتهاد در علوم آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم است که تأثیر وی بر علمی همانند فقه و اصول و رجال و کلام کم نظیر است؛ پرورش شاگردانی درخشان نظیر علامه حلی در فقه و اصول و رجال و ابن داود حلی در رجال و درایه و سید بن طاووس در فقه و درایه و رجال و سایر علوم آلی و اصالی نشانگر عظمت علمی اوست. نوشتن کتب فراوانی در علوم مختلف نظیر علم اصول (همانند معراج الاصول؛ نهج الوصول الی معرفة علم الاصول) و علم الفقه (همانند شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ شرح نکت النہایه) و علم رجال (رجال المحقق الحلي در تلخیص الفہرست) و سایر علوم بیانگر گستره‌ی بی‌کران دانش این فقیه والا مقام می‌باشد، بطوری که یکی از کتاب‌های او یعنی شرائع الاسلام جزو بزرگترین «دانشنامه‌های فقهی» زمان او و پس از او بوده و فقهاء شیعه در شرح این کتاب، کتب ارزشمندی را به رشته تحریر در آوردند که بعضاً همانند کتاب «جواهر الاحکام» نوشته علامه صاحب جواهر طولانی‌ترین اثر فقهی مذهب شیعه از بدو پیدایشش بوده است.

نیز از تاریخ ۷۰۰ الی ۸۰۰ قمری قریب به ده فقیه بزرگوار مرجع تقلید و استفتای شیعیان در امور فقهی و عقیدتی بوده‌اند که همانند برخی از آنان را اهل اسلام و مذهب شیعه به خود ندیده است؛ فقهائی همانند علامه حلی و شهید اول و استاد او فخر المحققین حلی و سایرین.^۱

نیز از سال ۸۰۰ الی ۹۰۰ قمری بیش از ده مرجع تقلید متولی امور فقهی شیعه بوده‌اند؛ فقهائی نامی همانند ابن فهد حلی و ابن ابی جمهور احسائی و مقداد سیوری

* از جمله رویدادهای طنزآلود فرقه احمد هنبوشی این است که پیشوای این فرقه یعنی احمد اسماعیل علیرغم اعلان دشمنی با باور "اجتهاد و تقلید" و با وجود کینه‌ورزی‌شان نسبت به فقهائ شیعه؛ جهت رفع نیاز نسبت به انجام اعمال شرعی، از آن روی که احمد اسماعیل در حوزه علمیه آنچنان درسی نخوانده و آموزش‌های فقهی را ندیده و در دانش‌هایی همانند علم الفقه و علم الاصول و علم آیات الاحکام و سایر علوم لازم جهت فقاہت و اجتهاد، بی سواد است، دست به دامن فقهائ شیعه شده و کتاب شرائع الاسلام نوشته محقق حلی را بعنوان کتاب فقهی مورد تأیید نائب امام زمان علیه السلام (یعنی خود او) معرفی نموده و با برخی تغییرات جزئی و آغشته ساختن احکام این کتاب به مطالب سبک و خنک خویش (بطوری که عارضه‌ای را در قسمتی از گفتارش نجس و در قسمت دیگر پاک می‌داند!) ادعا نموده که خطایای جزئی شرائع الاسلام محقق حلی را اصلاح کرده است و هرکسی می‌تواند در امر فقهی از این کتاب تقلید نماید!!

این رخداد چیزی جز درماندگی این جماعت نیست که در بادی امر فقاہت و فقیه را گمراه و گمراه‌گر دانسته و علوم موضوعی فقاہت، همانند علم اصول و علم لغت و علم نحو و تعریب یا علم رجال و حدیث را ساخته و پرداخته کفار یونانی یا علمی لغو یا مخالف اهل بیت قمداد می‌کنند و درعین حال از آن بابت که نسبت به این علوم بی اطلاع هستند، به کتب فقهائ شیعه که این کتاب را با استفاده از علم اصول و رجال و درایه و منطق و فقه و لغت نوشته‌اند، رجوع کرده و با آغشتن فتاوی مرحوم محقق حلی به بدعت‌های خود (همانند تغییر حکم شرعی ازدواج موقت و غیره) به نام خود منتشر می‌کنند؛ **أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ.**

(۱) محدث نوری در حق شهید اول می‌نویسد: "تاج الشریعة، و فخر الشیعة، شمس الملة و الدین أبو عبد الله محمد بن الشیخ جمال الدین مکی أفضه الفقهاء عند جماعة من الأساتید." (مستدرک الوسائل - ج ۳ - ص ۴۳۷).

حلی رحمۃ اللہ علیہ و دیگران که شیعه و غیرشیعه بر فقاہت و مرجعیت ایشان نزد شیعه تأکید کرده‌اند.^۱

نیز از سال ۹۰۰ الی ۱۰۰۰ خاک فقاہت، حاصلخیزتر گردیده و مذهب شیعه یکی از فروزان‌ترین ادوار موجودیت خویش را در زمینه مرجعیت و فقاہت تجربه نمود؛ چراکه در این دوران بیش از بیست فقیه شیعی مرجعیت مقلدین و عوام شیعه را بر عهده گرفتند که برآستی هر کدام از ایشان اسطوانه‌ای از اساطین علم و فقاہت شیعه بوده‌اند؛ فقیهانی همانند شهید قاضی سید نورالله شوشتری و محقق ثانی و ابراهیم قطیفی و شهید ثانی و فرزندش صاحب معالم و شیخ بهائی و پدرش و صائغ جبل عاملی و محقق اردبیلی و شاگردش عنایة‌الله قہبائی و میرزا محمد استرآبادی رحمۃ اللہ علیہ و غیرهم که هر کدام از ایشان آثار گرانباری در قوٰت فقه شیعه و حفظ شاکله شیعیان در بلاد و نواحی متعدد به یادگار گذاردند.

نیز از سال ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ قمری فقہایی درخشان همانند فیض کاشانی و شیخ جواد بن سعید کاظمی و عبد علی عروسی و شیخ زین الدین و سلطان العلماء و فاضل تونی و حسین الخوانساری و علامه مجلسی رحمۃ اللہ علیہ و غیرهم علیرغم ظهور اندیشه ناروای اخباریه جزو فقہای شیعه بوده‌اند.

▪ دوران چهارم (از سال ۱۱۰۰ قمری تا عصر کنونی)

فراوانی فقہای بزرگ شیعه در عصر معاصر بر کسی پوشیده نیست، بطوریکه از سال ۱۱۰۰ تاکنون صدها مجتهد فقیه در سرزمین‌های شیعی سر بر افراشته‌اند که علیرغم اعلان مرجعیت شمار اندکی از ایشان، بیش از ده‌ها فقیه مجتهد جامع الشرائط

(۱) زرکلی در کتاب اعلام می‌نویسد: "مقداد بن عبد الله بن محمد بن الحسين بن محمد السيوري الحلي الأسدي: فقيه إمامي. من تلاميذ الشهيد الأول محمد بن مكي. وفاته في النجف." (الاعلام-ج ۷-ص ۲۸۲).

که مرجعیت شیعه را بدست گرفته‌اند در تاریخ ثبت و مذکورند. پس از جمله این فقیهان نامدار: شیخ وحید بهبهانی؛ نراقی اول و ثانی؛ سید بحر العلوم؛ شیخ جعفر کاشف الغطاء؛ شریف العلماء مازندرانی؛ حجة الإسلام شفتی؛ علامه نجفی صاحب جواهر؛ محمدباقر خوانساری؛ سید کوهکمره‌ای؛ سید میرزای شیرازی؛ آخوند خراسانی صاحب کفایه؛ سید کاظم یزدی صاحب عروه؛ ضیاءالدین عراقی؛ فقیه نائینی؛ سید ابوالحسن انگجی؛ سید ابوالحسن اصفهانی؛ محمد حجت کوهکمره‌ای؛ شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء؛ سید جمال الدین گلپایگانی؛ سید پروجودی؛ امام خمینی؛ شیخ لطف الله گلپایگانی؛ سید ابو القاسم خوئی؛ سید محمد باقر صدر؛ شیخ محمد تقی بهجت؛ شیخ وحید خراسانی؛ سید محمدصادق روحانی؛ شیخ ناصر مکارم شیرازی؛ سید علی خامنه‌ای؛ سید علی سیستانی؛ شیخ بشیر نجفی؛ شیخ اسحاق فیاض و سایر فقهای محترم در قید حیات؛ جملگی از فقهاء عصر معاصر هستند.^۱

پس سیرت متشرعه از ابتدا تاکنون بر منوال اجتهاد و تقلید بوده است و آنهایی که در دوران‌های متمادی -از امامان معصوم (علیهم‌السلام) تا دوران غیبت کبری و تاکنون- بزرگترین پشتیبان مذهب شیعه در دل فتنه‌های دینی و مذهبی بوده‌اند، تولیت و سرپرستی فقهی شیعه را نیز بر عهده گرفته و از چندپارگی مذهب و رجوع شیعیان به فقه‌های گمراه و مدعیان دروغین جلوگیری کرده‌اند. این سیره متشرعه که در دوران امامان معصوم (علیهم‌السلام) و پس از آن در عصر غیبت نیز پیوسته ادامه یافته است، بعنوان حجتی شرعی در اثبات درستی باور اجتهاد و تقلید است؛ چراکه این سیرت در زمان معصومین (علیهم‌السلام) متداول بود و وقتی علیرغم کثرت این سیرت نزد ایشان و اطلاع امامان (علیهم‌السلام) از این

(۱) برای مطالعه بیشتر، ر.ک: إضواء علی عقائد الشيعة الإمامية - شیخ جعفر سبحانی -

سیرت، هیچ ضدیتی از جانب امامان معصوم علیهم السلام نبوده؛ بلکه ایشان بدین سیرت دستور داده اند - که پیشتر آمد-، پس حجیت سیره متشرعه از این بابت ثابت است.^۱

(۱) آنچه بایستی بدان اشاره گردد این که احمد اسماعیل (یکی از مدعیان مهدویت و قائمیت) در نوشتارش بارها بر حجیت فقاہت و فتاوی فقهاء در عصر غیبت اقرار نموده است؛ چنانکه در یکی از کتبی که سرکردگان این فرقه به نام او منتشر کرده اند؛ نوشته است: "إذن، فواجب المسلمین فی زمن الغیبة هی نصرۃ الدین بتمکین نائب الإمام الخاص المرسل منه علیه السلام، أو الفقیه الجامع للشرائط العادل الزاهد فی الدنیا فی حال عدم وجود نائب خاص له علیه السلام من بسط یدہ علی الحکم من کل حیثیۃ وجهۃ... مما سبق تبین أن للدين الإسلامي نظریته السیاسیة المتکاملۃ تشریعاً وتنفیذاً، وعلی المسلمین أن لا یفرضوا بها؛ لأنها أكمل نظریة سیاسیة عرفتها الإنسانیة، ولا توجد نظریة سیاسیة ترقی إلى مستواها؛ لأنّ واضعها ومشرعها هو الله سبحانه وتعالی العلیم الحکیم. والذي یجب أن ینفذها هو النبی صلی الله علیه و آله أو الإمام المعصوم علیه السلام من بعده أو الفقیه الربانی الجامع للشرائط العادل الزاهد فی الدنیا فی حال غیبة الإمام علیه السلام، وعدم وجود نائب خاص عنه علیه السلام والحمد لله وحده." (پس بر مسلمانان واجب است که در زمان غیبت با تمکین دادن نائب خاص فرستاده از نزد معصوم علیه السلام و یا فقیه جامع الشرائط عادل زاهد در دنیا در صورت نبود نائب خاصش و بسط ید او از هر حیث و دیدگاهی یاری نمایند... پس حسب آنچه گفته شد اسلام دارای نظریه سیاسی کامل گشته از دیدگاه تشریع و تنفیذ است که مسلمانان نباید از آن افراط و رزند و این نظریه سیاسی کامل ترین نظریه ایست که انسان آن را شناخته و نظریه ای ما فوق آن یافت نمی گردد؛ چرا که بنیانگذار این نظریه خداوند بزرگ و دانا و فرجاد است؛ پس آن کسی که باید این نظریه را تنفیذ نماید یا پیغمبر است؛ یا امام معصوم بعد از پیغمبر و یا فقیه خداجوی جامع الشرائط عادل زاهد در دنیا در دوران غیبت امام و نبود نائب خاصش؛ و خداوند را به یگانگی اش حمد باد!) (التیة او الطريق الی الله-ص ۲۷)

پس این مدعی خود بر درستی تقلید از فقهای جمع الشرائط شیعه در دوران ظهور و غیبت ائمه معصومین علیهم السلام اقرار داشته و بلکه آن را امری تایید شده از جانب پروردگار دانسته و فقیه عادل جامع الشرائط را پس از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و دوازده امام معصوم علیهم السلام، صاحب رکن راهبری دینی و دنیوی اسلام و اهل اسلام می داند.

* علت اینکه کلام احمد اسماعیل را بعنوان پاسخ نقضی و یکی از ادله در نص کتاب مطرح ننموده و صرفاً به پاورقی بسنده می نماییم، این است که گفته های این مدعی کم سواد، ناقابل تر از آن بود که آن را هم طراز ادله شریفه ای که اقامه شد مطرح کنیم.

شبهات

پیروان مدعیان دروغین

مهدویت

شبهات پیروان مدعیان دروغین مهدویت

شبهه اول: نکوهش «اجتهاد» در نزد شیعه

روایات گوناگونی از اهل بیت (علیهم السلام) و گفته‌های فراوانی از علمای شیعه «اجتهاد» را ناپسند و مخالف باور تشیع قلمداد کرده است. بطوری که شیخ طوسی (رحمه الله) به نمایندگی از مذهب شیعه می‌نویسد:

والقیاس و الاستحسان و الاجتهاد باطل عندنا.

قیاس و استحسان و اجتهاد نزد ما باطل است.

یا می‌نویسد:

عد من خالفنا في هذه الاقسام انه لابد أن يكون عالما بالقياس، و الاجتهاد، ... وقد بينا نحن فساد ذلك وانها ليست من ادلة الشرع.

مخالفین ما در این موارد می‌گویند که بایستی بر قیاس و اجتهاد عالم بود... که ما نادرستی این باور را بیان نمودیم و این که اینها از جمله ادله شرع نیست.^۱

(۱) العده فی اصول الفقه - ج ۲ - ص ۷۲۹.

و می نویسد:

أَمَّا الْقِيَّاسُ وَالْاجْتِهَادُ فَعِنْدَنَا أَنَّهِنَّ لَيْسَا بِدَلِيلَيْنِ بَلْ مَحْظُورٌ فِي الشَّرِيعَةِ اسْتِعْمَالُهُمَا.

قیاس و اجتهاد نزد ما دلیل نیستند؛ بلکه شریعت ما را از استعمال این‌ها منع کرده است.^۱

علمای دیگر شیعه نیز در این باره مطالب فراوانی دارند که ما به کلام شیخ طوسی بسنده نمودیم. پس چطور است که «اجتهاد» در نظر علمای پیشین نکوهیده و در عصر کنونی ستوده باشد؟ آیا این به معنی اختراعی بودن این دانش و بی اعتبار بودنش نیست؟

 پاسخ

این شبهه از جمله شبهات قدیمی است که علمای شیعه بسیار بدان پرداخته‌اند؛ پس از جمله فقیه اصولی مرحوم سید محمد باقر صدر در کتاب دروس فی علم الاصول^۲ و محقق گرانقدر دکتر عباس اسلامی در کتاب مباحث الاجتهاد^۳ بدین شبهه پرداخته و روشنگری کرده‌اند.

در پاسخ این شبهه می‌گوییم: معنی «اجتهاد» در قرن‌های گذشته نسبت به دوران پس از فقه‌های حلی به کلی دگرگون شده است.

(۱) همان-ج ۱-ص ۱۴۶.

(۲) دروس فی علم الاصول-ج ۱-ص ۴۵.

(۳) مباحث الاجتهاد-ص ۶.

اجتهاد در زمان گذشته یعنی: «رجوع فقیه به ظن و رأی شخصی اش در مسئله ای از مسائل دینی که نصّی از جانب معصوم علیه السلام در آن باره صادر نگردیده است.»^۱

یعنی بر خلاف فقه شیعی که منبع تشریع منحصر در کتاب و سنت و اجماع کاشف از سنت و عقل موافق سنت بوده است، غیرشیعیان در کنار کتاب و سنت، رأی شخصی و اجتهاد فردی را نیز جزو ادله شرعیه و مصادر استنباط دین قرار داده اند. پس این روش در دیدگاه شیعی نادرست است و دلیل آن را در ابتدای این بحث مطرح نموده ایم؛ پس رجوع کن.

اما اصطلاح «اجتهاد» در عصر کنونی به معنی: «بذل جهد فراوان در استنباط حکم شرعی از ادله شرعیه صحیحه» می باشد؛^۲ پس اساساً اجتهاد مدنظر در دوره معاصر همانا ضد اجتهاد مدنظر پیشینیان و باطل کننده آن است. در تعریف پیشین، فقیه بجای آن که در قرآن و سنت خوض خورده و حکم شرعی را از سرچشمه عصمت برگیرد، با تکیه بر گمان و حدس خود، اجتهاد و رأی شخصی اش را بعنوان حکم دین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بیان می کند؛ حال آن که در تعریف کنونی مجتهد بجای آن که خود را اسیر گمانه زنی ها و احتمالات کند؛ با بذل جهد فراوان تلاش می کند که حکمی را که در همخوانی با ادله شرعیه اعم از کتاب و سنت است، بدست آورد.

پس از این روست که امامان ما و علماء شیعه تا دوران مرحوم محقق حلی رحمه الله در مخالفت با قیاس و اجتهاد سخن ها رانده و در رد آن کتب متعددی نوشته اند. ولی بنا به

(۱) یکی از علمای عامه می نویسد: "الإجتهد هو استفراغ الوسع وبذل المجهود في طلب الحكم الشرعي عقلياً كان أو نقلياً قطعياً كان أو ظنياً على وجه يحس من النفس العجز عن المزيد عليه." (إرشاد النقاد إلى تيسير الاجتهاد- امير الصنعاني - ص ۸).

(۲) سید ابوالحسن اصفهانی می نویسد: "الاجتهاد عندنا عبارة عن استفراغ الوسع في استنباط الاحكام الشرعيه عن ادلتها التفصيليه." (منتهی الوصول - ص ۳۳۴ به نقل از نشریه حوزه - ش ۴۲ - مقاله «نگاهی دیگر به اجتهاد»)

گفته شهید صدر از زمان مرحوم محقق حلی و توسط او این واژه از معنای قدیمی‌اش دگرگون شده و معنای کنونی آن گسترده گردید. پس «اجتهاد» در کلام پیشینیان هم وزن و هم طراز قیاس و ظن است و در کلام فقهاء امروزی بمعنی استنباط صحیح احکام شرعی از ادله شرعیه.

* * *

شبهه دوم: حاکمیت مردم یا حاکمیت خداوند؟

از جمله شبهات مدعی دروغین مهدویت و یمانیت، این است که مراجع تقلید معتقد به حاکمیت مردم بجای خداوند هستند و از جمله ادله ابطال مرجعیت شیعی و همچنین اثبات راستی دعوت این مدعیان دروغین از جمله احمد اسماعیل بصری، این است که این مدعیان، منادی «حاکمیت خداوند» و مراجع معظم تقلید، خواهان «حاکمیت مردم» هستند.^۱

پاسخ

اولاً: پایه این استدلال مبتلا به تورّم استدلالی است که سبب ابطال آن می‌شود؛ بطوری که با گستراندن استدلال او، نتایجی مخالف نص و عقل پدید می‌آید. پس از جمله آن:

الف. خوارج؛ پس خوارج نیز مدعی حاکمیت الله بودند و شعارشان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ: حاکمیت جز برای خداوند نیست» می‌بود. ولی گمراهی و نادرستی باورهایشان روشن و آشکار است و این سالبه جزئیّه نقض کننده موجهه کلیه است. بدین طریق که:

موجهه کلیه: «هر مدعی حاکمیت الله، مدعی راستین و حق است»

سالبه جزئیّه: «دعوت خوارج (که مدعی حاکمیت الله بودند) حقیقت و صداقت

ندارد»

نتیجه: این ادعا که «هر مدعی «حاکمیت الله»، مُحَقِّق و صادق است»، ادعای باطلیست.

(۱) حاکمیه الله لا حاکمیه الناس-ص ۱۹.

ب. بهائیت؛ از جمله مدعیان برپایی حاکمیت الله در مقابل حاکمیت مردم، فرقه بابیت و بهائیت می باشد.^۱ چنانکه شوقی افندی رهبر بهائیان گفته است:

دوره‌ی مجهولیت که اولین مرحله در نشو و نمای جامعه‌ی اهل بهاست و مرحله ثانیه‌ی مظلومیت و مقهوریت هر دو منقضی گردد دوره ثالث که مرحله‌ی انفصال شریعه‌الله از ادیان عتیقه است چهره بگشاید و این انفصال بنفسه مقدمه ارتقاء علم استقلال دین الله و اقرار و اعتراف به حقوق مسلوبه اهل بهاء و مساوات پیروان جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره در انظار رؤسای جهان و این استقلال مهّم سبیل از برای رسمیت آئین الهی و ظهور نصرتی عظیم شبیه و نظیر فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امت مسیحیه گشت و این رسمیت به مرور ایام مبدّل و منجر به تأسیس سلطنت الهیه و ظهور سلطه زمنیه شارع این امر عظیم گردد. و این سلطنت الهیه مآلاً به تأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوه سیطره محیطه ظاهری و روحانی مؤسس آئین بهائی و تشکیل محکمه کبری و اعلان صلح عمومی که مرحله سابع و اخیر است منتهی گردد.^۲

ج. قادیانیت؛ فرقه غلام احمد قادیانی مدعی عیسویت و پیامبری و مهدویت نیز از جمله سردمداران شعار برپایی حکومت الهی و برچیدگی شاهنشاهی‌های زمینی است! کتاب‌های فراوانی از این فرقه ضاله در این راستا تدوین و توزیع گردیده است. احمد خود در این باره گوید:

(۱) اهل تحقیق، مطلعند که احمد اسماعیل بسیاری از ادعاها و دلایل و شبهات خود را از فرقه بهائیت به عاریت گرفته و ای بسا همین ادعای حاکمیت الله نیز میراث بابی‌ها و بهائی‌ها باشد!

(۲) حضرت ولی امرالله: ظهور عدل الهی-ص ۳۲.

إذ اصطفاني ربي لتجديد دينه، و إظهار عظمة نبیه و نشر رِيا ياسمينه و
أمرني لدعوة الخلق إلى دين الإسلام وملة خير الأنام، ورزقني من الإلهامات و
المكالمات والمخاطبات والمكاشفات رزقاً حسناً، وجعلني من المحدثين.

پس خداوند مرا برای نو ساختن دینش و اظهار بزرگی پیغمبری اش و
پخش بوی خوش یاسمنش برگزید؛ او مرا دستور داد که مردمان را به دین
اسلام و آئین بهترین مردمان دعوت نمایم و مرا با الهامات و مکالمات و
مخاطبات و مکاشفات به خوبی روزی نمود و مرا از اهل سخن گفتن با ملائکه
قرار داد.^۱

پس این سالبه جزئی و همانند آن که بسیار است، همگی در نقض ادعای کلی
احمد اسماعیل است.

ثانیاً: هیچ دلیلی مبنی بر اثبات درستی و راستی دعوت کسی که مدعی
حاکمیت لله باشد موجود نیست؛ روایاتی که این فرقه در این راستا عرضه می کنند
مفهوماً و منطوقاً مدعیست که «خلفای الهی حاکمیتشان از جانب الله است و ایشان
توسط الله تعیین و نصب می گردند». پس این باوری درست و خلل ناپذیر است ولی ثابت
کننده این نیست که هر مدعی می تواند با ادعای این که همو نیز از اصحاب حاکمیت
الله است و از طرف خداوند نصب گردیده، دعوت ناحق خود را حق جلوه دهد.

بلکه روایات اهل بیت (علیهم السلام) صراحت بر این دارد که هر آن کو مدعی امامت الهی و
نصب او از جانب الله باشد، حال آن که خداوند او را نصب ننموده است، پس او کافر است
و خارج از دین؛ همانطور که امام معصوم (علیه السلام) فرمود:

عن الفضیل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من ادّعى الإمامة و ليس من أهلها فهو كافر.

فضیل از امام صادق عليه السلام نقل کند که فرمود: هر که ادعای امامت کند حال آن که اهلیتش را ندارد، پس او کافر است.^۱

عن عبد الله بن عبد الرحمن، عن الحسين بن المختار قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك "ويوم القيامة ترى الذين كذبوا على الله؟" قال: كل من زعم أنه إمام وليس بإمام، قلت: وإن كان فاطميا علويا عليه السلام؟ قال وإن كان فاطميا علويا عليه السلام.

حسین بن مختار گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: فدایت شوم مراد از آیه "آیا روز قیامت می بینی دروغ بندگان بر خداوند را" چیست پس فرمود: «مراد هر کسی است که ادعای امامت می کند ولی امام نیست» گفتم: حتی اگر فرزند زهرا و علی علیهما السلام باشد؟ فرمود: حتی اگر فرزند زهرا و علی علیهما السلام باشد.^۲

عن ابن أبي يعفور، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا يزيهم ولهم عذاب أليم: من ادعى إمامة من الله ليست له، ومن جحد إماما من الله، ومن زعم أن لهما في الإسلام نصيبا.

امام صادق عليه السلام فرمود: خداوند با سه تن در روز قیامت سخن نخواهد گفت و ایشان را تزکیه نخواهد نمود و برای ایشان عذاب دردناکیست: کسی که از جانب خداوند ادعای پیشوایی کند حال آن که نصیب او نیست؛ هرکسی

(۱) الکافی-ج ۱-ص ۳۷۲.

(۲) همان.

که با امام منصوب از جانب الله دشمنی کند و هر کسی که معتقد است مدعی دروغین امامت و دشمنِ امام راستین، مسلمان است.^۱

پس این احادیث اثبات کننده آن است که اساس ادعای «نصب مدعی امامت از جانب الله» و «الهی بودن حکومت و امامت مدعی» از جمله خصلت‌های بارز مدعیان دروغین امامت است و اتفاقاً همین امر بزرگترین دلیل بر کفر این مدعی و پیروان متعصبش می‌باشد و به هیچ عنوان بیانگر راستی مدعی امر نمی‌گردد. بلکه گفتیم یکی از مؤلفه‌های امامان معصومین (علیهم‌السلام)، برگزیدگی ایشان از جانب الله بوده است که برای این مؤلفه نشانه‌هاییست و لکن گفتیم که شمار مدعیان برگزیدگی از شمار امامان معصومین (علیهم‌السلام) منصوب من عند الله بسیار بیشتر است و صرف انتساب دعوت یک مدعی به خداوند، سبب اثبات دعوت او نمی‌گردد.

ثالثاً: چسباندن باور «پیروی از حاکمیت مردم در برابر حاکمیت خداوند» به مراجع تقلید دروغ است؛ مراجع معظم تقلید شیعه از ابتدا تاکنون حاکمیت دین و دنیا را در اختیار خداوند دانسته‌اند و بلکه هرکسی اندکی از ربوبیت و حاکمیت مطلق او را بصورت استقلالی در حق هریک از مخلوقات وی اعم از امامان معصوم (علیهم‌السلام) و سایرین جاری و ساری دانسته است را به شرک و کفر و بدعت و گمراهی رانده‌اند؛ و از طرفی امامت دوازده امام شیعه (علیهم‌السلام) را از آن بابت حجت و صحیح دانسته و در اثبات امامت ایشان ده‌ها جلد کتاب نوشته‌اند که این امامان توسط خداوند متعال نصب گردیده و علایم و ادله درستی انتساب حاکمیت ایشان به خداوند ثابت است.

پس آن‌که می‌گوید «مرجعیت با راضی بودنشان از امر انتخابات همانا سیره عمر بن خطاب را عمل نموده‌اند!!»^۲ نشانگر نادانی گوینده است؛ چراکه مردم در انتخابات،

(۱) همان-ص ۳۷۳.

(۲) ر.ک: حاکمیه الله لا حاکمیه الناس-ص ۱۹.

امام معصوم علیه السلام یا خلیفه خدا بر روی زمین را انتخاب نمی‌کنند؛ بلکه به مقتضای شرایط دنیوی و اجتماعی خود من باب نظارت بر امر معیشتی خویش و اموری مشابه، افرادی را انتخاب می‌کنند تا جهت اداره امور شهری یا روستایی‌شان و بازبینی بر عملکرد فرمانداران، نظارت و دخالت کنند؛ وگرنه مسئله رهبری و پیشوایی الهی - امامت - از دایره انتخابات مردم خارج است؛ بلکه در نظر فقهای عظام حتی در مقام فقاقت و مرجعیت، مردم عوام حق رای دادن به فلان مرجع بعنوان مرجع اعلم و یا غیر اعلم ندارند؛ چراکه این حیطه خارج از دامنه رای مردم است. پس چطور که این مراجع قائل به رای گیری و انتخابات برای تعیین امام معصوم علیه السلام باشند؟!

▪ پرچم البیعه لله

یکی از روال فعالیت فرقه احمد اسماعیل، پرچم سازی‌های گوناگون برای اوست؛ از نگاره‌هایی همانند شکل‌های مورد استفاده رمالان گرفته تا شعارهایی ویژه! یکی از این پرچمها، پرچمی با عنوان "البیعه لله" است که برگرفته از ادعای حاکمیت خداوند توسط احمد اسماعیل است! وی طبق گفتاری که به او منتسب است، گوید:

كـالـعـلـم بـدین الله وبحقائق الخلق، والانفراد برایة البیعة لله

{از جمله ادله حقانیت من} علم به دین خدا و حقایق خلقت و تنهایی در

داشتن پرچم «البیعه لله» است^۱

با بررسی چرایی استدلال احمد بدین پرچم، می‌بینیم روایاتی را به نقل از این و آن ذکر می‌کنند که بد نیست بدان اشارتی بشود تا ببینیم احمد بصری یکی از اصلی‌ترین ادله اثبات حقانیتش یعنی «انفراد به داشتن پرچم البیعه لله» را بر چه پایه‌ای بنا نموده است!

(۱) الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال - ص ۲۵.

❖ روایت اول

فی حدیث عنه إنّ لنا أهل البيت رایة من تقدّمها مرق ومن تأخر عنها زهق
ومن تبعها لحق یكون مکتوباً فیها البیعة لله.

در حدیثی از او آمده است: همانا برای ما اهل بیت پرچمی است که هر که
از آن پیشی بگیرد از دین خارج و هر که از آن بازماند نابود گردد و هر که از آن
تبعیت کند، به حق برسد؛ پس روی آن نوشته شده البیعة لله!^۱

✚ مناقشه

اولاً: این روایت بدین شیوه و واژه را یک نویسنده گمنام و ناشناس به نام
محمدعلی حسنی در کتاب «۲۵۰ نشانه تا ظهور امام مهدی (عج)» آورده است که جزو
نویسندگان معاصر بوده و وی این خبر را به هیچ یک از نوشته‌های پیشین شیعی مستند
ننموده است؛ از این رو این خبر مورد تأیید نیست.

ثانیاً: علاوه بر ناشناسی مصدر این روایت، هیچ سندی برای آن موجود نیست و
نویسنده کتاب ۲۵۰ نشانه، سندی برای این خبر ننوشته است؛ چه رسد به نام محدث
(آورنده حدیث) و کتاب حدیثی و نام معصوم! پس این روایت از جهت صدور به هیچ
عنوان مورد اعتماد نیست.

ثالثاً: آنچه نویسنده را به خطا انداخته است، درهم آمیختگی روایات مربوط به
مهدویت است؛ بطوری که وی نادانسته یا ناخواسته سخن معصومین (ع) را با گفتار
دیگران و بلکه گفتار افرادی منحرف در هم آمیخته است؛ پس روایت فوق دو فراز دارد:

(۱) دویست و پنجاه علامت-محمدعلی حسنی-ص ۱۹.

فراز نخست. برای اهل بیت (علیهم السلام) پرچمی است که هرکه از آن پیشی بگیرد از دین خارج و هرکه از آن بازماند، نابود گردد و هرکه از آن پیروی کند، به حق برسد.

پس این فراز از روایت، همان کلام حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در کتاب کمال الدین شیخ صدوق (رحمه الله) است:

عن محمد بن أبي عمير، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه، عن عبيد بن كرب قال: سمعت علياً (عليه السلام) يقول: إن لنا أهل البيت راية من تقدمها مرق ومن تأخر عنها محق، ومن تبعها لحق.^۱

فراز دوم. بر روی این پرچم نوشته شده است: «البيعة لله».

پس این سخن در احادیث هیچ یک از معصومین (علیهم السلام) نیامده است؛ بلکه پیش از حدیث فوق، شیخ صدوق (رحمه الله) به نقل از فردی ناشناس و به سند مرسل می نویسد:

وروي أنه يكون في راية المهدي (عليه السلام) «البيعة لله عز وجل»

آورده اند که در پرچم مهدی (علیه السلام) «البيعة لله» خواهد بود!^۲

پس نویسنده کتاب ۲۵۰ علامت، به غلط روایت معصوم (علیه السلام) را با این خبر بی سر و ته ادغام نموده و به عنوان حدیث معصوم (علیه السلام) نگاشته است؛ حال آن که نه شیخ صدوق و نه هیچ یک از نگارندگان حدیث، این سخن را منتسب به هیچ یک از معصومین (علیهم السلام) نکرده اند و فقط صاحب کتاب ۲۵۰ نشانه، روایت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) را با این خبر مرسل و ناشناس در هم آمیخته و یکجا نقل نموده که کاری نادرست بوده و هر انسان منصفی می داند که استدلال به اینچنین گفتاری نادرست و بلکه ناپسند است.

(۱) کمال الدین - ص ۶۵۴.

(۲) همان.

❖ روایت دوم

در احقاق الحق سید نورالله شوشتری آمده است:

رایة المہدی ﷺ فیہا مکتوب: البیعة لله.^۱

همچنین در کتاب المہدی ﷺ نوشته سید صدر آمده است:

رایة المہدی ﷺ مکتوب فیہا البیعة لله... و عن نوف: أنه قال: رایة

المہدی ﷺ فیہا مکتوب البیعة لله.^۲

✚ مناقشه

این روایات همگی به نقل از منابع اهل تسنن و بزرگان ایشان همانند نوف البکالی و اسحاق بن عوف بوده و احدی از این روایات به نقل از معصومین (علیهم السلام) نیست!

مرحوم شوشتری و نیز سید صدرالدین الصدر ﷺ این روایات را از کتب سنی همانند «الفتن نعیم بن حماد» و «ینابیع الموده قندوزی حنفی» و «البرهان متقی ہندی» و «عقد الدرر مقدسی شافعی» آورده اند و افزون بر آن، گویندگان این سخنان نیز افرادی همانند: نوف الکابلی و اسحاق بن عوف و ابن سیرین هستند!^۳ یعنی هم کتابی کہ این سخنان را آورنده از مصادر غیر شیعی بوده است و هم افرادی کہ اینچنین

(۱) إحقاق الحق و إزهاق الباطل - ج ۲۹ - ص ۳۶۲.

(۲) المہدی (عج) - سید صدرالدین الصدر - ص ۱۱۳.

(۳) * عن أبي إسحاق، عن «نوف البکالی» قال: فی رایة المہدی ﷺ مکتوب: البیعة لله. * عن

«ابن سیرین» قال: علی رایة المہدی ﷺ مکتوب: البیعة لله. * عن «إسحاق بن عوف» قال: رایة المہدی ﷺ مکتوب فیہا البیعة لله.

سخنانی را گفته‌اند از بزرگان عامه هستند!! و علماء شیعه این گفتارها را برای دفاع از عقیده مهدویت و ارائه پاسخ نقضی به مخالفین از مصادر ایشان نقل نموده‌اند.

پس چنانچه حجت پایدار و برهان آشکار احمد اسماعیل، سخن و اندیشه افرادی همانند نوف کابلی و ابن عوف که هر دو باورهای فاسد و گمراه داشته‌اند، بوده است، پس علاجی بر این کار نیست!

* * *

شبهه سوم: روایات نکوهش فقهاء آخر الزمان

یکی از شبهات متداول فرقه‌های نوظهور، ادعای وجود احادیث گوناگونی در مخالفت با تقلید از علماست؛ این دسته از ابهام‌ها پیشتر توسط علمای شیعه زدوده شده است. پژوهشگرانی ارجمند همچون شیخ محمد سند^۱ و سید ضیاء الخباز^۲ نیز در نوشته‌هایی که پیرامون نقد اندیشه‌های فرقه‌های گمراه‌گر داشته‌اند، این شبهات را نقد و بررسی نموده‌اند.

با نگاه فراگیر به روایات نکوهش فقهاء درمی‌یابیم که پایه محوری آن، مربوط به نکوهش فقهاء و علمائی است که از دو دیدگاه دچار کاستی و سستی هستند:

الف. علمیت

یعنی این دسته از فقهاء دانش مورد نیاز برای عمل استنباط شرعی را ندارند؛ بطوری که توان برداشت حکم شرعی از ادله شرعی را نداشته و در این راه دچار مغالطه و استدلال ناقص خواهند شد و خود و پیروانشان را دچار بدعت در دین خواهند نمود. همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا.

هیچ یک از شما به فقاہت نرسد تا اینکه معاریض گفتار ما اهل بیت را

بشناسد.^۳

(۱) دعوی السفارة في الغيبة الكبرى - ج ۲ - ص ۳۴۶.

(۲) المهدويه الخاتمه فوق زيف الدعاوى و تضليل الأعداء - ج ۲ - ص ۳۴۱.

(۳) معانی الأخبار - ص ۲.

و اینچنین فقیه‌ی مورد نفرین قرار گرفته است؛ چنانکه پیامبر ﷺ فرمود:

من أفتى بغير علم لعنته ملائكة السماء وملائكة الأرض.

هر که بدون دانش فتوی دهد، فرشتگان زمین و آسمان او را نفرین می‌کنند.^۱

یا اینکه فقیه بجای پیروی از قرآن و سنت، بنابر گمان و اجتهاد شخصی خود فتوی داده است که همین نیز سبب ظنی بودن فتاوی و احکام گردیده و سبب پیدایش بدعت در دین می‌شود. همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ: الزَاهِدُ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِبُ فِي الْآخِرَةِ، الْمُتَمَسِّكُ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ.

همانا فقیه حقیقی آن فقیه‌ی است که از دنیا رویگردان شده و رو بسوی آخرت نهاده و متمسک به سنت نبوی ﷺ گردد.^۲

پس فقهای که از دو دیدگاه «علمی» فوق دچار اشکال هستند، در اخبار اهل بیت علیهم السلام و به تبع آن در نظر شیعه نکوهیده هستند.

(۱) النوادر-فضل الله راوندی-ص ۱۵۶.

(۲) اصول کافی-ج ۱-ص ۷۰.

ب. عدالت

یعنی فقیه علیرغم بهرمندی از علم یا عدم بهرمندی از آن، به سبب آزمندی و مال اندوزی از دربار حاکمان استبدادگر، حلال خداوند را حرام و حرام خداوند را روا دانسته باشد. پس این فقیهان از پدیداری احکام شرعی دروغین هیچ ابایی نداشته و پیروان خویش را به بدعت و کجروی و گمراهی دچار میکنند. همانطور که پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْفُقَهَاءُ أُمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: إِتِّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ.

پیامبر خدا ﷺ فرمود: فقیهان، معتمدان پیامبران تا زمانی که دنیایی نشوند. عرض شد: ای رسول خدا! دنیایی شدن آنها چگونه است؟ فرمود: پیروی از سلطان! پس، هرگاه چنین کردند، از آنان نسبت به دین و باورهای دینی خود بر حذر باشید.^۱

و آنچه امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالَمَ مُحِبًّا لِلدُّنْيَا فَاتَّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ، فَإِنَّ كُلَّ مُحِبٍّ يَحُوطُ بِمَا أَحَبَّ.

اگر عالمی را دیدید که دنیا دوست است، از او بر دینتان بترسید! چون هر که چیزی را دوست بدارد، پی همان می کاود.^۲

(۱) میزان الحکمة-ج ۹-ص ۲۲۱.

(۲) همان-۳-۲۱۰۲.

نیز دسته‌ای دیگر از این فقهاء هنگامیکه نسبت به مسئله‌ای، دانش نداشته باشند، از ترس اتهام به نادانی و بی اطلاعی، برای حفظ جایگاه و منزلتشان، از خود حکمی ساخته و بعنوان حکم خداوند، ابراز می‌دارند که همین نیز برخاسته از بی عدالتی آن فقیه است. همانطور که امام صادق علیه السلام فرمود:

يُظَنُّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ فَقَهَاءُ عُلَمَاءُ أَنَّهُمْ قَدْ أَثْبَتُوا جَمِيعَ الْفَقْهِ وَالِدِينِ مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ، وَلَيْسَ كُلُّ عِلْمٍ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِلْمُوهُ، وَلَا صَارَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا عَرَفُوهُ، وَذَلِكَ أَنَّ الشَّيْءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْأَحْكَامِ يَرُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَسْأَلُونَ عَنْهُ وَلَا يَكُونُ عَنْدهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَيَسْتَحْيُونَ أَنْ يَنْسِبَهُمُ النَّاسُ إِلَى الْجَهْلِ وَيَكْرَهُونَ أَنْ يَسْأَلُوا فَلَا يَجِيبُونَ فَيَطْلُبُ النَّاسُ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ فَلِذَلِكَ اسْتَعْمَلُوا الرَّأْيَ وَالْقِيَاسَ فِي دِينِ اللَّهِ، وَتَرَكُوا الْأَثَارَ وَدَانُوا بِالْبِدْعِ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، فَلَوْ أَنَّهُمْ إِذَا سَأَلُوا عَنْ شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ عَنْدهُمْ فِيهِ أَثَرٌ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ رَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ.

اینهایی که ادعا دارند فقیه و عالم هستند گمان می‌کنند که همه فقه و دیانت را که امت بدان محتاج است، اثبات نموده‌اند! حال آن‌که همه علوم رسول الله ﷺ را یاد نگرفته و احادیث او بدان‌ها نرسیده و آن‌ها آن سنت را درنیافته‌اند و از این روست که به هنگام پرسش از حلال و حرام، بی‌آنکه از رسول الله ﷺ اثری یابند و از آن بابت که نزد مردم به نادانی و بی‌جوابی شهره شوند، خجالت می‌کشند -چراکه مردم علم را از معدن علم می‌پرسند- پس روی به گمانه‌زنی و قیاس در دین خداوند می‌آورند و از احادیث رویگردان، دست به دامن بدعت‌ها می‌شوند. پس پیغمبر ﷺ فرمود: «هر بدعتی گمراهی است!» پس آنها اگر پرسشی از ایشان می‌شود و برای آن سوال، حدیثی از

رسول الله ﷺ ندارند باید پرسش را به الله و رسول و اولی الامر ایشان در علمش از آل محمد ﷺ برگردانند.^۱

از این رو همه احادیث مربوط به نکوهش علماء و فقهاء، در حقیقت منحصر در این دید کلی است و علمای شیعه قرن‌ها پیش بدان پرداخته‌اند؛ همانطور که ملا صالح مازندرانی رحمه الله شارح اصول کافی می‌نویسد:

ذم علماء السوء متواتر من طرق أهل العصمة ﷺ وليس غرضه ذم الفقهاء على الإطلاق، إذ الفقيه العالم بالدين العامل الزكي الأخلاق الورع الآمر بالمعروف والناهي عن المنكر من ورثة النبيين ومعدود من الصديقين، وهو في الآخرة من المقربين.

نکوهش عالمان بدکار توسط اهل عصمت ﷺ متواتر است؛ اما هدف از آن نکوهش، همه فقهاء بصورت مطلق نیست؛ چراکه فقیه دین شناس و نیکوکار و پاک سیرت و خوش‌خو و خداترس که آمر به معروف ناهی از منکر است برآستی از میراث نبوت بوده و در شمار صدیقین بوده و در آخرت از بندگان مقرب خداست.^۲

این پاسخی فراگیر نسبت به اخباری است که منتقدان مرجعیت و فقاہت بدان‌ها استناد می‌کنند؛ چنانکه مشروح آن بدین قرار است:^۳

(۱) بحار الأنوار-ج ۲-ص ۲۰۷.

(۲) شرح اصول کافی-ج ۲-ص ۱۳.

(۳) این روایات برگرفته از کتب فرقه احمد اسماعیل، بشرح ذیل است:

* جامع الادله-ص ۸؛ اهلا یابن فاطمه-ص ۱۳؛ البیان المفید فی بدعة التقليد-ج ۱-ص ۱۳۶؛ دراسة في شخصية اليماني-ص ۱۰۴؛ جامع الادله-ابومحمد الانصاری-ص ۹۳ و غیرها.

❖ روایت اول

حضرت امام علی علیه السلام در خطبه البیان می فرماید:

ويفتضح الخؤون، ويتنقم من أهل الفتوى في الدين لما لا يعلمون.

مهدی علیه السلام خائنین را رسوا کرده و از آنهايي که در دین بی آن که علم حاصل کنند فتوی می دادند، انتقام می گیرد.^۱

پاسخ 

اولاً: این خطبه که با نام کلی خطبه البیان مشهور شده، خبری سست و بی پایه است. علامه مجلسی رحمه الله درباره اش می نویسد:

ما ورد من الاخبار الدالة على ذلك كخطبة البیان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم.

آنچه از اخبار رهنمون در این باره موجود است، همانند خطبه البیان و امثال آن تنها در کتاب های غالیان و نظایرشان یافت می شود.^۲

دیگر پژوهشگران همانند شیخ ناصر مکارم شیرازی این خطبه را ساختگی و نادرست می دانند.^۳ همچنین حیدر کاظمی نویسنده کتاب بشاره الإسلام مدعیست برای این روایت هیچ سند و مصدري نیافته و عدم نقل این خطبه -علیرغم اهمیت واژگان آن- توسط محدثان گذشته و حال همانند شیخ صدوق و شیخ طوسی و کلینی و ابن

(۱) الزام الناصب-ج ۲-ص ۱۸۹ و يوم الخلاص-ص ۴۱۰ به نقل از الزام الناصب.

(۲) بحار الأنوار-ج ۲۵-ص ۳۴۸.

(۳) استفتانات جدید-ج ۱-ص ۵۳۱.

شهر آشوب عليه السلام و دیگران، خود بهترین دلیل بر بی سندی و بی اعتباری این خطبه است.^۱ محدثان و محققان بزرگ دیگری همانند فیض کاشانی و آغابزرگ طهرانی علیه السلام و دیگران نیز سند و متن و گفته‌های موجود در این خطبه را مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ پس رجوع کن.^۲

ثانیاً: همانطور که پیشتر آمد این روایت اشعار بر مبحث «علمیت فقهاء» دارد. یعنی آنچه در این خبر مورد نکوهش واقع شده، فقیهی است که بدون حاصل نمودن علم و صرفاً بر پایه گمان و اجتهاد شخصی اش احکام الهی را تعیین کند، پس این خبر، آن فقیه را مخالف مهدی علیه السلام معرفی می‌کند: «من أهل الفتوى في الدين لما لا يعلمون»؛ پس در ابتدای کلام گفتیم که در دیدگاه فقه شیعی، فقیه تنها و تنها هنگامی حق فتوی دهی دارد که نسبت بدان، «علم» حاصل کند و در غیر اینصورت فتوای او برون از کرانه‌ی علم و در گیر و دار حدس و گمان می‌باشد. بلکه اصلی‌ترین فرق بین فقهاء شیعه و غیر شیعه همین است که فقهاء شیعی به منابع علم آور روی آورده و غیر ایشان از منابع ظنی استنباط حکم می‌کنند. پس مراد از فقهاء در این روایت نه همه فقهاء بلکه فقهای غیر شیعی است که بی افاده علم، فتوی داده و مردم را از فقه صحیح گمراه می‌کنند. چنانچه در ادامه خطبه آمده است:

يَتَقَمُّ مِنْ أَهْلِ الْفَتْوَى فِي الدِّينِ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ. فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَلِأَتْبَاعِهِمْ، أَكَاَنَ
الدِّينَ نَاقِصًا، فَتَمَمُوهُ؟... فَكَمْ مِنْ وَلِيٍّ جَعَدُوهُ، وَكَمْ وَصِيٍّ ضَيَعُوهُ، وَحَقُّ
أَنْكُرُوهُ، وَمُؤْمِنٍ شَرَدُوهُ... طَلَبْتُ بَدَمَ عَثْمَانَ، وَظَنَوُا أَنِّي مِنْهُمْ. الْآنَ حَارِبَتَنِي

(۱) بشارة الإسلام-ص ۷۵ به نقل از الصحيح من سيرة الإمام علي-ج ۲۲-ص ۱۱۳. و این کلام اوست: لم نعر علی مستند صحیح لهذه الخطبة، المسماة ب (البیان)، ولم یثبتها أحد من المحدثین، كالشیخ الطوسی، والکلینی، ونظائرهما. وعدم ذکر المجلسي لها، توهين لها لإحاطته بالأخبار. ویبعد عدم اطلاعه علیها. مع أنها غیر بلیغة كثرة التكرار غريبة الألفاظ.

(۲) الصحيح من سيرة الإمام علي-ج ۲۲-ص ۱۱۲.

عائشة ومعایوة، وكأني بعد قليل وهم يقولون: القاتل والمقتول في جنة عالية...
فيا لله، العجب وكل العجب من قوم يزعمون: أن ابن أبي طالب عليه السلام يطلب
ما ليس له بحق.

مهدی علیه السلام از آنهايي که در دين بی آن که علم حاصل کنند، فتوی می دادند، انتقام می گیرد پس وای بر ایشان و پیروانشان؛ آیا دين خدا کاستی داشت و شما کاملش نمودید؟... چقدر با ولی خدا دشمنی کرده و وصی رسول خدا را فروگذاشته و حق را انکار نموده و مومن را راندید... خواهان خون عثمان بودم ولی گمان بردند من از قاتلان عثمانم!... هم اکنون نیز عایشه و معاویه با من در جنگند ولی همین ها پس از مدتی می گویند: هم قاتل و هم مقتول در بهترین جای بهشت هستند! پس ای عجب از این قوم که فکر می کنند علی بن ابی طالب عليه السلام آن چیزی را می خواهد که حقش نیست!^۱

بدیهیست که مراد از این دسته از فقهاء، فقیهان غیرشیعه هستند که در کنار بسندگی به گمان در فتوی، دم از بهشتی بودن دشمنان امیرالمومنین عليه السلام زده و آنان را تقدیس می کنند.

❖ روایت دوم

امام صادق عليه السلام فرمود:

إذا خرج هذا الإمام المهدي عليه السلام فليس له عدو مبین إلا الفقهاء خاصة
فإنهم لا تبقي لهم ریاسة و لا تمیز عن العامة... و لو لا أن السیف بيد
المهدي عليه السلام لأفتی الفقهاء بقتله.

هنگامیکه این امام مهدی علیه السلام خروج کند هیچ دشمن ویژه‌ای جز فقهاء نخواهد داشت چراکه برایشان ریاست و برتری بر دیگران نخواهد بود... پس اگر شمشیر بدست مهدی علیه السلام افتد، فقهاء فتوی به قتلش می‌دهند!^۱

جواب

اولاً: این خبر را مرحوم نمازی از کتاب پر از خطا و مملو از روایات دروغین و نادرست و تفسیرهای ناروا به نام «مجمع النورین» ابوالحسن مرنندی نقل نموده که در عصر قاجاری نوشته شده است؛ کتاب‌های مهدوی شیخ مرنندی به کلی آغشته به وضع سیاسی زمانش بوده و همو درصدد همخوانی اخبار آخرالزمان بر اوضاع معاصرش گردیده و برخی از اخبار منتسب به اهل بیت علیهم السلام که شاذ و با واژگانی نایاب و بی هویت و اغلب بی‌سند و دروغین بودند را در کتاب‌هایش نقل و بر اوضاع سیاسی زمانش در رابطه با مشروطه‌خواهی مطابق نموده است. از این رو روایات فراوانی در کتب مهدوی شیخ مرنندی موجود است که ساختگی و یا با تغییر الفاظ و محتوا بیان شده است^۲ و از جمله همین انتساب دروغین این خبر به امام صادق علیه السلام که هیچ سندی برای این خبر منتسب به آن حضرت از کتب گذشتگان نیست و تنها آورنده آن شیخ مرنندی است. از این رو انتساب این خبر به امام صادق علیه السلام درست نیست.

ثانیاً: این خبر، در حقیقت سخن ابن عربی یکی از بزرگان اهل تصوف می‌باشد که دارای کجروی‌های گوناگونی بوده و عجیب که ابوالحسن مرنندی سخن ابن عربی صوفی را به رهبر مذهب شیعه چسبانده است. پس گفتار پیشین برای اولین بار در فتوحات مکیه ابن عربی عنوان گردیده است:

(۱) مستدرک سفینه البحار-ج ۲-ص ۱۴۲.

(۲) رجوع کنید به مقالات رسول جعفریان و سایر محققین در تحلیل و بررسی کتب شیخ ابوالحسن مرنندی.

و إذا خرج هذا الإمام المهدي ﷺ فليس له عدو مبين إلا الفقهاء خاصة فإنهم لا تبقي لهم رياسة و لا تميز عن العامة... لو لا أن السيف بيد المهدي ﷺ لأفتى الفقهاء بقتله.

زمانی که این امام هدایت گر ﷺ خروج کند هیچ دشمن خاصی جز فقهاء نخواهد داشت، چراکه برایشان ریاست و برتری بر دیگران نخواهد بود... پس اگر شمشیر بدست مهدی ﷺ افتد، فقهاء فتوی به قتلش می دهند.^۱

علمای شیعه نیز این سخن ابن عربی را از آن روی که در مخالفت فقهاء سنی مذهب و در اثبات باور مهدویت نوشته است، در کتب خویش و همگی فقط به نقل از ابن عربی آورده اند و هیچ یک از علمای قابل اعتماد شیعی متذکر نشده اند که این گفتار از امام صادق علیه السلام نیز نقل گردیده است.^۲

پیروان مدعی دروغین مهدویت (احمد اسماعیل) نیز خود اقرار نموده اند که اصل این سخن از برای ابن عربی صوفی است.^۳

ثالثاً: با دقت در متن این قول دیده می شود که صدور آن از جانب امام صادق علیه السلام بعید است؛ چراکه در ادامه این گفته آمده است:

(۱) فتوحات مکيه-ج ۳-ص ۳۳۶.

(۲) بعنوان مثال ببینید: الاربعين-محقق بحرانی-ص ۲۳۰؛ الفوائد المدينیه-محمد امين استرآبادی-ص ۵۳۷.

(۳) "ونقلاً من كتاب فتوحات القدس لأبن عربي في كلام له عن الإمام المهدي ﷺ: ... ولو لا أن السيف بيده لأفتى الفقهاء بقتله... عن كتاب نور الأنوار ص ۳۵۴". (ر.ک: اهلاً يا بن فاطمه- السيد علاء الاعرجي-ص ۱۴۰).

جالب که او این سخن را به نقل از کتاب نور الأنوار آورده که همان نیز نوشته ابو الحسن مرندی است و عمده روایات مجمع النورین و نورالانوار یگانه است بطوری که این دو کتاب در اصل یک کتاب تلقی می شوند!

لو لا أن السيف بيد المهدي ﷺ لأفنى الفقهاء بقتله و لكن الله يظهره بالسيف و الكرم فيطمعون و يخافون فيقبلون حكمه من غير إيمان بل يضمرون خلافه كما يفعل الحنفيون و الشافعيون فيما اختلفوا فيه فلقد أخبرنا أنهم يقتلون في بلاد العجم أصحاب المذهبين و يموت بينهما خلق كثير.

اگر شمشیر بدست مهدی ﷺ باشد پس فقهاء به قتلش فتوی دهند و لكن خداوند مهدی ﷺ را با شمشیر و کرمش ظهور بخشد تا آنان از سر آز و ترس، حکم مهدی ﷺ را بی آن که ایمان آورند، بپذیرند؛ همانطور که حنفیان (اتباع ابوحنیفه) و شافعیان (اتباع شافعی) در امور اختلافی چنین بودند. پس ما شنیده ایم که ایشان در سرزمین های عجم به جان هم افتاده اند و کشتگان فراوانی بین ایشان بوده است!

پس اهل علم مطلعند که اساساً فرقه شافعیه بعد از شهادت امام صادق علیه السلام و بلکه در دوران امامت و حیات امام رضا علیه السلام پدید آمد و درگیری های شافعیان و حنفیان به تاریخ ما بعد امام رضا علیه السلام برمی گردد. پس انتساب این قول به امام صادق علیه السلام از این بابت نیز باطل است.

رابعا: همانطور که گفتیم این قول ابن عربی از جمله اقوال مورد استدلال علماء شیعه در منکوب نمودن اهل تسنن است؛ چرا که مراد از فقهاء در این سخن، فقهاء غیر شیعی و اهل ظن و قیاس هستند و نه آنانی که پیرو ادله شرعیه هستند. همانطور که مرحوم نمازی بدین سخن تأکید دارد.^۱

(۱) أقول: والمراد بهؤلاء المجتهدين الذين يجدون ويجتهدون لاستخراج الأحكام من الرأي والقياس والإستحسان، لا فقهاؤنا الذين يجتهدون لاستنباط الأحكام من الأدلة الشرعية. (مراد از این فقهاء آنانی هستند که اهل وجاده و اجتهاد بر مبنای قیاس و ظن و استحسان هستند و نه فقهاء شیعه که بر احکام را بر مبنای ادله شرعیه اجتهاد می کنند). (مستدرک سفینه البحار- ج ۲- ص ۱۴۳)

❖ روایت سوم

پیغمبر ﷺ فرمود:

سأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه ومن الإسلام إلا اسمه...
فقهاء ذلك الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة وإليهم
تعود.

بر مردم زمانی آید که از قرآن جز نوشتارش و از اسلام جز اسمش باقی
نماند... فقیهان آن زمان بدترین فقهاء زیر سایه آسمان هستند که فتنه از
ایشان خروج نموده و به ایشان برمی گردد.^۱

جواب

بیشتر آمد که فقاهاست به دو شاخه فقاهاست هدایت گر و فقاهاست گمراه گر دسته بندی
می شود که فقاهاست هدایت گر دارای دو عنصر علمیت و عدالت است و در فقاهاست گمراه گر
یکی از این دو عنصر و یا هر دو ناپیداست که همین امر سبب برپایی فتنه از فقیهان
گمراه می گردد. پس بدیهیست که مراد از این روایت، فقهائی هستند که یا دانش فقهی
نداشته و براساس حدس و گمان خویش فتوی می دهند (که روایاتش را ذکر نمودیم)؛ و
یا علیرغم شأنیت علمی، عدالت نداشته و از سر بهره وری و آزمندی و نزدیکی به
پادشاهان ستمگر و دور ماندن از خطر ستمگران، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام
می کنند (که خبرش آمد) و یا هر دو کاستی را دارند.

پس این روایت ناظر بر این دسته از فقهاء است که عمده فقهاء دینی در ادیان
آسمانی اعم از اسلام و غیره را دربر گرفته و بغیر از فقیهان عادل عالم شیعی که عدالت
و علمیتشان محرز باشد، سایر ایشان اعم از فقیه شیعی بدکار؛ فقیه غیرشیعی دادگر یا

بدکار؛ فقیه غیر مسلمان؛ مدعی فقاہت بیسواد و همپالگی‌هاشان؛ همگی سرچشمه فتنه‌های دینی هستند و این همان مراد جدی در خبر مروی از پیامبر خاتم است. روایات گوناگونی از اهل بیت علیهم‌السلام نیز بر این امر تأکید دارد؛ همانطور که امام صادق علیه‌السلام در شأن گروه‌هایی از مردم آخر الزمان فرمود:

رَأَيْتُ الْمَصْلِيَّ إِنَّمَا يَصْلِي لِإِيرَاحِ النَّاسِ، وَرَأَيْتُ الْفَقِيهَ يَتَفَقَّهَ لَغَيْرِ الدِّينِ، يَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالرَّئَاسَةَ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ مَعَ مَنْ غَلَبَ، وَرَأَيْتُ طَالِبَ الْحَلَالِ يَذْمُ.

نمازگذار را می‌بینی که برای ریا نماز می‌گذارد و فقیه را می‌بینی که بنا بر انگیزه دنیوی و جاه طلبی، مخالف دین خدا فقاہت می‌کند؛ و مردم را می‌بینی که جانب زورمند را می‌گیرند و هرآنکه روزی حلال بیوید، نکوهش می‌شود.^۱

نیز حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

الْفُقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى أَدْيَانِكُمْ.

فقیهان، امنای پیامبرانند تا زمانی که دنیایی نشوند. عرض شد: ای پیامبر خدا! دنیایی شدن آنها چگونه است؟ فرمود: پیروی از شاهنشاه [بدکار]. پس، هرگاه چنین کردند، از آنان نسبت به دین و باورهای خود بر حذر باشید.^۲

پس مراد از بدترین فقه‌ها، همین جاه‌طلبان گمراه‌گر هستند و کیست که نداند بلایای امروز و ظهور این همه فرقه تروریستی در سرزمین‌های اسلامی همگی ریشه در فقیهان گمراه و درباری وهابیت و یاورانشان دارد که با فتاوی ضاله خویش مسلمانان را

(۱) الکافی-ج ۸-ص ۴۰.

(۲) همان-ص ۲۲۱.

علیه همدیگر خروشانده و سبب کشتار شیعیان بدست ناصبیان و عامه متعصب کثر راه گردیده‌اند. پس این فقیهان بدترین خلق خداوند بوده و سبب ایجاد فتنه در بلاد اسلامی هستند.

اما اینکه به بهانه این خبر، اصل مرجعیت و فقاہت را نادرست بدانیم، همانند این است که بنابر روایات نکوهش نمازگذاران ریاکار، اصل نماز را نادرست قلمداد کنیم؛ و این استدلال ناپسند و نزد اهل علم بی‌ارزش است.

❖ روایت چهارم

پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله فرمود:

یا ابن مسعود یأتی علی الناس زمان الصابر علی دینه مثل القابض علی الجمرۃ بکفه... یا ابن مسعود علماؤهم وفقهاؤهم خونة فجرة، ألا إنهم أشرار خلق الله وكذلك أتباعهم ومن یأتیهم ویأخذ منهم ویحبهم ویجالسهم ویشاورهم أشرار خلق الله.

ای ابن مسعود زمانی بر مردم آید که نگهدارنده دین همانند نگهدارنده آتش در دستانش باشد... فقهاء و علماء آن زمان خیانتگر و بدکارند و بدترین آفریده خداوند هستند؛ همچنین پیروان و هرکه نزدشان آید و مرامش را از آنان برگیرد و دوستشان داشته و با ایشان نشست و همگرایی داشته باشد، بدترین مخلوق خداوندند.^۱

جواب

این نیز همتای روایت پیشین است؛ بدین صورت که در این روایت فقیهانی نکوهیده‌اند که از دو حیطة «علمیت» یا «عدالت» ناقصند؛ در نتیجه فتاوی ایشان یا در اثر بی‌علمی، برخاسته از گمان است و که منجر گمراهی از دین است؛ و یا در اثر بی‌عدالتی و فسقشان، علیرغم دانستن حق، حکم به باطل داده و مردم را اهل باطل می‌کنند. پس این فقیهان بدترین خلق خداوند هستند و در ادامه این خبر -علیرغم ضعف سندی‌اش- آمده است:

یابن مسعود، من تعلم العلم یرید به الدنيا و أثر علیه حب الدنيا و زینتها، إستوجب سخط الله علیه، و كان في الدرك الأسفل من النار مع اليهود و النصارى... و من تعلم العلم ولم يعمل بما فيه حشره الله يوم القيامة أعمى. و من تعلم العلم رياء و سمعة یرید به الدنيا، نزع الله برکته، و ضیق علیه معیشته، و کله الله إلی نفسه.

ای ابن مسعود! هر که علم را برای دنیاطلبی و جاه‌خواهی بیاموزد، خشم خداوند را بر خویش واجب گردانیده و در بدترین جایگاه جهنم به همراه یهود و نصاری خواهد بود... و هر که علم آموزد و آن را بکار نگیرد خداوند روز قیامت کورش گرداند؛ و هر که علم را برای ریا و یا آوازه پیچیدن و دنیاخواهی بیاموزد، خداوند برکت از او برده و معیشتش را تنگ قرار داده و او را بحال خود واگذارد.^۱

(۱) مستدرک سفیه البحار- شیخ نمازی- ج ۳- ص ۳۵۵.

پس نکوهش این دسته از فقهاء، همانند نکوهش اهل نماز در سوره ماعون است که فرمود:

وای بر نمازگزاران!^۱

ولی این نکوهش در حقیقت مقید به نمازگزارانی است که نماز خود را با سهل انگاری، تباه می کنند و یا نماز را به قصد ریا و خودنمایی بپا می دارند و یا از دیگر کارهای نیک همانند زکات و بخشش باز می دارند:

کسانی که از نمازشان غافلند * آنهایی که ریا و خودنمایی می کنند * و زکات و احسان را منع می نمایند!^۲

پس نکوهیدن گونه ای از نماز سبب بطلان اصل نماز و نکوهیدن دسته ای از نمازگزاران سبب زشتی و ناپسندیدگی همه نمازگزاران نمی گردد؛ بلکه امری نسبی و وابسته به مولفه های بیست که با ماهیت نماز در تناقض است.

پس امر فقاقت و روایات وابسته آن نیز بدین منوال است؛ بطوری که اگرچه ده ها حدیث در اثبات اصل فقاقت و بزرگداشت فقهاء شیعه روایت شده، ولی روایاتی وجود دارد که حاکی از نکوهش فقیه بی دانش و یا بدکار است که امری طبیعی ست ولی گستراندن این روایات به همه فقهاء یک مغالطه استدلالی بوده و نزد اهل دانش، کاری ناپسند است.

(۱) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ماعون ۴.

(۲) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ * وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. ماعون ۵ الی ۷.

❖ روایت پنجم

در حدیث قدسی آمده است:

فأوحى إليّ عزوجل: يكون ذلك إذا رفع العلم وظهر الجهل، وكثر القراء،
وقل العمل، وكثر الفتك وقل الفقهاء الهادون، وكثر فقهاء الضلالة الخونة،
وكثر الشعراء.

خداوند به من اینچنین وحی نمود: {ظهور مهدی ﷺ} هنگامیست که
دانش برداشته شود و نادانی رخ نشان دهد و قاریان قرآن زیاد شوند ولی
عاملان به قرآن کم! و ستیزه‌گری فزونی گیرد؛ فقهای هدایت‌گر کم شوند و
فقهای گمراه خیانتکار زیاد و شاعران نیز افزون شوند.^۱

✚ جواب

این حدیث -علیرغم ضعف سندش- در اثبات گفتار ماست، مبنی بر این‌که
فقیهان ادیان آسمانی به دو دسته تقسیم می‌گردند: الف. فقیهانی که علمیت و عدالت
مورد نیاز برای رهبری دینی مردم را دارند؛ ب. فقیهانی که یا علمیت و یا عدالت مورد نیاز
و یا هر دو آن را ندارند؛ پس بدیهیست که دسته اول نسبت به دسته دوم بسیار کمتر باشد
و این همانیست که در عصر کنونی بدان مبتلا گشته‌ایم؛ بطوری که فقیهان نااهل که
خون مسلمین و بویژه شیعیان را حلال می‌شمارند فزون و فراوانند و شمار فقیهان مدافع
حق کمتر و پیروانشان کم شمار و غریب و مظلوم هستند. پس این روایت در صدد بیان
این حقیقت است که در کنار فقیهان گمراه و گمراه‌گر، فقهای وجود خواهند داشت که
سبب هدایت مردم به راه حق هستند و عجیب است که پیروان مدعی مهدویت بدین
روایت استناد ورزیده‌اند!

❖ روایت ششم

عن الحسن بن بشیر، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام: ...ويسير إلى الكوفة، فيخرج منها ستة عشر ألفاً من البتريّة، شاكين في السلاح، قرّاء القرآن، فقهاء في الدين، قد قرّحوا جباههم، وشمّروا ثيابهم، وعمهم النفاق، وكلّهم يقولون: يابن فاطمة، ارجع لا حاجة لنا فيك.

امام باقر عليه السلام فرمود: مهدی علیه السلام {بعد از ظهور} به سمت کوفه روانه می‌گردد و از آنجا شانزده هزار تن از «بتری‌ها» خروج می‌کنند که تا دندان مسلّحند و همگی قاریان قرآن و فقیهان در دین هستند که پیشانی‌شان {از عبادت} زخمی است و لباسشان را بالازده و دورویی دامگیرشان است و همگی می‌گویند: ای پسر فاطمه! برگرد ما نیازی به تو نداریم.^۱

✚ پاسخ

اولاً: این روایت سند ضعیف و غیر قابل اعتمادی دارد؛ تنها آورنده این خبر حسن بن بشیر است که او از ابی جارود نقل روایت کرده؛ حسن بن بشیر کسی است که بر ضعف او در نقل روایات اجماع نظر است؛ همانطور که در کتاب «ضعفاء از رجال الحديث» آمده است:

قال الشيخ الطوسي: مجهول من أصحاب الإمام الرضا عليه السلام. وذكره العلامة الحلّي في القسم الثاني من الخلاصة المختص بالضعفاء، وابن داوود الحلّي بالقسم الثاني في أصناف الضعفاء في ذكر من أطلق عليه بأنه مجهول، والجزائري في القسم الرابع من رجاله المختص برواة الضعاف.

(۱) دلائل الإمامه-طبری شیعی-ص ۴۵۵.

شیخ طوسی می‌گوید: حسن بن بشیر از اصحاب رضا علیه السلام و مجهول است؛ علامه حلی او را در کتاب خلاصه الأقوال در نیمه دوم از کتاب که ویژه راویان ضعیف است آورده و ابن داوود حلی نیز او را در بخش دوم از دسته راویان ضعیف ذکر نموده و او را با عنوان مجهول معرفی نموده و نیز عبدالنبی جزائری او را در بخش چهارم از کتاب رجالی‌اش که ویژه راویان ضعیف است ذکر نموده است.^۱

ثانیاً: این خبر مربوط به فرقه «بتریه» است که در دشمنی با مذهب شیعه امامیه و مخالف باورهای آن است. همانطور که در روایتی آمده است:

عن سدیر الصیرفی أنه قال: «دخلت علی أبي جعفر الباقر علیه السلام و معي سلمة ابن كهيل، وأبو المقداد ثابت الحداد، وسالم بن أبي حفصة وكثير النواء، وجماعة معهم، وعند أبي جعفر أخوه زيد بن عليّ الشهيد فقالوا: لأبي جعفر علیه السلام نتولّى عليّاً، وحسنّاً وحسيناً، ونتبرّأ من أعدائهم؟ قال الإمام: نعم، ثم قالوا: نتولّى أبا بكر وعمر ونتبرّأ من أعدائهم؟ قال: فالتفت إليهم زيد بن عليّ وقال لهم: أتتبرّؤون من فاطمة؟ يتبرتم أمّنا، بتركم الله»

سدیر صیرفی گوید: نزد امام باقر علیه السلام رفتم در حالی که سلمه بن کهیل و ثابت الحداد و سالم بن ابی حفصه و کثیر النواء (بنیانگزار فرقه بتریه) و گروهی از ایشان نیز با من بودند؛ و در آن حال برادر امام باقر علیه السلام یعنی زید شهید هم آنجا بود؛ پس این گروه به امام باقر علیه السلام گفتند: ما علی و حسن و حسین را دوست داشته و از دشمنانشان بیزاریم! امام فرمود: درست! سپس گفتند: ما ابوبکر و عمر را هم دوست داشته و از دشمنانشان بیزاریم! پس زید

شهید به ایشان روی کرده و گفت: از فاطمه بیزار هستید؟ امر ما را ناقص نمودید؛ خداوند شما را بتر (ناقص) گرداند.^۱

پس شیخ کشی رحمه الله بعد از نقل این روایت می نویسد:

فیومئذ سُمُوا البترية .

از همان روز این فرقه را بتریه نامیدند.^۲

پس این باور ناقص الخلقه به هیچ عنوان منتسب به تشیع نبوده و بلکه مخالف دیدگاه مذهب شیعه امامیه می باشد؛ فقیهان شیعی نیز از دیرباز بتریه را از دایره کلی مذهب شیعه (اعم از امامیه و غیر امامیه) بیرون نموده اند؛ همانطور که آیت الله العظمی موحد ابطحی رحمه الله در تهذیب المقال گوید:

يظهر ذلك بالتأمل فيما ذكره اصحابنا في البترية وأصحاب هذه المقالة،
وايضا من اكتفاء غير ابن ادریس من فقهاءنا باستثناء البترية من الزيدية في
المسألة المتقدمة كالشيخ في النهاية، وسالار في المراسم، وابن حمزة في
الوسيلة والمحقق في نكت النهاية وغيرهم فقد صرحوا بان البترية ليست من
الشيعة.

{عدم انتساب بتریه به مذهب شیعه} با درنگ در آنچه اصحاب شیعه در حق بتریه و اصحاب این مسلک گفته اند، هویدا می شود و نیز با بسندگی بر گفتار فقهای شیعه -به استثنای ابن ادریس- در رابطه با «استثناء کردن بتریه از زیدیه در مسئله انتساب به تشیع»؛ همانند شیخ در نهاییه و فقیه سلار در

(۱) رجال کشی -ج ۲- ص ۵۰۵.

(۲) همان.

المراسم فی الفقه و ابن حمزه طوسی در الوسیله و محقق حلی در نکت النهایه و غیر از ایشان که همگی تصریح کرده‌اند که بتریه از شیعه نیست.^۱

ولی اندیشه گمراه احمد اسماعیل این خبر ضعیف را که در حق فرقه‌ی ضاله بتریه آمده است را در حق شیعیان و فقیهان آنان روا دانسته است!

❖ روایت هفتم

ابو الحسن مرندی در مجمع النورین گوید:

روی انه قبل قیام القائم بنی فی کربلاء ثمانون الف قبة من الذهب الاحمر اجلا لالحسین بن علی علیه السلام فإذا خرج القائم من کربلاء واراد النجف والناس حوله قتل بین الکربلاء والنجف ستة عشر الف فقیه فیقول الذین حوله من المنافقین انه لیس من ولد فاطمة علیها السلام والا لرحمهم فإذا دخل النجف وبات فیہ لیلۃ واحدة فخرج منه من باب النخيلة محاذی قبر هود وصالح استقبله سبعون الف رجل من اهل الکوفة یریدون قتله فقتلهم جمیعاً.

گفته‌اند که قبل از قیام قائم در کربلا هشتاد هزار قبه‌ی طلایی برای حسین بن علی علیه السلام بنا می‌کنند! پس وقتی قائم از کربلاء خروج نموده و به سمت نجف حرکت نمود در حالی که مردم حول او هستند، از کربلاء تا نجف شانزده هزار فقیه را می‌کُشد!! پس منافقینی که حول او هستند می‌گویند: این که فرزند فاطمه علیها السلام نیست وگرنه به ایشان رحم می‌کرد! پس وقتی وارد نجف می‌شود شب همانجا خوابیده و سپس از باب نخيله محاذی قبر هود و

صالح خروج نموده و هفتاد هزار مرد کوفی را که قصد کشتن مهدی علیه السلام را کرده‌اند، قتل عام می‌کند!^۱

پاسخ

طبیعتاً این دروغ نگاری‌ها نیازی به پاسخ ندارد؛ گفتیم که ابو الحسن مرندی در کتاب نورالانوار و مجمع النورین و غیره اخباری را در حیطه مهدویت آورده است که عمدتاً نادرست بوده و هیچ یک از محدثان شیعه بدان اشاره‌ای نکرده‌اند و بلکه او حتی گفته‌های ناصبیان و کجروان را به اسم حدیث اهل بیت علیهم السلام منتشر نموده است که این خود کاشف از بی‌اعتباری نویسنده و نگاشته است! پس این خبر نیز به همان اشکال دچار است؛ هیچ محدثی از محدثین شیعه بدین خبر دروغین اشاره نکرده‌اند و این روایت نه در کتب اربعه و نه در هیچ کتاب حدیثی پیشین یافت نشده است؛ بلکه حتی در کتب متأخرین نیز یافت نگردیده و هرکه این خبر را نقل کرده به کتاب ابوالحسن مرندی استناد نموده است.

لازم بتذکر است که نویسنده در ابتدای این خبر ساختگی می‌نویسد: «روی انه ... روایت شده است که»! حال آن که عادت دارد به هنگام انتساب خبری به معصومین علیهم السلام، بدان تأکید کند؛ پس اصل انتساب این خبر غریب و نالایق به امامان معصوم علیهم السلام توسط نویسنده نیز ثابت نیست و -ولو بفرض محال سند این خبر را صحیح بدانیم- اصل خبر از حجیت خارج است.

همانطور که اشاره گردید این دست از احادیث ساختگی، با انگیزه‌ای ویژه در بیان مخالفت با فقیهان حاضر در عراق و تهران که گرایش به حکومت مشروطه و تغییر از سیستم استبدادی سلطانی به حکومت مردم مدار دین محور بودند، ساخته و پرداخته شده است که اغلب دارای مضامینی ناپسند است که هر فرهیخته‌ای از انتساب آن به

اهل بیت (علیهم السلام) خودداری می کند.^۱ آیا مهدی آل محمد (علیهم السلام) که به نص احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، دست بر سر مومنین کشیده و قلبشان را مملو از ایمان نموده و مردم یا از سر ایمان و یقین و یا به اخلاق نیکو و رحمت عظیمه اش به او می پیوندند؛ و حتی با کافران و اهل ذمه نیز مسالمت می کند؛ حاضر است هفتاد هزار تن از مخالفین خود را بی آن که یکی از ایشان را واگذارد، آنهم فقط در کوفه و بعد از گردن زدن شانزده هزار انسان، قتل عام می کند؟ بی آنکه حجتی ارائه دهد یا فریبخوردگان آنان را رهنمون شود؟ این ادعای گراف علیرغم دور از عقل بودن، دور از فطرت بشری و مرام اهل بیت (علیهم السلام) است؛ چراکه ایشان اسباب بهشتی شدن مردم هستند و نه جهنمی ساختن هر کسی که اهل انحراف باشد.

(۱) شیخ ابوالحسن مرندي از جمله علمای ضد نهضت مشروطه خواهی در عصر قاجاری بود و برای اعلان انتقادات و مخالفت هایش با این جنبش از راه مستقیم خارج شد و سعی نمود با تأویل اخبار مربوط به آخر الزمان به دوران مشروطه به مردم القاء کند که امام زمان نیز با این جنبش دشمنی دارد و از این رو سعی نمود با ساختن روایاتی در شأن فقیهانی که مایل به تشکیل مجلس شورای ملی با نظارت فقهاء بودند، مردم را علیه ایشان برخیزاند و به ظن خودش با «فاسد»، دفع «افسد» بکند؛ از این رو کتب متعددی ضد مشروطه خواهی می نوشت؛ البته وی مایل به حکومت استبدادی قاجاریه هم نبود، ولیکن معتقد بود اصل مشروطیت در تناقض با روح اسلام است و از این رو کتب متعددی در این زمینه همانند دلائل براهین الفرقان و نور الأنوار و غیره را در این باره نوشت. همو آن دسته از فقهای که معتقد به نظام مشروطه خواهی بودند را نیز ضال و مضل دانسته و روایاتی نایاب و بی اصل و نسب در کتبش ذکر نموده و همه را بر آنان رمی می نمود. سپس همو در این باره بی مهاباتر گشت و هر خبر ضعیف و قوی را هرطور که دلش می خواست بر دسته های مختلفی از اهل زمانش همانند بلشویک ها (حزب کارگری کمونیستی شوروی)؛ سربازان قاجاری؛ نمایندگان مجلس مشروطه؛ اتباع فرقه نوظهور وهابیت؛ تخریب کنندگان قبور ائمه در بقیع؛ آنانی که اسامی ایرانی بر فرزندان شان می گذارند و غیرهم رمی و توجیه می نمود. وی در این راه یا به نقل از کتبی موهوم و ناپیدا (همانند مناقب العتره ابن فهد حلی که هیچ کس آن را ندیده است و تنها مرندي از این کتاب نقل نموده است!) و یا بی هیچ مصدر و سندی و یا با تأویلات خاص و بی قرینه ای استناد و اکتفاء می کرد.

پس اینچنین رفتاری، جزو اموری است که دل‌های انسان‌های باایمان از پذیرفتن آن گریزان است و حتی اگر به فرض بگیریم این خبر منتسب به معصوم علیه السلام است (که نیست) و حتی فرض محال گیریم که این خبر را محدثان پیشین شیعه آورده‌اند (که احدی از ایشان به این خبر دروغین اشاره ننموده است) و حتی اگر بفرض محال سند آن محدث خیالی تا آن معصوم خیالی صحیح است (که این خبر سست نه مصدري دارد و نه سندی و محدثی)!! باز از آن بابت که دل‌های شیعیان باایمان، از پذیرفتن این خبر ساختگی اشمئزاز دارد، پس افاده آن ظنی و غیر قابل استناد و امر آن بر عهده خدا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است.

❖ روایت هشتم

قال عليه السلام أيضا: ... أعداؤه الفقهاء المقلدون. يدخلون تحت حكمه خوفا من سيفه و سطوته.

و درود خدا بر او گفته است: دشمنان مهدی علیه السلام، فقهای دارای مقلد هستند که از ترس شمشیر و شلاق مهدی علیه السلام زیر بار حکومتش خواهد رفت! ^۱

✚ پاسخ

این همان گفته ابن عربی صوفی است که پیشتر در شبهه ابو الحسن مرندی (روایت دوم) آوردیم و قندوزی حنفی در کتاب ینابیع الموده این گفته را نه به نقل از امامان معصوم علیهم السلام که به نقل از ابن عربی صوفی مطرح نموده است. ^۲ کتاب یوم الخلاص نیز که این خبر را احتمالاً به معصوم نسبت داده کتابی ست ضعیف که همین چند سال

(۱) یوم الخلاص - کامل سلیمان - ص ۲۷۴. به نقل از ینابیع الموده قندوزی حنفی.

(۲) وقال بعض کبراء العارفين، يعني الشيخ محي الدين العربي رحمته الله في ذكر المهدي

عليه السلام: .. وأعداؤه الفقهاء المقلدون. (ینابیع الموده - ج ۳ - ص ۱۷۲).

پیش و با انگیزه‌ای آسیب‌رسان نوشته شده است و در کنار نقاط قوتش همانند ذکر روایات فراوان از کتب پیشین، دارای دیدگاه‌هایی نادرست و روایات ضعیف و بی‌سند و اشتباهاتی اینچنین است و اساساً استدلال و اکتفا به اینچنین کتابی ناروا و ناپسند است.^۱

* * *

(۱) کامل سلیمان نویسنده لبنانی این اثر در ابتدای کتابش مدعی می‌گردد که این کتاب را بدین سبب نوشته است که مهدی خاتم علیه السلام در آستانه ظهور است و بسیاری از مقدمات ظهور فراهم است و هرکه این مقدمات و این نزدیکی ظهور را قبول ندارد شبیه کسی ست که پرواز سفینه‌های فضائی به کره ماه و پیاده‌روی فضانوردان در مریخ را قبول ندارد!

شبهه چهارم: مباح شدن خمس در عصر غیبت

از جمله شبهات مشهور فرقه‌های ضاله بر این قرار است که خمس در عصر غیبت بنا به نص توقیع سمری و روایات دیگر حلال و مباح اعلام شده است؛ حال آنکه فقیهان این امر را در حد فریضه و بعنوان عمل شرعی واجب نگه داشته‌اند و این بمعنی مخالفت آشکار فقیهان با گفتار اهل بیت (علیهم‌السلام) است. چنانکه حضرت مهدی (عج) فرمود:

وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجَعَلُوا مِنْهُ فِي حُلِّ إِلَى وَقْتِ ظَهْوَرِ أَمْرِنَا.

ولی درباره خمس، پس آن را برای شیعیانمان مباح قرار دادیم و شما نیز آن را حلال بدارید تا زمانی که که امر ما ظهور کند.^۱

پس فقیهان آخرالزمان این حدیث و امثالش را از شیعیان بی اطلاع، پنهان داشته‌اند تا مبادا بازارشان کساد پذیرد! چراکه با غیبت امام مهدی (عج)، فقه‌های شیعی توانستند با ادعای خمس و اخذ اموال شیعیان، به غارت شرعی آنان بپردازند.^۲

✚ پاسخ

طبعاً این شبهه نیز افزون از شبهات پیشین نیست؛ چراکه علمای شیعه پیشتر نسبت به آن واکنش نشان داده و در کتب و جزوات پیرامون خمس در آن باره به فراخ سخن گفته‌اند.^۳ نکاتی را بیان می‌داریم که طی آن این شبهه خنک نیز مرتفع می‌گردد.

(۱) کمال الدین - ص ۴۸۳.

(۲) احمد اسماعیل سبب جمع نمودن خمس در توسط مراجع تقلید را اینچنین می‌گوید: "ترون أنهم يرسلون لكم أبناءهم لجمع الخمس والأموال وقضاء فترة من المتعة في الغرب." (خودتان شاهدید که آنها فرزندان‌شان را بسوی شما می‌فرستند تا خمس و دارایی‌ها را گرد آورند تا برای مدتی خوشگذرانی به کشورهای غربی بروند!) (مع العبد الصالح - ج ۲ - ص ۱۰۱).

(۳) ر.ک: الخمس فریضه الهیه - شیخ محمد الصنقور.

نکته نخست. فقهاء نه این توقیع شریف و نه همانند آن را هرگز پنهان نکرده اند و در کتب حدیثی و فقهی -بویژه فقه استدلالی- این خبر را همانند سایر روایات مروی از اهل بیت (علیهم السلام) در هر باب فقهی دیگری، نقل و پیرامونش سخن گفته اند. همانند جواهر الکلام مرحوم علامه صاحب جواهر که در جلد شانزدهم از این کتاب فقهی استدلالی بابی تحت عنوان: «ذكر الأخبار الدالة على التحليل» (نقل احادیث رهنمون بر حلال شدن خمس) باز نموده و همه این اخبار را مورد واکاوی قرار داده است و یا کتاب «الخمس» شیخ انصاری که در باب «اخبار التحليل» تمامی این اخبار را مورد بررسی قرار داده است؛ و نیز در جلد سوم از «شرح تبصره المتعلمين» نوشته علامه آقا ضیاء عراقی بابی تحت عنوان «دفع شبهة تحليل الخمس» این خبر و همانندش نقل و بررسی شده است. و کتب فراوان دیگر همانند الخمس نوشته ی حائری؛ الخمس از برای محقق داماد؛ محاضرات فی الفقه میلانی؛ زبدة المقال بروجردی و سایر کتب که این اخبار را روایت و بررسی کرده اند.

نکته دوم. این ادعای احمد اسماعیل که انگیزه از گردآوری خمس توسط فقیهان، غارت شیعیان و به جیب زدن اموالشان است، در واقع تکرار و نوشخوار همان شبهات واهی وهابیت است که در طی شبهه افکنیشان علیه شیعه، ادعا دارند که مراجع تقلید برای گردآوری و غارت ثروت شیعیان، بدعتی به نام خمس را اختراع کرده اند؛ بعنوان مثال ناصر عبدالله قفاری از شیعه ستیزان مشهور عربستان گوید:

و أن وراء دعوى غيبة الإمام وانتظار رجعته الرغبة في الاستئثار بالأموال، وأن هناك فئات منتفعة بدعوى التشيع... ويستمر دفع الأموال إليهم باسم خمس الإمام الغائب وهكذا تدور عمليات النهب والسلب.

در پشت صحنه ی ادعای غیبت امام و انتظار برگشتش، انگیزه ی به چنگ آوری دارایی ها نهفته است و دسته های بسیاری از این خوانش شیعی بهره می برند... که با پرداخت ثروت های فراوان به فقیهان شیعی در قالب

"خمس امام غایب" پی در پی در حال انجام است و پروسه عملیاتی غارت و جیب‌بری بدین روش جریان دارد.^۱

پس انگیزه هردو گروهک گمراه و بدکار از این سیاه‌نمایی کاذب، رویگردان سازی شیعیان از مرجعیت شیعه است که در طی بیش از هزار سال، بار مذهبی شیعیان را با تمامی مشکلاتش به دوش کشیده است.

نکته سوم. روایات مربوط به "مباح بودن خمس" صرفاً محدود به دوران غیبت کبری نیست؛ بلکه روایات دیگری حکایت از مباح بودن خمس در همه دوران‌ها دارد؛ همانند آنکه در صحیح زراره رحمه الله بنقل از حضرت صادق علیه السلام آمده است:

إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَلَلَهُمُ مِنَ الْخَمْسِ - يَعْنِي الشَّيْعَةَ - لِيُطِيبَ مَوْلَاهُمْ.

همانا امیرالمومنین علیه السلام خمس را بر همه‌ی شیعیان بخاطر پاکی ولادتشان حلال نمود.^۲

و در خبری دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است:

هَذَا لِشَيْعَتِنَا حَلَالُ الشَّاهِدِ مِنْهُمْ وَالْغَائِبِ وَالْمَيِّتِ مِنْهُمْ وَالْحَيِّ وَمَا يُولَدُ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ لَهُمْ حَلَالٌ.

این برای شیعیانمان حلال است؛ چه آنانی که از ایشان شاهد هستند و چه آنان که غایب هستند؛ چه آنان که از دنیا رفته‌اند و چه آنانکه زنده‌اند؛ و چه

(۱) اصول مذهب الشیعة - ناصر عبدالله القفاری - ج ۲ - ص ۱۰۰.

(۲) وسائل الشیعه - ج ۹ - ص ۵۵۰.

برای آنانکه هنوز بدنیا نیامده‌اند؛ پس برای همگی‌شان تا روز قیامت این امر حلال است.^۱

حال آیا بنا بر برداشت نادرست و سطحی این مدعیان، بایستی اصل خمس را در تمامی ادوار پیدایش مذهب شیعی بر شیعیان حلال بدانیم؟ چراکه اهل بیت (علیهم‌السلام) بطور مطلق خمس را بر همه‌ی شیعیان مباح نموده‌اند؛ یا اینکه این نحوه برداشت از این روایات نادرست است؟ قطعاً این برداشت و این نحوه‌ی استنباط، نادرست است که در ادامه، بیان خواهد شد.

نکته چهارم. از برای این شبهه دو پاسخ را مطرح می‌کنیم که با امعان نظر در آن معنی درست از کلام حضرت صاحب الزمان (علیه‌السلام) دانسته می‌شود.

پاسخ ۱: با بررسی مجموعه اخباری که پیرامون مباح کردن خمس توسط اهل بیت (علیهم‌السلام) وارد شده است، در می‌یابیم که این روایت بر چند دسته هستند:

دسته ی اول. دسته‌ای مربوط به دارایی‌هایی است که پیشتر خمس آن پرداخت نشده است و همین مال که پیشتر خمسش توسط دیگران پرداخت نشده و سپس در طی معامله و بده بستان به یک شیعه رسیده است، علیرغم اینکه خمس این دارایی‌ها از پیش پرداخت نشده و کسی که این زمین یا باغ یا هر چیزی که پیشتر خمسش پرداخت نشده را گرفته، شرعاً حق تصرف در خمس (یک پنجم) آن را ندارد، ولی امام معصوم (علیه‌السلام) پرداخت آن خمس عقب مانده را برای شیعیان حلال نموده است تا به مشقت و سختی نیافتند. پس مفاد این دسته روایات بر این قرار است که آن دارایی از پیش تخمیس نشده، اگر به یک شیعه منتقل شود، آن شیعه از پرداخت خمس عقب

(۱) الوافی- فیض کاشانی- ج ۱۰- باب تحلیلهم الخمس لشیعتهم- ص ۳۳۷؛ به نقل از تهذیب الاحکام شیخ طوسی.

مانده این دارایی معاف است. چنانچه در خبر یونس بن یعقوب رحمه الله آمده است که یکی از شیعیان به امام صادق علیه السلام اینچنین عرضه داشت:

جعلت فداك يقع في أيدينا الأرباح والأموال وتجارات نعرف أن حقك فيها ثابت وإننا عن ذلك مقصرون؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام: «ما أنصفناكم إن كلفناكم ذلك اليوم»

فدایت گردم! درآمدها و دارایی‌ها و ثرویت‌هایی به دستمان رسیده است که می‌دانیم هنوز حق شما در آن ثابت است؛ حال آیا ما نسبت به آن کوتاهی کرده‌ایم؟ پس امام صادق علیه السلام فرمود: "اگر شما را مکلف به پرداختشان کنیم، در حق شما بی انصافی کرده‌ایم!"^۱

پس این اخبار دلالت بر این دارد که خمس باقی مانده از اموال تجاری و دارایی‌هایی که پیشتر توسط دیگران پرداخت نشده است، چنانچه در گیر و دار بده بستان بدست شیعیان رسید، این خمس بر آنان مباح است.

دسته ی دوم. شامل اخباری است که پیرامون اموالی است که به دنباله‌ی جنگ و جهاد و فتح سرزمین‌ها، در قالب فیه و غنیمت توسط حکومت‌های وقت بین مسلمانان و از جمله شیعیان توزیع می‌گردید، ولی این اموال توسط حکومت‌های وقت تخمیس نمی‌گشت و حق امام علیه السلام در آن رعایت نمی‌شد؛ پس امام علیه السلام این حق خود را بر شیعیان حلال نمود.

چنانچه در خبر ابو حمزه ثمالی رحمه الله آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

فنحن أصحاب الخمس والفئ وقد حرمانه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا
والله یا با حمزة ما من أرض تفتح ولا خمس یخمس فیضرب علی شيء منه
إلا كان حراما علی من یصیبه فرجا كان أو مالا.

بدانید که مالکان حقیقی خمس و فئ ما هستیم؛ پس ما این حق را بر
همگان حرام می‌داریم جز شیعیانمان؛ سوگند به الله ای ابا حمزه! که هیچ
سرزمینی فتح نمی‌شود و خمسی برای غنائمش درنظر گرفته نمی‌شود مگر
اینکه گیرنده‌ی آن، چه کنیز نصیبش شود و چه ثروت، مرتکب حرام می‌شود.^۱

و در خبری از امیرالمومنین علیه السلام آمده است که فرمود:

قد علمت یا رسول الله أنه سیکون بعدک ملک عضوض وجبر، فیستولی
علی خمسی من السبی والغنائم، ویبعونه ولا یحل لمشتربه لأن نصیبی فیہ،
وقد وهبت نصیبی منه لکل من ملک شیئا من ذلك من شیعی.

ای پیامبر خدا دانستم که همانا پس از تو دوران حکمفرمایی افراد بی رحم
و زورمند خواهد بود که بر خمس من چه اسیر باشند و چه غنیمت، فرمان
خواهند راند پس هرکه بخواهد از آن غنائم و اسیران بهره‌ای برد بر او حرام
است؛ چراکه نصیب و بهره‌ی من در آن محفوظ است و من این بهره و نصیب
را فقط برای شیعیانی که از آن دارایی‌ها چیزی خواهند گرفت، بخشیدم.^۲

(۱) کافی-ابوجعفر کلینی-ج ۸-ص ۲۸۶.

(۲) وسائل الشیعه-ج ۶-ص ۳۸۵.

و در خبری دیگر از آنحضرت آمده است که خطاب به حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود:

أَحْلِي نَصِيكَ مِنَ الْفِي لَأَبَاءِ شِيعَتِنَا لِيُطِيبُوا.

نصیب و بهره‌ی خودت از فیء را بر پدران شیعه ببخش تا آنان پاک شوند.^۱

و روایات متواتره‌ای که محدثان گذشته و حال شیعه در ابواب مربوط به اباحه خمس آورده‌اند، غالباً بر همین قرار است که اگر دارایی بعنوان غنیمت جنگ یا فتح سرزمین توسط حکومت‌های مختلف بین امت اسلامی و از جمله شیعیان پخش و توزیع گردید، بحکم نص قرآنی که فرمود «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» یک پنجمش به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت مطهرش (علیهم السلام) می‌رسد و آن بزرگواران این حق مسلم خود که به ستم و بی عدالتی از ایشان سلب شده و به دیگران داده شده است را تنها برای شیعیانی که از این دارایی بهره برده‌اند، حلال نمودند تا مبدا نادانسته به حرام خوری و ستم در حق اهل بیت (علیهم السلام) دچار شوند.

دسته ی سوم. اخباری است مربوط به "حلال نمودن خمس" برای آن دسته از شیعیان نیازمندی که خودشان محتاج به استفاده از خمس بودند؛ پس امامان معصوم (علیهم السلام) با اینکه اجازه دارند حق خودشان را از دارایی‌ها بگیرند ولی این حق را بر آن دسته از شیعیان نیازمند بخشیدند تا به مشقت نیافتند. پس برخی از روایات مربوط به تحلیل (حلال نمایی) بدین سبب وارد شده است. پس تنها حیثی که در این باره یافتیم، خبر ابن مهزیار است که گوید:

رجل يسأله أن يجعله في حلٍّ من مأكله ومشربه من الخمس، فكتب عليه السلام بخطه: "من أعوزه شيء من حقي فهو في حلٍّ".

فردی از امام باقر علیه السلام خواست تا خورد و خوراکش را از خمس بدور بدارد؛ پس امام علیه السلام اینچنین برایش نوشت: "هر که از سرتنگدشتی نیازمند به حق من باشد، پس حلالش باشد."^۱

دسته ی چهارم. اخباری است که امام معصوم علیه السلام، بطور مطلق خمس را بر شیعیان مباح کرده است؛ همانند همان خبری که شبهه کننده بدان استناد نموده و یا همانند صحیحہ زرارہ رحمہ اللہ کہ حضرت جعفر صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَلَّلَهُمْ مِنَ الْخَمْسِ - يَعْنِي الشَّيْعَةَ - لِيَطِيبَ مَوْلَدَهُمْ.

همانا امیرالمومنین علیه السلام خمس را بر همه ی شیعیان من باب طیب ولادتشان حلال نمود.^۲

پس این اخبار که بطور مطلق در صدد بیان "مباح بودن خمس" بر آمده اند، جزو اخبار مطلقه هستند و رابطه این اخبار با اخبار دسته ی اول و دسته ی دوم و دسته ی سوم، رابطه ی "مطلق و مقید" است؛ بطوری که بایستی این روایات که بطور مطلق خمس را حلال اعلام نموده است را به روایات دسته ی اول و دوم و سوم برگردانیم تا این قانون مطلق توسط قیدهایی که در دسته های اول و دوم و سوم ذکر شده است، مقید شوند و بعنوان حکم نهایی مطرح شود. این پروسه ی استنباطی را در علم اصول "رجوع مطلق به مقید" می نامند.

به بیانی ساده اگر از جانب مولی (پدید آورنده ی شرع) حکمی بطور مطلق بدین قرار بیاید: "غیبت از انسان بدکار جایز است"؛ این قانون پدید آمده توسط مولی به ما این اجازه را می دهد تا از هر فاسقی غیبت کنیم. ولی اگر در نص دیگری از همان مولی

(۱) الوافی- فیض کاشانی- ج ۱۰- ص ۳۴۰ به نقل از تهذیب الاحکام و من لایحضره الفقیه.

(۲) وسائل الشیعه- ج ۹- ص ۵۵۰.

بشنویم که بگوید: "غیبت فقط از کسی که اظهار فسق می کند جایز است."؛ پس بنا به این قانون دوم مولی، ما دیگر حق نداریم بطور مطلق از همه ی فاسقان غیبت کنیم. بلکه بایستی آن قانون مطلق اول را به قانون قیدگذاری شده ی دوم برگردانیم و بدین حکم نهایی برسیم که: "اگر فاسقی، فسق و بدکاری اش را هویدا و آشکارا انجام دهد، پس غیبت از او جایز است." این همان رجوع مطلق به مقید است. پس ما روایات مربوط به تحلیل خمس را نیز به دو شیوه می بینیم؛ یکی بطور مطلق خمس را حلال می داند (دسته ی چهارم)؛ و دیگری آن تحلیل را مقید به چندین قید می کند (دسته های اول و دوم و سوم). پس ما بایستی آن قانون مطلق را بدین قانون قیدگذاری شده برگردانیم و اینجاست که حکم نهایی بدین طریق می شود که: "پرداخت خمس بر هر شیعه ای واجب است مگر اینکه ۱- آن خمس، باقیمانده و عقب مانده از مالی باشد که خمسش پرداخت نشده و سپس به آن شیعه منتقل شده است؛ و یا ۲- دارایی باشد که از غنیمت و فیه مربوط به فتح سرزمین ها بوده است و بدون خمس بندی، به شیعیان و غیر ایشان رسیده است؛ یا اینکه ۳- آن شیعه نیاز فراوانی به آن مبلغ خمس داشته است." پس در این سه حالت، آن خمس عقب مانده؛ یا آن غنیمت آغشته به خمس؛ و آن خمس برای آن تنگدست نیازمند به خمس، از جانب اهل بیت (علیهم السلام)، برای شیعیان حلال اعلام شده است.

پس در توقیع شریف حضرت امام مهدی (علیه السلام)، آنحضرت تأکید می کند که همین قانون که بعنوان حکم نهایی مطرح نمودیم، در عصر غیبت نیز به همین روال ادامه می یابد. پس در واقع همان توقیع خود تأییدی بر روال اخذ خمس است و نه تکذیب آن. بنابراین چنانکه در آغاز سخن گفتیم این شبهه، اشکال خنکی بیش نیست که با در نظر گرفتن احادیث اهل بیت (علیهم السلام) خود بخود مرتفع می شود.

پاسخ ۲. در کنار پاسخ حلی که در بالا بطور مشروح بیان نمودیم، می‌توان به پاسخ دفعی نیز در قالب چندین نکته اشاره نمود.

نکته نخست. روایاتی که بطور مطلق خمس را حلال دانسته است - با همان نگاه ظاهری و سطحی که به معنی از بین رفتن حکم خمس است - در مخالفت با روایات متواتره و صحیح‌های است که خمس را در تمامی دوران‌ها بر همه مسلمین و از جمله شیعیان واجب دانسته است. از جمله روایاتی که در این باره وارد شده، اخباری است که در آن دسته‌هایی از شیعیان از اهل بیت علیهم‌السلام تقاضا می‌کنند تا خمس را بر آنان حلال گرداند و ایشان به سختی در مقابل این تقاضا واکنش نشان داده و آن را پیمالی حق می‌دانند. از جمله آنچه از محمد بن زید نقل شده است که:

قدم قوم من خراسان علی ابي الحسن الرضا علیه‌السلام فسألوه أن يجعلهم في حل من الخمس فقال: ما محل هذا؟! تمحضونا المودة بألستكم وتزوون عنا حقا جعله الله لنا وجعلنا له، لا نجعل لا نجعل لا نجعل لا أحد منكم في حل.

گروهی از اهالی خراسان به نزد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسیده و از او خواستند تا آنان را از پرداخت خمس معاف کند! پس امام علیه‌السلام فرمود: چه خواسته‌ی ناممکنی! به وقت ادعا و حرف دل‌داده و دوستدار ما اهل بیت هستید و به وقت عمل، حقی که خداوند بر ما دانسته است و ما بر او مقرر نموده‌ایم را از ما باز می‌دارید؟ هرگز و هرگز و هرگز برای هیچ یک از شما آن حق را حلال نمی‌کنیم.^۱

و ابراهیم بن هاشم در صحیح‌های از امام هادی علیه السلام نقل کند که فرمود:

أَحَدُهُمْ يَتَّبِعُ عَلَى أَمْوَالِ حَقِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَآيَتَائِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ وَفُقَرَائِهِمْ
وَأَنْتَاءِ سَبِيلِهِمْ فَيَأْخُذْهُ ثُمَّ يَجِيءُ فَيَقُولُ اجْعَلْنِي فِي حِلٍّ أَتْرَاهُ ظَنًّا أَنِّي أَقُولُ لَا
أَفْعَلُ وَاللَّهِ لَيْسَ أَلْتَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ ذَلِكَ سُؤَالًا حَيْثَا.

یکی از شیعیان آمده و از اموالی که حق آل محمد و ایتام ایشان و مساکین ایشان و نیازمندان ایشان و در راه ماندگان ایشان است استفاده نموده و سپس به من می‌گوید: آن را برایم حلال قرار بده! می‌پندارد که من خواهم گفت: اینچنین نمی‌کنم! ولی قسم به الله که خداوند آنان را در روز قیامت بسختی بازخواست خواهد نمود.^۱

نیز حضرت صاحب الزمان علیه السلام در دوران غیبت صغری که همین ندای "حلال بودن خمس در دوران غیبت" بین برخی از شیعیان پیچیده بود، طی توقیعی خطاب به شیخ محمد بن عثمان العُمَری رحمته الله اینچنین نوشت:

أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ مِنْ يَسْتَحِلُّ مَا فِي يَدِهِ مِنْ أَمْوَالِنَا وَيَتَصَرَّفُ فِيهِ
تَصَرُّفَهُ فِي مَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَمْرِنَا فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ مُلْعُونٌ وَنَحْنُ خَصْمَاؤُهُ.

ما درمورد آنچه پرسیدی مبنی بر اینکه آن کسی که دارایی‌های ما را در دست دارد و همچنانکه در دارایی خودش دست می‌برد، دارایی ما را نیز استفاده می‌کند بی آنکه از ما اجازه بگیرد، پس هر که چنین کند، ملعون و نفرین شده است و در مقام دشمنی با ماست.^۲

(۱) همان.

(۲) وسائل الشیعه - ج ۹ - ص ۵۴۰.

در خبر دیگری که حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدوله از عمویش حسین نقل کند، گوید که طی دیدار اتفاقی که با حضرت صاحب الزمان علیه السلام داشتم، خطاب به من فرمود:

یا حسین کم ترزا علی الناحیه؟ ولم تمنع أصحابی عن خمس مالک؟ ثم قال: إذا مضیت إلى الموضع الذي تریده تدخله عفوًا وكسبت ما کسبت تحمل خمسہ إلى مستحقہ، قال: فقلت السمع والطاعة.

ای حسین! چرا در حق ناحیه مقدسه فروگذاری می‌ورزی؟ و اصحابم را از پرداخت خمس دارایی‌ات، باز می‌داری؟ برو و به آنجایی که دلخواهت است برس و کسب و کار کن و خمس درآمد آن را به مستحقش برسان! پس عرض کردم: بروی چشم!^۱

و روایات فراوان دیگر که اثبات می‌دارد که همه شیعیان در عصر ظهور و غیبت بایستی بنا به حکم مطلق اهل بیت علیهم السلام (که بعنوان مثال فرمودند لانجعل لاحد منکم فی حل) نسبت به پرداخت خمس در هر دوره‌ای، ملتزم باشند. پس ادعای تحلیل خمس در عصر غیبت کبری که طولانی‌ترین دوران حیات شیعه است، در تنافی با دستور پایدار و فراگیر اهل بیت علیهم السلام مبنی بر بایستگی پرداخت خمس است.

نکته دوم. ادعای حلال شدن خمس با چرایی و انگیزه تشریع آن در مخالفت است؛ بدین معنی که: می‌دانیم هر عملی که بعنوان حکم واجب شرعی تعیین شود، بنابر چرایی‌ها و انگیزه‌هایی است که خداوند بر مبنای آن انگیزه‌ها، وجود آن حکم شرعی را واجب می‌بیند و از این رو دستور می‌دهد تا انجام عملی (همانند اقامه نماز؛ یا پرداخت خمس؛ یا روزه گرفتن) بعنوان حکم واجب شرعی، مقرر گردد. حال آنکه ادعای مباح شدن خمس در مخالفت با تمامی انگیزه‌هایی است که خداوند برای نگهداری از

آن انگیزه‌ها، حکم بر وجوب خمس داده است. بنابراین با پذیرفتن ادعای واهی مباح شدن خمس، یا بایستی اقرار کنیم که این حکم از روی عبث واجب شده بود؛ که این سخن، نادرست و سبب گمراهی است؛ و یا اینکه اقرار کنیم که آری! خمس بنابر اسباب و انگیزه‌هایی بوده است که خداوند برای حفظ آن انگیزه‌ها، خمس را واجب گردانیده، ولی دیگر در دوران غیبت آن انگیزه‌ها نیز از بین رفته است؛ و این نیز سخنی نادرست است؛ چراکه با بررسی انگیزه‌های وجوب خمس، درمی‌یابیم که این اهداف در دوران غیبت کبری نیز به قوت خود باقی است و نمی‌توان حکم وجوب خمس را ساقط نمود. پس از جمله اصلی‌ترین انگیزه‌های خداوند از بایستگی (وجوب) خمس، پرداخت مبالغی برای خویشاوندان پیامبر ﷺ (سادات) است که بنابر روایات صحیحہ پرداخت زکات و صدقه به ایشان حرام است؛ پس سادات نیازمند که نمی‌توانند همانند سایر نیازمندان از زکات یا صدقات دارایی‌های مسلمین روزی بگیرند، بواسطه خمس می‌توانند مبلغی بعنوان کمک مالی دریافت کنند؛ پس این چرایی و انگیزه همچنان که در دوران ظهور امامان معصوم ﷺ جریان داشته است، در هنگامه غیبت نیز به همان قوت و بلکه بیشتر بروز داشته است؛ از این رو نمی‌توان این حق مسلم ایشان را در عصر غیبت به بهانه "تحلیل خمس" باز داشت.

نکته سوم. همانطور که عنوان شد چندین روایت مدعی اباحه‌ی خمس برای همه شیعیان بوده است -نه در عصر غیبت؛ بلکه در تمامی اعصار- حال آنکه این سخن با سیره اهل بیت ﷺ در تناقض آشکار است؛ چنانکه ایشان چندین و چند وکیل را جهت گردآوری اموال خمس تعیین کرده بودند. افرادی همانند عبدالعزیز قمی اشعری؛ صالح بن محمد همدانی؛ ایوب بن نوح بن دراج؛ علی الهمّانی؛ زیاد بن مروان قندی؛ عثمان رواسی و عثمان بن سعید عمّری و سایرین که وکلای اهل بیت ﷺ جهت مدیریت امور مالی همانند گردآوری خمس و نیز سایر امور بودند. و اخبار گوناگونی در رابطه با چگونگی گردآوری اموال شیعیان توسط این افراد روایت شده است، از جمله روایت شریفه نقل شده از امام حسن عسکری ﷺ خطاب به یکی از وکیلانش که پس از

گردآوردن خمس به سامرا برگشت و دید که آنحضرت از دنیا رفته است و بنا به نشانه‌هایی که آنحضرت در دوران حیاتش در رابطه با شناخت حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیان داشته بود، فریب مکر جعفر بن علی را نخورده و بر پیشوایی و مهدویت حضرت محمد بن الحسن المهدی علیه السلام گواه شد. و روایات متعدد دیگر که مرحوم شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه نقل کرده است. فلذا آن برداشتی که از مباح شدن خمس در این احادیث آمده است، با عملکرد امامان معصوم علیهم السلام در تناقض بوده و به کلی نادرست می باشد.

با ملاحظه این نکات دانسته می شود که شبهه اباحه‌ی خمس در عصر غیبت کبری، سست‌تر از شبهات پیشین است.

شبهه پنجم: فقهای شیعه اهل قیاس اند

در پاره‌ای از شبهات نسبت به باور اجتهاد و تقلید آمده است که "فقهای شیعه نیز همانند فقهای سُنی به بهره‌گیری از قیاس روی آورده‌اند." پس با درستی این ادعا، همه احادیثی که در مخالفت با فقهای متکی بر قیاس آمده است، در حق فقهای شیعه نیز وارد می‌شود و بر این اساس تقلید از فقهای شیعه نیز به مانند تقلید از فقهای غیر شیعی، حرام و سبب گرویدن به بدعت است. چنانچه بعنوان مثال شیخ عباس اسلامی رحمته الله در اثبات روی آوردن فقیهان شیعه به قیاس، در کتاب مباحث الاجتهاد گوید:

طائفه‌ای -از فقهای شیعی- قیاس را اجمالاً بعنوان یکی از مدارک استنباط حکم شرعی از باب موجه جزئی در نظر گرفته‌اند؛ و جمعی از علمای شیعه بدان باور دارند.^۱

✚ پاسخ

نسبت به این شبهه بایستی دو نکته را متذکر شد که بواسطه آن، شبهه نیز مرتفع می‌گردد.

نکته نخست. سخنی که از کتاب مباحث الاجتهاد نقل شده است، بطور ناقص و تحریف شده نقل شده است؛ بطوریکه شیخ عباس اسلامی در این کتاب نظریات فقهای شیعه اعم از علمای پیشین نظیر شیخ مفید تا فقهای معاصر نظیر شیخ بهائی را نقل نموده است و نظرات ایشان را در رابطه با قیاس بر سه دسته کلی تقسیم نموده است: **دسته‌ی اول** آنکه معتقد به حجیت قیاس است؛ که در پی آن گوید: "از علمای شیعی تنها ابن جنید بدین روال عمل کرده است."؛ **دسته‌ی دوم** آنکه معتقد است قیاس بطور

اجمالی - و نه تفصیلی - می تواند بعنوان مدرک استنباط در موجبات جزئیه - و نه کلیه - باشد؛ و سپس می گوید:

جمعی از علمای شیعه همانند علامه حلی و شیخ حسن بن شهید ثانی و شیخ بهائی و برخی دیگر از بزرگان بدان روال عمل کرده اند؛^۱ و سپس دسته ی سوم آنکه به کلی قیاس را خارج از حجیت می داند و قیاس را جزو مدارک استنباط شرعی نمی داند؛ و سپس می گوید: "جمهور شیعیان امامی بر این نظر هستند."^۱

نکته دوم. قیاس مبتنی بر "علت" بر سه بخش است: قیاس مستنبط العله، قیاس منصوص العله و قیاس اولویت؛ **قیاس مستنبط العله** یعنی قیاسی که علمای روایت و درایت، بر مبنای حدس و گمانشان بتوانند وجه اشتراک احکام شرعی (علت) را دریابند بطوری که بدانند بنا بر فلان "علت" این احکام صادر شده است؛ و سپس بر مبنای این علت که با حدس و گمان و تجربه یا تنقیح مناط و دوران کشف کرده اند، سایر احکام را نیز با مقایسه ی این وجه اشتراک - بعنوان علت صدور حکم - صادر کنند. بعنوان مثال، بنابر حکم شرعی حرمت تیغ زنی صورت، حدس و گمانشان بر این باشد که تیغ کشیدن صورت سبب صدمه به صورت است و ای بسا سبب حرمت این عمل. بنابراین هر عملی که سبب آسیب دیدن صورت گردد چه از تیغ زدن چه غیر آن حرام است.

پس در دیدگاه جمهور علمای شیعی - جز یکی دو نفر - اینچنین قیاسی باطل است. چنانچه آمده است:

خلاصه سخن اینکه فقهای شیعه قیاس مستنبط العله را بعنوان مدرک شرعی نمی‌پذیرند و بلکه بر بطلان آن اجماع نظر دارند؛ و احدی از ایشان مدعی حجیتش نیستند جز ابن جنید.^۱

اما درباره قیاس منصوص العله که عبارت است از بیان "علت صدور حکم" توسط خود شارع، بطوری که شارع حکم می‌کند که مسئله‌ای به فلان علت، حرام است؛ پس با قیاس این علت می‌توان هرچه منجر به رخداد آن علت گردد را نیز حرام اعلام نمود. بعنوان مثال، شارع فرموده است "هر مست کننده‌ای حرام است." و از طرفی فرموده است: "خمر مست کننده، حرام است." پس دانسته می‌شود که اصلی‌ترین وجه حرمت باده‌نوشی، مست کنندگی آن است؛ بنابراین علت منصوص، هر نوشیدنی یا خوردنی که سبب مستی و مدهوشی و بی‌خردی گردد، حرام فتوی داده می‌شود. از این رو در میان قیاس منصوص العله و قیاس مستنبط العله، هم اصل (مقیس علیه: آنچه حکمش مشخص است و با آن مقایسه می‌شود) و هم فرع (مقیس: آنچه حکمش مشخص نیست و بایستی با قیاس کشف حکم کرد) برابرند؛ ولی رکن سوم که همان "علت" است در قیاس منصوص، توسط سخن معصوم علیه السلام هویدا می‌شود که قطعاً حجت است، اما در قیاس دوم توسط گمان و حدس مواردی از این دست آشکار می‌شود که حجیتی ندارد. بنابراین، در دیدگاه فراگیر فقهای شیعی قیاس منصوص العله حجت است. علامه حلی رحمته الله در این باره گوید:

الأقوى عندي أن العلة إذا كانت منصوصة وعلم وجودها في الفرع كانت حجة.

نظر قوی‌تر در نزد من این است که اگر علت توسط نص تعیین گردد و از وجود آن علت در فرع (مقیس) علم حاصل شود، این حجت است.^۱

نگرش بسیاری از علمای شیعه همانند محقق حلی و شیخ بهائی و سایرین نیز بر حجیت قیاس منصوص العله است.

و اما در رابطه با قیاس اولویت، که به معنی محکم‌تر و شدیدتر بودن علت در فرع (مقیس) نسبت به اصل (مقیس علیه) است؛ بطوری که چرایی صدور حکم در رابطه با موضوع معلوم الحکم (مقیس علیه) بطور بسیار شدیدتر در موضوع مجهول الحکم (فرع) فراهم باشد؛ بعنوان مثال آیه "لا تقل لهما أف" - به پدر و مادرت حتی أف (واژه‌ی ناخرسندی) مگو- حکم می‌دارد که نباید نسبت به گفتار پدر و مادر، سخنانی ناخوشایند گفت؛ حال اگر کسی بواسطه گفتار والدین، بخواهد آن دو را کتک زده یا دشنام دهد، آشکار است که علت حرمت که همان ناخوشایندی والدین است، این بار به مراتب شدیدتر و وسیع‌تر است؛ پس این آیه به مراتب دلالتش بر حرمت ضرب و شتم والدین بیشتر است، که این همان قیاس اولویت است. پس هنگامیکه فرع و اصل و علتشان از یک سنخ باشند؛ و نیز علت فرع، شدیدتر از اصل باشد، می‌توان بدین قیاس روی آورد و آن را حجت دانست. پس در نگرش بیشتر فقیهان شیعه، این قیاس نیز حجت است. چنانچه شیخ بهائی رحمته الله بنابر اجماع منقول گوید:

القیاس: مساواة فرع لأصل في علة حكمه، أو إجراء حكم الأصل في الفرع بجامع، وقد علمت بذلك أركانه الأربعة، وليس حجة عندنا إلا طريق الأولوية، ومنصوص العلة إن جعلاً منه.

قیاس: به معنی برابری فرع با اصل نسبت به علت حکمش می‌باشد؛ و یا جاری نمودن حکم اصل در فرع بنا بر نظر جامع؛ که حاوی پایه‌های

چهارگانه است - اصل و فرع و علت جامعه و حکم اصل - و نزد ما - مذهب شیعه - حجت نیست جز قیاس اولویت و قیاس منصوص العله اگر جزو آن بحساب آیند.^۱ {یعنی اگر منصوص العله و اولویت را قیاس بشمار آوریم}.^۲

پس فقهای شیعه نسبت به مسئله موسوم به قیاس بر دو نظر هستند؛ یا بطور مطلق آن را باطل و خارج از حجیت می‌دانند؛ همانند شیخ مفید و شیخ طوسی و دیگران؛ و یا تنها معتقد بر درستی منصوص العله و اولویت هستند و نه سایر انواع قیاس که مبتنی بر حدس و گمان و اجتهاد بوده و در احادیث اهل بیت مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است.

نکته سوم. قیاس منصوص العله و اولویت جزو مباحث اقیسه بشمار نمی‌روند و بلکه خارج از قیاس و داخل در ظهور ادله شرعیه لفظیه هستند. بدین معنی که علیرغم نامیده شدن منصوص العله و اولویت به نام "قیاس"، این دو قیاس نبوده و به نوعی جزو احادیث معصوم بشمار می‌روند. چنانچه مرحوم علامه شیخ محمدرضا مظفر رحمته الله پس از ناروا دانستن همه دلایل حجیت قیاس ظنی، در رابطه با منصوص العله و اولویت می‌گوید:

الصحيح أن يقال: إن "منصوص العلة" و "قياس الأولوية" هما حجة، ولكن لا استثناء من القياس، لأنهما في الحقيقة ليسا من نوع القياس، بل هما من نوع الظواهر، فحجيتهما من باب حجة الظهور.

دیدگاه درست این است که بگوییم: منصوص العله و قیاس اولویت هردو حجت هستند؛ ولی نه بعنوان قیاسی استثنائی، چراکه آن دو در حقیقت در

(۱) زبده الأصول - شیخ بهائی - ص ۱۰۷.

(۲) چرایی این سخن علامه شیخ بهائی رحمته الله که فرمود: "ان جعلامنه" یعنی: "اگر منصوص العله و اولویت را جزو قیاس بشمار آوریم" را در نکته‌ی پیش رو عنوان خواهیم کرد.

شمار قیاس نیستند بلکه هردو از ظواهر هستند؛ پس حجیت هردویشان من باب حجیت ظهور است.^۱

سپس وی دلایل آنچه گفته است را بطور مشروح در همان باب از کتابش عنوان می‌کند که محققان بدان رجوع نمایند. و ای بسا این شرح همان سخن شیخ بهائی بود که گفت: (ان جعلاً منه... چنانچه آن دو را جزو قیاس بشمار آوریم)؛ چراکه ریشه هردو در پیروی از نص معصوم علیه السلام است. در منصوص العله، چون فقیه به علت صادره از نص و در واقع همان نص رجوع می‌کند و علت صادره از جانب نص را بعنوان حکم عام صادر شده از جانب شارع می‌پذیرد، این یعنی آن فقیه در واقع با ظهور کلام معصوم علیه السلام استنباط حکم می‌کند و نه قیاس ظنی. از این رو منصوص العله جزو اقسام قیاس نیست؛ بلکه جزو ظهور است. یعنی جایگاه اجرای حکم، همان علت صادره از جانب شارع است و نه آن "اصل (مقیس علیه)" بلکه آن اصل (مقیس علیه) و آن فرع (مقیس) هر دو در یک مقام هستند و حکم هیچکدام توسط دیگری تعیین نمی‌شود؛ بلکه حکم هر دو توسط نص معصوم علیه السلام تعیین می‌شود. و نیز در اولویت آنچه رخ می‌دهد قیاس نیست، بلکه مفهوم موافقت یا همان فحوی خطاب است بدین معنی که وقتی مخاطبی بنابر یک فحوی که از جانب شارع، صادر شده مورد حکم قرار می‌گیرد، پس هر قدری این فحوی غلظت بیشتری بگیرد، بدیهیست که آن حکم نیز باز بر همان روال باقی می‌ماند و ای بسا شدت می‌گیرد؛ این همان اولویت است که باز وابسته به فحوی و نص معصوم علیه السلام است و از قیاس خارج است؛ چراکه ذات قیاس یعنی رویگردانی از ادله شرعیه لفظیه، حال آنکه ذات اولویت و منصوص العله یعنی وابستگی به ادله شرعیه لفظیه؛ پس این دو جزو قیاس ظنی نیستند و به معنی بکارگیری قیاس توسط فقهای شیعه نیست.

*کلام نخست

در آخر از مطالعه کنندگان این نوشتار، سپاسگزاری می‌کنیم و اگر چنانچه در نوشتار و یا نوع گفتار این کتاب، خللی دیده شد، نتیجه تعجیل در آماده‌سازی و نشر این نوشتار در بین راغبان بود و ان شاء الله اگر میسر و لازم می‌نمود، در دیگر نشرها، اصطلاحاتی را مقرر خواهیم داشت.

*کلام پایانی

پیروان تفکر احمد اسماعیل و نیز منصور خراسانی و دیگر مدعیان موهوم را به مطالعه این نوشتار فراخوانده و از آنان تقاضا دارم به عین انصاف در آن بنگرند و فارغ از هرگونه تعصب و غلظتی، اگر نقدی بر این اندک نوشتار دارند، از ارائه آن نقد دریغ ننمایند؛ شکی در این نیست که نقد مستدل آنان برایم شیرین‌تر از تشکر و تقدیر تأییدکنندگان خواهد بود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نوشتار این مجموعه
در روز دهم دی ماه ۱۳۹۵
اتمام گردید.